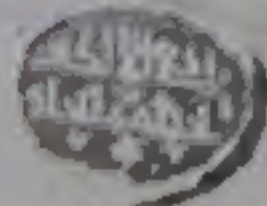


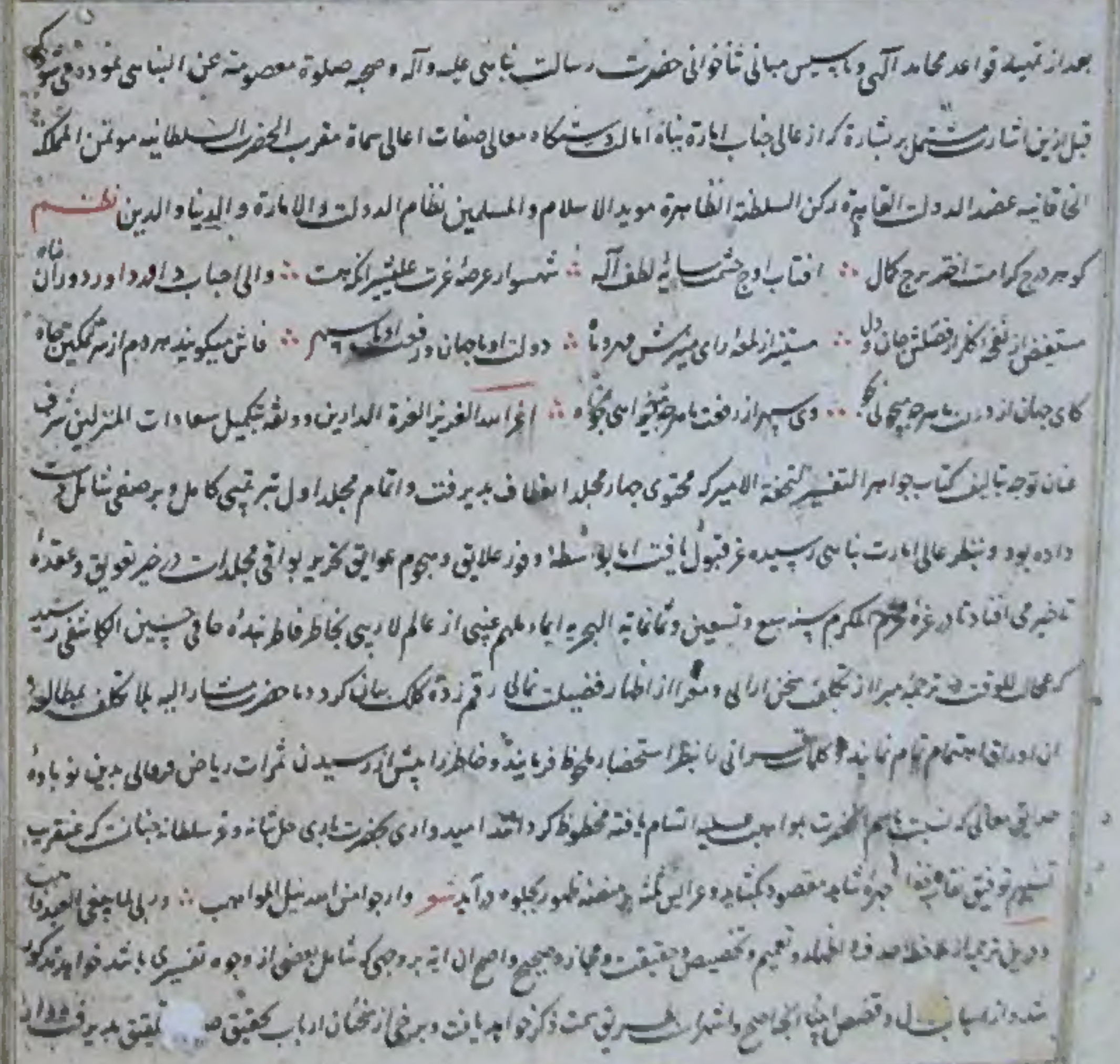


من كتب الحجة في التوراة المدعو ثوماس رام
الفا في مدينة دماريكوموسا
عمره

736

[illegible]

Süleymaniye U. Kütüphanesi	
KİTAP NO	12 m. 10
Yeni No	110
Eski No	44

[illegible]



و ما یفسر باینکه و کافر پیشوند بدان ایتما الله سقون مکرمی و رفیقان از فرمان خدای تعالی و کمال عاید و ایام هرگاه که
گردید بعد از عمره که در پی نهد بشکستند از افریق منیم که و منی از ایشان بل اکثریم بلکه بیشتر ایشان لایوسنون لیکار و نذرت بود
در این جا هم و انشکام که آمد پیشان رسول من عدا فرستاده از نزدیک خدای یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم مصداق
یا و در آورده نما بجهنم و قودیت و که با ایشان نذرت فریق بینگند که در منی بن الذین او تو الکتاب در آنکه عطا داده شده اند و
را یعنی علما را ایشان پیدا خند کتاب است توریته را یا قرآن را و در طلب و هم بس باشد خود کانتم کویا که ان علما لایعلمون
میند اند که ان کلام اسد است و اشعوا و پیروی کردند این یهود و انتمو الشیاطین و آنچه که میخواهند دیوان علی ملک سلیمان
در زمان بادشاهی سلیمان علیه السلام و اینجا بود که دیوان در عهد سلیمان علیه السلام سجده اصد در کار با نیز کما و الکتاب
پس میخواهند و میان را اذل و جلال تابع شده سلیمان علیه السلام بدان اطلاع یافته بموود نماوشن را پیاوردند
در صند و قی ناده مقفل ساخته و در زیر تخت خود دفن کرد و بعد از وفات سلیمان علیه السلام دیوان آنرا از زیر تخت
آوردند و جان فرمودند که سلیمان بن سحر و سجده بدشاهی میکرد و بعد از آن یهود سلیمان را بحر نسبت میدادند قی سحر
امرا و مدبر و فرمود که اگر سلیمان و هر که کافر شد نه یحمان یعنی جادو و جی کرد و کفن الشیاطین و لیکن دیوان آن زمان و
کبر و کافر شد و عین الناس و در قی آموختند مردمان را السحر جادو و قی و انزل و دیگر یهود متاوت میگرفتند آنچه را که
فرود پیاده شده از سحر سی الملکین بر دو رشته پیل در شهر بابل دو دوازده نام آن دو رشته را و ایشان
براد میان کنند کار طعنه میزدند قی تعالی فرمود که ایشان بسته نفس جو اند و اگر شما نیز همان حالت که ایشان را است
بودی صدور علما بدتر از افعال ایشان از شما امکان داشت قی ایشان استبعاد نمودند قی سحانه و تعالی نفس بشر بر ایشان
و نه و برای حکومت خلقی بر زمین آمد و در قی زهر نام عاشق شدند و بسبب شرب خمر بر قتل باخی و سجده صنم اقدام
نمودند و قی تعالی ایشان را در صعد بر آسمان شمع کرد و عذاب ایشان مقرر شد و حالا در جاه بابل بجوی او پخته نمودند
و انزال سحر بر ایشان بسبب آن بود که در این زمان سحر دعوی نبوت میکردند قی سحانه و تعالی در زمان حکومت ایشان قبل از
محضیت این علم بر ایشان و کلا نید بود الهام کیفیت این علم با موخت جمع زیر کان را تعلیم دهد و ایشان بر کیفیت
سحر و حقیقت آن مطلع شده معارض عیان نبوت کردند و انعمان و بیاموزند این دو رشته درین که در جهانند من
و در هیچکس را دوی قی ین لا تا و قی که گویند اما نحن قنینه خراین نیست که ما آزمایشی خلقیم از خدا و کلا کفر بر
تو کافر مشرک اعتقاد کرد که بر علم حکما سی متر نیست فیعلمون پس قی آموزند سنما از ان دو ملک از قون
از آنجوری که ابی افکنند آن پی در دو وجه میان و درون او و هم و نیستند جادوان انصار این به ضررند
بهرست احد هیچکس را لا بد باشد که بقضاء و قد خدا و یخلقون و قی آموزند با فقر جسم الخیال را از ضرر است
و کلا نید و سود کنند انعمان و هرا نه یک دستند یهودان ان اشرف بر کار سحر مجذوب یعنی پیامورد و کار بند

۱۰۰ نیست مراد از این الا فوقه دان ساری من خلاق بهره از نیکی و بیسی است و در هر یک از اینها از خود انچه انچه
 ایشان در این معنی سر را اختیار کرده اند و گویا میگویند که در این میان این سو دارد و انهم و اگر این جود را
 انما و دیدنی محمد علیه الصلوٰه و السلام و اتقوا و بر چیز که دنی از خود و کیش بودی با داکش یا فندی پوشیده نیست
 انچه که در این با داکش یا فندی من عند الله از خود و کیشی عالی چه بهتر است از خود و کیشی که بر کتمان نیست چنانچه صلی الله
 علیه و سلم می پندارد و گویا میگویند که در این میان این سو دارد و انهم و اگر این جود را
 و انما میگوید لفظ را عا در وقت مکالمه با محمد صلی الله علیه و سلم بود این گفتار او است و از ساخته با خبر می کنند و از
 ایشان دشنام فاحش است و معنی آن بد آن معنی می کنند که و اعانت کن سخنان ما را یعنی بشو حق سبحانه و تعالی فرمود که این کلام
 یعنی لفظ را عا در وقت مکالمه با محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و گویا میگویند که در این میان این سو دارد و انهم و اگر این جود را
 بجمع قبول و لکافین و او انداخت که بطریق مذمت این کلام میگویند یعنی کافران را عذاب الیم عذابی در دکان که هرگز
 قطع نیاید و از این کلام که در دست دارند آنکه حق را پوشیده اند من این الکتاب از اهل کتاب یعنی یهود و انصار
 و مشرکان ان نیز از کفر و کوششاده شود علیکم بر شما من خبیث و بیگانه من دیکم از یهود و کفار شما و از
 و حی است و قرآن که جامع همه چیز است بود یعنی است که بنو نوح اسمعیل انعم الله علیه ان بود که بخامری
 بولید بن یغز و بنیم من سقیر و سد الله حیض و عذای تعالی اختصاص میدهد بر حجه نبوت و روح خود است و هر که میخواهد
 و از الله و عذای تعالی ان الله العظیم خداوند فضل و بزرگیت بر هر که خواست او را بنو نوح و صفت فضل و عظمت
 ستار و در فضل و فضیلت افزون از عدد و لفظ و لفظی بیرون از شمار و نسخ هر چه منسخ
 منیم این است آیتی از قرآن بر وفق مصالح خلق و مقتضای زمان و اینها ما فراموش میکردیم از او و از دلها بیروم
 است نیز تا یادیم بهتری است از ان آیه منسوخه چنانچه مابره یک نمازی با ده تن منسوخ کرد و با ده تن مقرر است
 و منتهای ما ندیم مانند آنکه نسخ کرده ایم در منسوخ و منسوخ تا به خود رعایت و مصلحت چون قول فلیت کعبه ان حرم ایا
 عیدانی خطاب بشکران نسخ است چون در نسخ مجادله میگردند و میکنند ان پیشمانیت و بر عذای تعالی و واجب است
 این حکمت الهی و مصلحت انسانی و نسخ احکام غافل و جاهل بودند و حق تعالی میفرماید که ای مشرکان مجادله ما معلوم ندا
 یعنی میدانید ان الله انکه خداوند سبحانه و تعالی علی کل شیء شفیق و رحیم چه را از خود و ابانت و نسخ است و انرا بر کمال
 الم تقسم یاذا بیعتی ان الله یحقق که عذای تعالی و او را است بلکه السوات و ان الله یأتمن فی سماء و زمین
 هر چه خواهد کرد و ما لکم وین و شمارش و ان الله یحقق که عذای تعالی و او را است بلکه السوات و ان الله یأتمن فی سماء و زمین
 و نیازی که از شما دفع نمکند ام ندیدن ایا میجو اعیان تا او را و هر که انکه سوا که چندین بار و انکه ایا میجو سوسی هم چنانکه سوا که
 بودند ام پس را علیه السلام من قبل چنانچه ازین جود ان میکنند که محمد باید که کتابی دارد و یکبار چنانچه سوسی علیه السلام و او

الحمد لله

الدينار

کاشکی ماویش از بازگشتی بودی بدینا خیر منم با برادریم کنیم انجا از ایشان کار بره و اما سخی که ایشان بزرگترند از ما که از جنگ
 در آن روز خود را بر ایشان بریم اسد نماید خدی کاخانی را می آید که در آن ایام ایشان نواحر است و بشیما برایشان یعنی اعمال
 که بر می ایشان خسته بود و چون در و صیافات و خن و خن را خن سازند و سبب خن ایشان کرد و با اعمال می که ایشان چندان
 قتل و غارت و دین بابت موجب خن ایشان کرد و ما هم می شنیدیم بمان بجایین پرون ازندگان سن الله از آنش یعنی جاو
 در و نغ باشد ایما الناس ای ومان کوا بخوید مانی الارض از آن زمین اسلا طیباً با که بکیره یعنی روادی شنبه لا تبغوا
 و بر می کند خطا الشیطان کا مایا ایس را یعنی بر می او و دید مشرکان عرب خراب و سوسپ شیطان حلال و او ام میگردند چون بکیره و
 ساید و اقام حرت فی سجان فرمود که در خبر حال و او ام کم برسد کام شیطان منید و روی از راه که اید اند کم بدستی که او
 و خوار و مبین و شنید است کار ابد شمارا بوسه از پشت بر می او و و می او که شمارا بفرید و سوسپ بدو نغ بر می او و کم
 خراش نیست که میگوید شمارا شیطان یعنی و سوسپ می کند الله و بدی الله و کلا رشت و گفته اند سوگن نایست و خن و او ام انکارا
 یا سو میل برینا و خن متداول جمیع معاصی از صندیر و کما بر شیطان او میا زار ان ام می کند ان تو لواء و دیگر میگوید انکو بگوید و از آنکه
 علی اسد بر خدی در تحلیل غایت و تحریم طیات لا تعلمون انکم میاید حقیقت انرا و اذ اقبل ام و چون گویند و این طاعت که در باب
 مول و حرام ان بگوید قالا کویند بقوان میگویم بن شیت که میگوید می کنیم الله انما یفهم عید بر انچه از ان به دان
 خود این سخی عبداللاد بود و او کانی اب و سم ایست بخت و ان می کنند و اگر چه بودند در ان ایشان لا یعقلون فهم میگویند شیا خیر
 از او و دین لا یقتدون و راه راست خفته بودند و مثل ان که کوا شش نبهده و منده کافران مثل الذین سبقی چون مثل کسی که با کسی
 با لا یسیر یا نوری که می شنود الادعا و ندا و کما و اندی و آوازی و هیچ از ان فهم می کنند یعنی کافران نیز در چم کنند و بندد
 خود و آوازی می شنود و حقیقت سخی او را در می باید قسم که انرا از شنودن کلام فی بکم کنگانند از گفتن سخی در دست غنی با چنان
 از دیدن راه راست قسم لا یعقلون پس ایشان درینا بند انچه سفامبر ایشان میگویند ایما الذین انوا ای که و کوه دیکان کوا بخوید
 من طیات و از قائم از انکه یعنی حلال است انچه شمارا در می دادیم انکه و آمد و ساس گوید و ضایرا ان کسم که می شنید شمارا و از
 صدق ایه خد و ان خاص را و می بر سید بعد از تناول پان انما می کند که و است میگوید انچه حرام و این نیست که و ام که خدای
 علیکم ایست بر شمارا و در ان جریت که در می یافته باشد بشرط از انعام ماکول اللحم و خون روان و اولم الخمر و گوشت خنزیر و همه
 بخواه و او ام که و سخی است و اهل به و او کم کرد و انچه از او بر دارند در وقت ذبح غیر اسد برای غیر خدای یعنی نام بنان یا با سم سوزان
 که شش غنضه پس هر که ماز و و چاده کرد و بکراه بگری بگری که خوف غنضه باشد غیر باغ و حالتی که پستکار نبود
 بتلغی فرق و دو و برام یا اهل بصیصیت باشد لا عاده و نه تجاوز کننده از حد شرع یا غشیکشده بر امت فلا تم علیه پس بر هیچ
 کنگانی نیست متداول ان اسد غفور و بدستی که خدای آورد که راست کسی را که غدا ضرورت ازین حیوات بخورد و در جمیع دریا
 به نیکان بر غنضه دادن ایشان و در و دین حیوات ان الذین یکتون بدستی که انرا که اعلا میوه و میوه شند بخت اخذ و ثواب

ایستماعی قول الله
 متبیت نمید انچه فرستاد
 خدا

انزل الله انچه فرستاد خدای من الکتاب از تودیه و احکام ان و استرون به و میگوید یعنی بدلیس کنند بر ان کمان نشا قیلا به اندک
 و از یک ان کرده مایا کون میگوید و در قیامت میگوید ان کمان را که براتش و کرم کمان یکدست در خوردن زیبا
 انکه در غیر شاد و شعل باشد چنانچه گویند فلان مال فلان را خورده است و کتاب است از انکه در و ان ایشان باشد چنانچه در ایشان
 هست و لا یحکم اسد و سخی گوید خدای با ایشان یوم القيمة روز که سخی که در حق ان نغی و ایتی باشد و میگویم و با کنگر داند
 خدای ایشان را از جایات اعمال یعنی کناه شان با قن سوخته نشود و لم عذاب الیم و در ایشان را باشد عذابی در ذاک ان الذین ان کوا
 انشد که از روی جهالت انشد و الصلوات بخوبی بدید و دیر که محض کرامی بالمدی بایان و موقوف بن معاملت دین است و العزیز المظفر و میگوید
 عذاب جاودان را با در شش و این سودای اخر است فاصبر سم پس در خبر ایشان را بکبار کرد اند یا چه نیکباز اند ایشان علی الله
 براتش و جهان انشی که ابد الا با در ان باید بود و ک این عذاب را ایشان را بسبب است که خدای ان کتاب با حق فرود شاد
 تودیت را بر اوستی و ایشان حکم انرا بوشیدند و در کتمان نعت محمد صلی الله علیه و سلم گویند نیا قرآن فرستاد و ایشان پر دوی نحو
 و در حق ان فرود دند ان الذین و بدستی انما که اختلاف اختلاف کردند فی الکتاب و کتاب با قرآن و اگر لام جنس گیرند
 همه کتابا انتر که و اختلاف ان باشد که بعضی ایمان آور دند و بعضی کافوشند پس این اختلاف متناقض و عدا
 دور از و قافند و در حلالی دور از و بدی اصل کتاب بعد از نزول این ایه گفتند و در حلال و شقا و ستم بک کنگری
 ایمان داریم و نماز میگویم و این نیکی نامست فی سجان فرمود لیس الیس نیست نیکی عظیم که از سید ابواب جبردان اخضار باید کرد
 و ان تو لواء و سخی که بگوید دینا و او در انما قبل المشرق بسوی شرق چون نصاری الموب و بطرف مغرب چون یهود و لکن البر
 و لیکن نیکی یعنی صاحب نیکی من اسن انکی است که بگوید و با سده خدای و یگانگی و دیکانی او نه چون یهود و نصاری که غرض عیسی
 در الوهیت شرکت و چند الیوم الا و دیگر و بدو زیارت و متعلقات ان توفیق است بجهود ان و ترسیان که دخول است
 بخود اخضاص دادند و امیلت که و بگوید و بفرشتگان و در اود است دارد و چون که با جبرئیل دشمنی میوزند و کتاب و ایمان آورد
 بعد کتابا و او نه چون اصحاب بود که اختلاف می کنند البین و بگوید و بهر سفامبران نه چون اصل کتب که بعضی ایمان از ان الله
 و بهر حال خور علی چه بر دوشی حق تعالی یا بر دوشی مال با و بود انکه دوست میدارد از سران میگرد و در راه خدی میزد و
 الرقی خویشان در ویش و ادایتی می برد ان را که خود سال باشند المساکین و می جان را که سوال کنند ان السبل و راه که بیان را
 که میوزد در اندام سیمان و السالین و در ویشان دنی الرقاب و در بادهندگان کتبه که بر کمانت موت طبعند یا بندهگان
 بخود از او کنند انعام الصلوة و بگوید نماز مفود و خدای الرکوة و بدو زکوة مقروءه و انچه قبل ازین در ایا مال مذکور شد و دنیا
 نوافل صدقات بود و الموفون و صاحب ابدا انکه و فاکندگان باشند و بعد هم بعد خود را عا بد و چون صد کنند و این
 عند هم باقی شاید و هم باقی الصابرین بغیر و بنا بر دشت جبهه انما فیضت بر بر سایر صفات یعنی این و فاکندگان
 بعد نیکباز ان فی اباسا و فرود فاقه و الفراء و در انچه و سخی و صیص اباس و حکام کا و از ان این حد و مقادیر اهل کرم

من عرفات

و هیچ کسایست و من تو و سر که نایز کند و بهشت در مسابند فلانم علیه این بر و جمع و حی نیست و حلقه زده و بالین استی کس
که بر نیز و بعد از او ای و چ و تا بر عمر و تقوی و اشعار خود سازد و انقواء و تبرید از خدای تعالی بدین امر اعلو انکم و جانید که شما الیه
تختر و نه بسوی خدای بخشود و خواجه مبارک و بکاف و خواجه رسیدن انسان و از مردمان مستندین مثل اکس که خوش آمد
تو و در شکفت اندازد و قول سخن گفتن او و ان اغش بن تقی بود که بخت رسالت با منی آمده و در شیرین غنی و یکو صورت بود و حضرت
طهارت زوی و حلاوة گفت و کوی او خوش آمد و مضمون کلاش این بود که آمده ام بایک سلام دو کوشی ارادت کنم و غایت خد سید
انام علیه الصلوة والسلام بر دوش مطاوعت کنم و این سخنان بسوزد که ساخته خدا را بگو ای آورد و چون بزرگ و نماز است به شکفت
زراعت قوی را با تشبیه و چهار باین مسلمانان را بشیرینی کرد و خنجه ای فرستاد که دست از دمان که تر از تیغ است افکند و خنجر را میکوبد
فی الحیوة الدنیا در مصالح دنیا و نشنداد و بگو ای آورد و خدا را با نفعی قلبه بر آنچه کرد دل او است و میکوبد که دل از زبان من یکید و حال آنکه دل
الخصام سینه زده ترین و تنها و از اولی و چون برگردد از حضرت فاسعی برود و شتاب در بی الارض در زمین بسند فیها انفسا و تپا کند
در اند و بیگانه الخ و با بود که اندک زار بسوزن و غسل و هلاک کند چهار باین و اندک لایب العباد و خدای می بسند و معصیت نه کار را
و از اقصی و چون گویند این منافقان را آن است برترین از خدای اخذت الفرة بگرد او و ارجح جایت است بالاسم با در کجای کلاه خد بس
پسند است او را چشم و ان نام انشی است که در دنیا خرابان عداکت و بیجای بعید القواست و دوزخ و بی الهاد و بد فرشتی است
و من الناس و از مردمان است این بشری کسی که میفرودند بسند خود را یعنی جان برل میگذرانند و فساد است بطاعت خودی خدای و ان در عجم
بود و مقداد بن اسیر رضی الله عنهما که از بدین رفتند و ضیعی را رضی الله عنه که در جنگ دجج گرفتار شده بود و بدست یکسان افتاده بود و در کشید
بودند از دار فرود گرفته متوجه درین کشند و معناد و سوار قوی از غنای ایشان آمده آغاز هر که در ایشان جید و از اسب فرود گرفته بود
و زمین او را فرود برد و بلیغ الارض طبق شد و ان دو مرد دانه با هم فادق و اعیه محارب بودند و کافران در جبهه را دیده باز کشند
و گویند در شان صهیبر و می است که مرد داشت در که کافران دادا اجازه حضرت بدین یافت و رضای خدای و شنودی بفرمایان
دینا بخیر و نظم بد و وصلی ارمی تو ای بخیر که وصلی غریب است و در هیچ نیست و گویند در شان مرتضی علی است کرم الله وجهه که در
نار بر فراز سید محماد که گرفت و جان خدای انحضرت کرد و اسد و ف و خدای عز و جل است العباد ایندگان خود که در طلب رضا و او جان فدای کنند
یا ایها الذین امنوا ای که یکایمان آورده اید بطاهر از خلواتی السلام در آید در اسلام کاف و حد یکبار یا مومنان را میکوبد بر اسلام ثابت
باشید و گفته اند این سلام و احیای بعد از اسلام شرایع تورات را نیز نگاه و تعظیم بشند و اکوشت و شیر تا دل می کشند نیکو دند فرود که یک
باکی در اسلام در آید لا تتوا و پرو می کشند خلواتی که انما و شیطان را یعنی با حکام مشغول قیام نمایند که کم بدستی کرا و
و شما را عدد و مبین و غنمی است جوید که بوسه و خود خاطر شما را غزل سازد و نال و لطم بس اگر بخواند شمار از جاده شرع و احکام خد
من بعد از بس نکره جا و نکره آمد بشما البیتا احکام حلال و حرام فاعلموا ان اسد پس بدین که خدای عز و جل حکم غالب است و قاهر
بر غوثی مخالفان دین حکم کد است انعام کشد الاهی و من نظر و ان ای چشم میدارند از ان کلی در دایره اسلام داخل میشوند

در آن خبر داشت ای طبع چون دانستی که کار ترا میباید غم مخور که جز آن تو رسیده ای عاصی چون میدانی که گناه تو میداند ترک
 کن تا از خدا بری باشد هر که در آن یک روز در وقت حق تعالی بحال و پناست ... مدد کردار باش باشد خیر ... بیکه فدا باش شد
 راست و لا جناح علیکم و هیچ کس نمی ترست بر شما ای راغبان کجایم و غم مخورم به در آن حق تعالی کند بان یعنی کما به خبر دهید **خبر از کتاب** برای
 خواستگاری زن معده یعنی کجای که میباید با ایشان که موهم باشد بر غایت کجای که ایشان مثل این درجه که تو از شوهر خواهی مایه
 در استخوانی باید چون عده تو برسد و اگر کنی و از تصریح نکاح اخراج لازم است اما در آن کتابی که بتو عرض گویند و **الکتم** یا اگر شود
 فی النفس که در لبا خود علم است و از آن خدای بولم قدیم خود **الکتم** شماست که در آن یاد کنند از آن را نیکی بوی خود از تو فرج
 و لکن لا تو اعد و مین و لیکن عده میدهند ایشان را سرا بعلی که ان بنان میکنند یعنی مباشره و ادالت که کثرت مجامعت و عده
 بدعید لان تو لا اکر **الکتم** میدو لا مورد فاشی نیکی بر فردا شده به تصریح در جاده و لا تو اعد و قصد میکنند **الکتم** عقد
 نکاح ایشان را **بیت** الکتاب برسد کتابی از خدای نوشته و فرض کرده از عده اجله بغایت خود و عده او مقتضی کرده و **الکتم**
 آن است و بداند که خدای علم باقی **الکتم** میداند که در لبا و تناسل از غم کاری که جایز نیست فاشی برسد و حد کنند از غم
 او و **الکتم** آن است و بداند که خدای عفو و افرشته **الکتم** از آن که برسد از فدا **الکتم** بود با راست و بعد از تقبل کنند
 لا جناح علیکم کما می و بانی **بیت** شما ان طلقتم النساء اگر طلاق دهید زن خود را **المسوه** هن دام که پس کرده باشد ایشان را
 یعنی پس و تفرقه باشد با هم اظم رجاء طلاق و طلاق میباید بشرط عدم مانع و امام شافعی و امام عیسی و اکثر اهل جامع
 باشند و لغا طلاق است طلاق از هم میکنند و طلاق و اگر طلاق دادن مدام که فرض کرده باشید و نام نبرده برای ایشان و **بیت**
 مری عقد بلی طلاق و بعد از استواری و بر خود و از ساز برایشان را یعنی خری مقرر کنند و دی از انضادی ذاتی خواست و در صلب عقد نام
 نبرد و قبل از دخول طلاق و ادین ایت نام شده و اگر طلاق علیه اسلام فرمود که مستوعده و لو بلفظ کفر فرض از کتب متعده باید داد و ان بعد از
 طلاق و بعد از **بیت** الموضع قد برود و اگر برانده توانی او علی **بیت** قد برود و در ویش و **بیت** بعد از دست و ای **بیت**
 رضی الله عنه فرمود که اگر متعده جاد و اقلش متعده و نزد امام اعظم گفته است و جاری و معوی که نصف مهر لیس و این گفته باشد و اصح
 آنست که بعد بر متعده معوض برای حاکم شرع پس بعد ایشان را مستعد دان با اندازه توانی **المعروف** بنیوی بر وجهی که
 شرعاً و عرفاً صحیح است متعده واجب است و بعد از آنست یعنی خدای واجب کرد این متعده را واجب کرد این **بیت**
بیت بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست و این قول از **بیت** پس از آنست که **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست
 این **بیت** که گفته اند که طلاق و بعد از آنست و این قول از **بیت** پس از آنست که **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست
 و رجوعی پس **بیت** که گفته اند که طلاق و بعد از آنست و این قول از **بیت** پس از آنست که **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست
 از **بیت** و بعد از آنست و این قول از **بیت** پس از آنست که **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست

بنیوی که گفته اند

از بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست و این قول از **بیت** پس از آنست که **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست
 که **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست و این قول از **بیت** پس از آنست که **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست
 او با **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست و این قول از **بیت** پس از آنست که **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست
 آن است **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست و این قول از **بیت** پس از آنست که **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست
 فایده از **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست و این قول از **بیت** پس از آنست که **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست
 مالک و معاذ بن جبل ابو امامه و جابر رضی الله عنهم فایده از **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست
 با از هر طرف از **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست و این قول از **بیت** پس از آنست که **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست
 و حد وسط است **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست و این قول از **بیت** پس از آنست که **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست
 سود و جمعی دیگر از **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست و این قول از **بیت** پس از آنست که **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست
 الوصلی العمد و او و سلی **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست و این قول از **بیت** پس از آنست که **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست
 دارد و **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست و این قول از **بیت** پس از آنست که **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست
 جاد است و اقل و در میان اقل و اکثر واقع شده و میان دو صلوه قضایه و جهریه است و طایفه دیگر از **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست
 دو صلوه جهریه واقع شده که اقصای و اتمام بدیش است با این دو نماز است که قصور را بر ایشان و این است تخصیص هر یک از این
 نماز و کجای که بدان متفرع باشد و جابر التفسیر شریعتی استونی مذکور است و **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست
 خدای قانتین در حالتی که فرمان بردار ایند یعنی نماز گزارندگان و گفته اند فتوک کوبست در نماز و این در **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست
 که هر یک از **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست و این قول از **بیت** پس از آنست که **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست
 پس اگر رسید از **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست و این قول از **بیت** پس از آنست که **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست
 امام عظم و **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست و این قول از **بیت** پس از آنست که **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست
 نماز که اوید و **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست و این قول از **بیت** پس از آنست که **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست
 اگر عا ایجا و از ذکر نماز است و **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست و این قول از **بیت** پس از آنست که **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست
 از ادب نماز یا شرایط **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست و این قول از **بیت** پس از آنست که **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست
 و بعد از آنست و **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست و این قول از **بیت** پس از آنست که **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست
 فرموده است که اگر از اجل مرد بودی در میان خانه با ویای شوهر بر سر بردندی و با او لیا و زن در میان منزل جسد او خایه
 کردند و اصل را بر لاس خانه جدا که برای ایشان و **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست و این قول از **بیت** پس از آنست که **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست
 شوهر کردند و وقتی که از خانه مقرر آمدندی نفقه ساخط چون **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست و این قول از **بیت** پس از آنست که **بیت** بنیوی که گفته اند که طلاق و بعد از آنست

دان نفهوا از **بیت** بنیوی که گفته اند

وما تنفقوا من شيء والجه
بدعيدي بقرا از خراب م

مش اراکمه بنیست و دوشود و زین
فل فاقوا ان سوره

نور علی ادوی

[illegible]

فضل و ذکر حضرت

[illegible]

بنا می خرد از دست من اگر جرات کارم تو بوی میدادم . بجز آن تو کسی ندانم تو معدن دخی و هو الذی یزل الیاده است آنکس میگوید
بادها، جبارگان گفته اند و صبا ابراهیم از زمین برآیند و باد شمال صبح جمیع کند و باد جنوب استایدن قطرات دارد و باد دونه را از
باریدن مفرق سازد و بر هر نقطه جبراهیل آنکس است آن خدا کی که میفرستد بادها را بر شری بنی یسری رحمة خود و جهندگان بنی از حشر
که باز او را حتی اذا قلت تا چون بر دندانی بادها صبا با تان ابراهیم که او ان سقا به لیل میده برایم این برای ایجاد زمین و ده یعنی زمین کی
در آن پنج خات باشد فانزلنا به الماء پس خود فرستیم برین ابراهیم را بانی زمین فخری بمن کل الثمرات پس پروانه و دم بدان آب
هر نوع میوه که در آن میوه است چنان که در آن زمین و ده را بجات نند که در آنیم پروانه و ایم و دمار از فتره ایشان و ایجاد ارض کنوده
نوداری از ایجاد اوست چنان که در آن زمین و ده را بجات نند که در آنیم پروانه و ایم و دمار از فتره ایشان و ایجاد ارض کنوده
و ابد لیل و زمین پاک است که در آن میوه است و صبا ابراهیم از زمین برآیند و باد شمال صبح جمیع کند و باد جنوب استایدن قطرات دارد و باد دونه را از
بانی و خوبی و الذی جنت و ان زمین که پاک است و دونه را که لا یخرج پروانه و ایم و دمار از فتره ایشان و ایجاد ارض کنوده
شاید که حق تعالی ایراد فرموده در شان مومنان و که فرستیده کرده است دل مومنان را بر زمین پاکیزه و دل کافران بر زمین شوره و از این
هرگاه که مومنان از صاحب کم رب الارباب بد دل مومنان با نوار طاعات و جوارح او ظاهر کرده و چون کافران استماع سخن حق کنند زمین
زمین دلتی تخم فیض قبول کند بیت زمین شوره و سنبلی بر نیاید در و تخم اصل ضایع گردان کند لک همچنان که این است
بیان کردیم فرق این آیات میگردانیم اعتبار و ضرب مثال در فتنه احوال میگیم نعوم بشکون برای کرده ای که شکر نعمه و فتنه و در آن
ارند و درین تعلیمات فکر نموده بهره اعتبار بردارند خدا را سلا و جا بر پستی که فرستادیم نوع بن ملک متوشلح این ادب را وقتی
که بنی اسرائیل بود ای قوم بسوی قوم او که اکثر او را قایل بودند و بت میپرستیدند فقال یا قوم اعبدوا الله بس کون نوع این کرده
من پرستید خدا را یا یحیی ای حکم من العیسیره نیت منهارا بهر موجودی بجز اوست فرمان او بر بند و در عبادت او و بگو بر این که
مسازد این اخاف علیکم عذاب یوم عظیم در پستی که من بر شما اگر ایمان یابید عذابی روزی بزرگ که یوم الطوفان است
یا روز قیامت قال الملائمه قد کففت بزرگان از قوم انالریکی ضلال مبین بدستی که ما می بینیم ترا ای نوع در کرامی روشن که
ما از این پیش چنین خدایان عبادت که خدای دلال میکی قال یا قوم کون نوع در جواب ان ای کرده ای بی ضلال این
چیز که این و دودی از طریق حق و ثواب و کفنی رسول الله و لیکن من رسولم از بر و در کرامت علیان انکم رسالات ما میرسانم
بنا می خرد و از دیکا و خوشی و آنچه که وضی میگویم شما جنت ملائمه و علم من الله و لا تقولن و میدانم از وحی خدای تعالی
که این آمده آنچه شما نمیدانید عذاب و می که کذب پیغمبر کنند شنیده بودند و ندانستند و چون نام پیغمبر و وحی شنیدند
میگویند نوع کون و عظیم آن جا که ایانگند میدارید و می بینید از آنکه میاید شما در کون و یکم پیغام و وحی از بر و در
شما علی رجل منکم بر زبان و دی از جنس شما بلند کرد و بگویند و اما هم که دتر سازد شما را از شتم خدای و بر میرید از شرک
و لکن ترجون و اما شاید که بخندید بهر که در آن شرک کذب بود پس بدو فرموده داشتند قوم نوع او را و نوع دکار در هلاکت قوم

[illegible]

و سبب او هم
یادون در بخوان خداي تعالی

وَقَدْ

کار این جماعتی این بنا که هرگز نماند و ای بعضی را ساقی میکنند و کان ایشان آن بود که از افاق و سلامتی اولایشان این
الفاظ آسمانی بودند پس اسامی اصنام را که از روی حالت تنه و انتم و ایا و کم نام نهاده اند ایشان را بشمارند و بدانند که هرگز از این
من سلطان نرسد و خدای عبادت این هیچ جتی و بر تانی و چون ظاهر شده و شمار بر عباد و مکاه و بره اهرام و بناها و این چشم دارند
و منظر باشند نزل عذاب را **ای حکم من** است **من** برستی که من نیز با شما از مشرکانم آورده اند که از تعالی رسالت ایشان باران باز
داشتند بختی باشند و در آن زمان هرگاه که بیدار نشدند و بوضع نمودند که حالاً که است و اینجا است از یکدیگر بود
که مسلم و مسر که بجا کردند و بعد از عرض حاجات و طلب رفع آفات بطلب ظاهر شدند و از غلغله و غلغله خلاصی یافتند پس
قوم عاد و ثمود و قریظ و قریظ بن سعد با بعضی نفر از اعیان قبیل خود بکه رفتند و بر معاویه این مکر از اولاد بن
بن لاد که در آن وقت حکم که بود نزل کردند و بعد از اقامت و ضایع ضایع اقامت طلبیده خواستند که بچه دعا بداران موضع
معین روند و نه که یکی از روستا و عباد بود ایمان داشت فرمود که عباد شما بدانند که اطاعت نمودن باید و از در تو و استغفار
در آید تا حق تعالی از عذاب غایت بر شما باران رحمت ببارد پس قبیل و احبابش از معاویه در خواستند تا فرستاده اند که بکشند
که موضع و عمارت و بام خود بکشد و کشته خدایه قوم عاد را از زبان آن بچه بخواند فی الحال سار بر باریکی سفید و یکی سبز و یکی
و سادی نذر کرد که ای قبل از این سار بر باریکی بخوانی برای قوم خود اختیار کن قبل از این سار بر باریکی بخوانی و او پیش باشد
و از آنکه هر دو اند و با قوم روی بسلام خود نهاد و چون بودی چون که مسکن ایشان بود رسیدند بشاوت انرا بر مردم قریب
علویان خود شادمان گشته تبرج از منازل خویش بیرون آمدند عذاب الهی بر ایشان نازل شد و در آن ابرج عاصف و
که از ابرج هر که نید و در هوش و هوش روز تمام عباد را بکشد که در عباد با قوم خود سلامت مانند و تقاصیل این قصه در آنجا
ایستادند و خود را بفرستاد و حق تعالی از بخت مومنان و بهلا که فرات ایشان خبر میدادند **اینها و الذین معه** پس بجات
دادیم ما بعد از علی السلام و انما که او بودند یعنی در دین متابعت او نمودند بر حمت مسلمان را باینند و بختی و بختی بود
با بران و قطفه و ابرالذین کند و با بایا و بر دیم بنیاد انرا که گزیدند و دگر دند بایا نشاء قدرت ما یعنی ایشان را
متاهل ساختیم و از رخ و پناه در انداختیم و ما که و اموالین و بودند قوم بود که دیدگان بود و در رسالت حضرت بود
و این بود **خارجی** و وقتیم بقیله نمود و ایشان قبل از دیگر بودند از عرک لب ایشان نمود این عمار بن ارم بن سام بن نوح
منتی شد و مسکن ایشان زمین بود که انرا بجهر میگفتند باین ولایه مجاز و شام این مردم بت میسر شدند حق تعالی بر ایشان صالح
علی السلام که براد ایشان است و صالح بن نوح بود میرسد قال گفت صالح چون رسالت ایشان آمد یا قوم **اینها و الذین معه** پس بجات
دادیم ما بعد از علی السلام و انما که او بودند یعنی در دین متابعت او نمودند بر حمت مسلمان را باینند و بختی و بختی بود
با بران و قطفه و ابرالذین کند و با بایا و بر دیم بنیاد انرا که گزیدند و دگر دند بایا نشاء قدرت ما یعنی ایشان را
متاهل ساختیم و از رخ و پناه در انداختیم و ما که و اموالین و بودند قوم بود که دیدگان بود و در رسالت حضرت بود
و این بود **خارجی** و وقتیم بقیله نمود و ایشان قبل از دیگر بودند از عرک لب ایشان نمود این عمار بن ارم بن سام بن نوح
منتی شد و مسکن ایشان زمین بود که انرا بجهر میگفتند باین ولایه مجاز و شام این مردم بت میسر شدند حق تعالی بر ایشان صالح
علی السلام که براد ایشان است و صالح بن نوح بود میرسد قال گفت صالح چون رسالت ایشان آمد یا قوم **اینها و الذین معه** پس بجات

نواز خداوند

نواز خدای خود خدای خود خواه و نیز از خدایان خود خدای خود خواهم پس دعا هر که بجا آید سید دیگر از متابعت او باید کرد
فرار داده روز دیگر بیرون رفتند و هر نوع حاجتی که از زبان طلبیدند انرا بجا بیاوریدند و در سوا شده سرطال در پیش
انگشتند جنوع بن عرک یکی از اشراف قبیل بنی ثمود بود و انرا سبکی کرد که در صحرای افاده بود و انرا کاشه میگفتند گفت ای صالح
این سنگ برای ما پیران از ناله و مشاهه شتر کجی بسیار موی است صالح فرمود که اگر خدای تعالی بقدره کامله خود که بخواهد
زنده بخت چنین شتری از زیر پستک بیرون می آید شما بکشید گفتند میگردیم و برستش خدای تو میکنم و باین شرط که بیاورد
صالح دو رکعت نماز میگوید و بعد از آن شتر سیرت جن و علاطه امان بخیزد طلب بخیزد فی الحال محره در حرکت آمد چون شتری که بود
ناله کند ببالید و شکاف و ناله بدان و هر که عمار بود پیران آمد در غایت بزرگی و فی الحال بجا آمدند خود برادران میسر شدند
بد و تو فتنه رفتی شد فی الحال ایمان آورد و بوفی اشراف قبیل ثمود در باده خدلال سرگردان ماند در انجا از استیسا
بیرون کردند **همه** کی بود غایت ره میدارفت یکی بودی خدلال ماند سرگردان یکی بوسه و دو روز سوی ستر یکی
به پیری حق گرفت ملک جهان **الفصل** شتر در میان قوم ماند و در ذرع ایشان میجوید و آب جامهای ایشان بطریق میبرد و میبرد
و صالح بعد از آن خود این میجوید گفت ای قوم قدجا که بنده من **اینها و الذین معه** پس بجات دادیم ما بعد از علی السلام
بر کال قدرت او و حق بنوت من **مده** **اینها و الذین معه** پس بجات دادیم ما بعد از علی السلام و انما که او بودند یعنی در دین متابعت او نمودند بر حمت مسلمان را باینند و بختی و بختی بود
با بران و قطفه و ابرالذین کند و با بایا و بر دیم بنیاد انرا که گزیدند و دگر دند بایا نشاء قدرت ما یعنی ایشان را
متاهل ساختیم و از رخ و پناه در انداختیم و ما که و اموالین و بودند قوم بود که دیدگان بود و در رسالت حضرت بود
و این بود **خارجی** و وقتیم بقیله نمود و ایشان قبل از دیگر بودند از عرک لب ایشان نمود این عمار بن ارم بن سام بن نوح
منتی شد و مسکن ایشان زمین بود که انرا بجهر میگفتند باین ولایه مجاز و شام این مردم بت میسر شدند حق تعالی بر ایشان صالح
علی السلام که براد ایشان است و صالح بن نوح بود میرسد قال گفت صالح چون رسالت ایشان آمد یا قوم **اینها و الذین معه** پس بجات

نواز خداوند

همیشه در دین است و اول آنکه خداوند که اصل همه کس است بن حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم باصل منسوب است تا آنکه
اصل خود است و اول حدیث است و نکته اول که ملائکه الکلون موبقین حق است بیت تو اصل خود آدمی از نخست
در هر چه باشد مخرج نیست از این ان پیغمبری که میگوید در حق یابند وصف و صفات او که نوشته شد و نوشته شد که
فی السوره تدریت انما که احد الفکر القاتل برک البیعه و تلبیس السیئه اخذ الایکین و در انجیل انما که از قول عیسی علیه السلام میگوید
انی ذابیت الذی و ربکم و الفاظ قلیطه جاهل و افرو و اوسم و میفرماید این پیغمبر را می بینید اگر هر چه او بیند المروف بنیکوی
تو خدایت می بیند و باز میگوید انما که از انکه از انکه که شرکست و گفته اند که معروفی از انکه که با انصاف و منکر سادی
اصدقت با قطع رحم یا عدم انصاف کل ام و حلال میگرداند بر ایشان اشیاء مطعومات بگیزد و اگر بر اینها چاهیت حرام کرده
چون بخره و سیاه و چون با ستمند است محرم چون بود چون خود میگویم و حرام میبازد و علمیم الحیات بر ایشان خوشبختیها بلند
چون در دار و خون و لحم خور یا مال یا ناه و ج را چون ربوا و رشوت و بضع و فرو میبند یعنی تخفیف میکند عینم از ایشان از هر
با در کاران ایشان را یعنی بگردد اند بر اوست خود او ضاع شمس عدا و گویند و او آنچه راست که در شریعت موسی علیه السلام بر بی است
اگر ام کرده بودند چون قطع عضو که گناه از و صادر شود و قطع آن مقدار که از جاده نجات است که بر و رسد و چون دال اعلام
و دیگر سبک میکند و بر میدارد از ایشان علما و بندها التي انما که وقت موسی علیه السلام کانت عظیم بود بر ایشان و ان قتل نفس
بوده است و توبه و قصاص بی عقود و رعایت غنیمت و غیران تا الذین است و این انکسایک که دیدند بدین بنی از بنی
اسرائیل غصه و تعلیم کردند و او را از سر و پا و او را بر دشمنان و بنوع و هر چه کردند انوار الذی ان نوری و اگر انزل
مع فرو پستاده اند یا نبوت او و او از قرآن و گفته اند لفظ مع دلائل بن بقای قرآن میکند یعنی فرو پستاده شده است
و با باقی خواهد بود بخلاف الواح که بر موسی علیه السلام فرو آمد و اکثران باز با سان بردند و گفته اند که قرآن را نور کواکب عظامه
روشنی است چه امور دین و دنیا از و مفصل است و میباید او یک ان که در که ایمان و تعلیم و نصرت و متابعت که در کتب
العیون ایشان که پیکاران از عذاب و فایض بر رحمت و ثواب تن بجای محمد بر سبیل عموم یا ایها الناس ای میباید
انی رسول الله بر پستی که فرستاده خدایم البکم جمیعاً همه شما نه بعضی دون بعضی خبا که رسل دیگر بودند الذی انما که خدای
له و او است ملک السموات و الارض بادشاهی آسمانها و زمینها و تدبر و تعرف در ان لا اله الا هو هیچ معبودی نیست
عبادت نیست مگر ادبی زنده که داند و است و میبازد و انوار است پس ایمان از دیدن خدای که صفات او شنیدید رسول و بگو
بر فرستاده او انی الانی پیغمبری که میگوید و با او حدایت خدای و کلمات و سخنان فرستاده او
بر اینها است و هر چه کنید این پیغمبر را در قرآن برداری نماید حکم و تدوین باشد که راه راست یا پدید من قوم موسی
و ان قوم موسی که می هستند ایشان بدین راه میباید خلق را بالحق بسبب حق که با ایشان است و بگویند
بعد از ان عدل میکنند در میان خلق گفته اند و از این امت عبد الله سلام و احباب او اند رضی الله عنهم و انما که است

در حضرت موسی

و فوات حضرت موسی و وقت خلیفه او یوشع علیه السلام هر چه در میان بنی اسرائیل میآمد و گفت و قتل انبیا و انواع معاصی استغفار بود
که در بنی از ایشان بیازند و از ملک سلام در خواستند تا میان ایشان و سایر قوم جدایی افکنند حق تعالی و اسی در زمین گشاده کرد ایند ایشان
بسیار اند و اداری در این بیرون آمدند و انجا سازل سفینه ساکن شدند و پیغمبر را صلی الله علیه و سلم شب معراج ایشان را دیده و
همچو از ان بدیشان خوانده و ایشان بوی ایمان آورده اند و حالا مسلم اند و بعید و اما میگردانند و زکوة مال میدهند و نماز جمعه
بیای میدارند و این آیه در صفت ایشان است پس حق سبحان از اخبار موسی علیه السلام اخبار میفرماید و صفات و جدا کردیم و قوم موسی با و کردیم
بنی صفر و او از ده اسباط بدست از بنی صفر یعنی ساختیم قوم را سبط وسط و ولد و در کونیند اینجا و او فرزندان یعقوب است اما کرده کرده
بدست از اسباط یعنی از بنی اسرائیل اگر داندیم امت امر سبطی امتی و احباب موسی و موسی که موسی علیه السلام است و شقیه
از ان ابراهیم است و گفته کرده او از بنی اسرائیل چون در حصار گردان و از حصار افتاد شد نشانی بر ایشان غلبه کرد و موسی
عیه السلام طلب آب نمودند و وحی کرد خدای موسی علیه السلام ان امریکم نزل بصالح بعضا خود ان سنگ که چون چند در
ایندی با تو سخن در آمد و گفت مرا بردار که ترا بخاریم و تو بر دشتی و حالا برده داری پس موسی علیه السلام بان سنگ زد و خشت بس
ساخته شد و گشاده گشت و از ان سنگ شعله عظیمه دوازده جبهه و اسباط از عظم بدست پی که او است و کل نام من میبازد
از هر سبطی شریسم البشیر و خود را و با بشیر خود میل کردند و ظلمت و سیاهان ساختیم عظیم الغامه بر ایشان ابرار تا از و از انقاب
مادی نشوند و از انشا و فرو پستادیم عظیم المن بر ایشان مانند ترنجبین جری شیرین و السوی و در می شباهه سالی و گفتیم کواکب
من الیها و از انکه از بیکرهای انجری که بعضی عظامه روزی داده ایم خارا و ذفره منید ایشان خلاف کرده از من و سلوی و خیر و نماندند
و فساد گشت و با ظلمت و ستم کردند بر مردان و ذفره کردن و لکن کافران و لیکن بودند که از ان فانی انفسکم بر غنما یختمون ستم میکرد
و از انقیل انم و یاکن چون گفت شد و بنی اسرائیل بعد از انجا به جباران و ظلم بر ایشان که اسبکها ساکن نمیدادند و القوت درین دیه یعنی
ارکاء و انبیا و کواکب و بنی رید منما از موسی و جوبان چشم شستم از هر جا که خواستید و قوا حقه و بگوید و خواست از انما و انقوا
ابا سجدا و در اید بدی از دنیای این در حالتی که بجهه کشد کان باشد یا سخی شدگان از تواضع لغیرکم تا بیاوریم شمارا خفیه که
گمانان شاد و شریکین و زد و بود که از و لی کرد انهم جز انیکو کاران یعنی زیاده و مهم اینها را ثواب و در جانشین الذین ظفرو بس تبیل
و تفرید و انما که ستم کردند بر خود ستم از بنی اسرائیل قولا سخن ماوریه و غیر الذی بغیر انک قبل انم گفته شده بود و ایشان را یعنی
برل حاکمند خط خفا شوق این از روی استیلا بودی رسلای پس دستپاچم عظیم بر تو فرید و چون کان در عذاب است اسما از اسما
که صاعقه بود یا قانون با کواکب انفلون بسبب انکه بودند که ستم کردند یعنی لغتی را در غیر موضع و وضع نمودند و ستم ویرای ای محمد
بود و ان الریه از جرده و اوقیان انی کانت ان دی که بود حاضر و البی نزدیک دای ایلم بوده است میان مدین و طور بر ساحل
بحر طبریه و گفته اند انم از فرید و عفا بوده در میان مدین و عینا و بر ستم تقدیر بر اهل این دیه مشرق بشریت توری بود و از جمله ان
بر ایشان تعلیم سبط بود که در از و صید می کنند و با عمل دیوی مشغول نشود ایشان خلاف امر خدای کرده بر زبان حضرت داود و

معیشت در حال دارد و مسکن اگر سوال کند
مواظب، اگر کفای معیشت در حال و

حاجی

[illegible]

خدا یلہ مرہ

و آنچه که گمانی یگانه یعنی شوق بر دین اسلام در زمان ادم علیه السلام یا بعد از او واقع شود که در نوع و احاطه شوق کسی بود یا شوق
بود نه بر خود زمان بخت ابراهیم علیه السلام یا شوق بر اختلافی که در سبب شوق بر دین یعنی ایمان آوردند و بعضی بر کفر اصرار
یا بر سبب دین احمقانه و ندانند و سبب شوق بر دین که احکام حایه اخراج و نوا کعبه و اگر نگذارد است سبب شوق
من ربک از او بر کار تو یعنی حکم ازلی واقع شده تا خبر عدلی که فاصل فاروقی شده میان مخلوقان و اگر نه قضی شوق بر ایمان که در
سیان ایشان قیام یافته در آخری که ایشان در آن مصلحتی است یعنی عذاب بادی و مصلحتی است که در حق سالم شدی بادی
و بقولون و میگویند مصلحتان ایات یعنی شکان که نوا لولاهن جو افروخته شده نشد علیه محمد صلی الله علیه و سلم از آیه شریفه
من و اب و برود و کار او از مصلحت که مصلحتی که تغییر اندازد است و استقامت بها و ابی ایات که در سوره بنی اسرائیل مذکور خواهد شد
پس بگویند چرا ایشان که نزول آیتها در غیبت نبی شیده اما الغیب خدایین است که عالم غیب خود را بر ایشان شایسته که در حق از انوار است
شما مفرده باشد که از او آید آیتها را از نزول فاش و ابی شما انتظار برید نه از مصلحتات را ابی معکم در سبب شوق بر ایمان که در
از مصلحت انما یومرکم فدا بایست شما می آید با اینها که مصلحت شایسته واقع می شود و آقا الله ص و چون بگویند و ما را یعنی اصل که
در حق مصلحتی من بعد از این از جاری است و رسید به ایشان با قواخی بعد از تحلیله از الم چون در کفری در ایشان و ما سبب
ایات که در آیتها مابین حق کننده در آن و در باره بخاطر که نماید آورده اند که اصل که سال بلاء فله و خلاصه بود و در حق
دانی و در آن سبب حقایق از آن از آن بلیه خود و مقدم کلام الهی قصد حضرت رسالت نبای مشغول شده بکاید و حیل و تکرار
حق سبحانه و تعالی که در آن سبب که گویای خود که خدای است که زود تراست از شما در رسیدن بر او اگر شما یعنی بیش از ظهور و کید و تباذیر
عذاب است شما و خواهد کرد آن را پس بگویند که در دنیا و کافران یعنی ملائکه حفظ کنون میسوسند و مکرور آنجا شایسته است
که بعد از آنکه هر خدای خدایان پوشیده نیست باکی جهان خواهد بود مضمون این کلام تحقیق انعام است و الهی است
آنکه سیر میزند و قدرت میدهد و قطع ساقش میانی ابر و خشی بگویند چون تیر و در آن سبب که در تری بگویند که در کشتی
و در حق حتی که آیتها چون بایستد فی الفک و کشتی و چون بهم و کشتیها میروند با کشتی و در حق طبیعت با خوش که نرم میرود
قاعه عدولی از خطای نیست سال است یعنی کویا که این صورت نه گزیده است و غیره غایب تر است و متوجه شوند از احوال این قوم
در کشتی نیست شایسته که کشتی ایشان بیادای را نشک براندازه صلاح کشتی میوز و میرود و در جویها خوانده شده اند بدان
نگاه آید بدان کشتی ریح عاصف بادی سخت که در بارها شود و در جویها هم الموج و بیاید به ایشان موج در میان کل مکان از سر مکانی
یعنی از جویها و در کشتی موج در آید و شوق و یقین دانند که در جویها هم انکه فرود است ملا و ایشان را از مصلحت
و در حق خدا را که کشتی آن را از ایشان تحسین و عالجی که با کشتی دکان باشد و الدین برای خدا و این را یعنی از حق
دین خود خالص باشد و فطرت اصلی ظهور کند و عوارض فساد و شیطانیه را بکشد و گویند این را بخت اگر را بخت است و دبی
این اقبال است و در آن سبب که من الشاکرین از لباس و از دکان و فطرت را که بران بودند از سر کشتی

فما یخلفهم اذ هم یقفون فی الارض

هم المانی بگویند

و آنچه که گمانی یگانه یعنی شوق بر دین اسلام در زمان ادم علیه السلام یا بعد از او واقع شود که در نوع و احاطه شوق کسی بود یا شوق
بود نه بر خود زمان بخت ابراهیم علیه السلام یا شوق بر اختلافی که در سبب شوق بر دین یعنی ایمان آوردند و بعضی بر کفر اصرار
یا بر سبب دین احمقانه و ندانند و سبب شوق بر دین که احکام حایه اخراج و نوا کعبه و اگر نگذارد است سبب شوق
من ربک از او بر کار تو یعنی حکم ازلی واقع شده تا خبر عدلی که فاصل فاروقی شده میان مخلوقان و اگر نه قضی شوق بر ایمان که در
سیان ایشان قیام یافته در آخری که ایشان در آن مصلحتی است یعنی عذاب بادی و مصلحتی است که در حق سالم شدی بادی
و بقولون و میگویند مصلحتان ایات یعنی شکان که نوا لولاهن جو افروخته شده نشد علیه محمد صلی الله علیه و سلم از آیه شریفه
من و اب و برود و کار او از مصلحت که مصلحتی که تغییر اندازد است و استقامت بها و ابی ایات که در سوره بنی اسرائیل مذکور خواهد شد
پس بگویند چرا ایشان که نزول آیتها در غیبت نبی شیده اما الغیب خدایین است که عالم غیب خود را بر ایشان شایسته که در حق از انوار است
شما مفرده باشد که از او آید آیتها را از نزول فاش و ابی شما انتظار برید نه از مصلحتات را ابی معکم در سبب شوق بر ایمان که در
از مصلحت انما یومرکم فدا بایست شما می آید با اینها که مصلحت شایسته واقع می شود و آقا الله ص و چون بگویند و ما را یعنی اصل که
در حق مصلحتی من بعد از این از جاری است و رسید به ایشان با قواخی بعد از تحلیله از الم چون در کفری در ایشان و ما سبب
ایات که در آیتها مابین حق کننده در آن و در باره بخاطر که نماید آورده اند که اصل که سال بلاء فله و خلاصه بود و در حق
دانی و در آن سبب حقایق از آن از آن بلیه خود و مقدم کلام الهی قصد حضرت رسالت نبای مشغول شده بکاید و حیل و تکرار
حق سبحانه و تعالی که در آن سبب که گویای خود که خدای است که زود تراست از شما در رسیدن بر او اگر شما یعنی بیش از ظهور و کید و تباذیر
عذاب است شما و خواهد کرد آن را پس بگویند که در دنیا و کافران یعنی ملائکه حفظ کنون میسوسند و مکرور آنجا شایسته است
که بعد از آنکه هر خدای خدایان پوشیده نیست باکی جهان خواهد بود مضمون این کلام تحقیق انعام است و الهی است
آنکه سیر میزند و قدرت میدهد و قطع ساقش میانی ابر و خشی بگویند چون تیر و در آن سبب که در تری بگویند که در کشتی
و در حق حتی که آیتها چون بایستد فی الفک و کشتی و چون بهم و کشتیها میروند با کشتی و در حق طبیعت با خوش که نرم میرود
قاعه عدولی از خطای نیست سال است یعنی کویا که این صورت نه گزیده است و غیره غایب تر است و متوجه شوند از احوال این قوم
در کشتی نیست شایسته که کشتی ایشان بیادای را نشک براندازه صلاح کشتی میوز و میرود و در جویها خوانده شده اند بدان
نگاه آید بدان کشتی ریح عاصف بادی سخت که در بارها شود و در جویها هم الموج و بیاید به ایشان موج در میان کل مکان از سر مکانی
یعنی از جویها و در کشتی موج در آید و شوق و یقین دانند که در جویها هم انکه فرود است ملا و ایشان را از مصلحت
و در حق خدا را که کشتی آن را از ایشان تحسین و عالجی که با کشتی دکان باشد و الدین برای خدا و این را یعنی از حق
دین خود خالص باشد و فطرت اصلی ظهور کند و عوارض فساد و شیطانیه را بکشد و گویند این را بخت اگر را بخت است و دبی
این اقبال است و در آن سبب که من الشاکرین از لباس و از دکان و فطرت را که بران بودند از سر کشتی

در کشتی شایسته
در کشتی شایسته

فما یخلفهم اذ هم یقفون فی الارض

دو سید و خاوندی و دافعی بودن انسان لطیفی و راه استیسی است تا اگر کسی کشته شود بی عجز و بی وفاء و خوش فتنه که در
 هزار روز نیاز است و دیگر آنکه آن چون بنیال کل رسد لطافت و طراوت او بپزداید و چون بخاردین کرد در حدت و شوکت او یاد کند مال
 دنیا چون بصلح رسد صلاح او بپزداید نعم افعال الصالح للرجل الصالح و اگر بدست مضطرب افتد ماده فساد و غدا او روی باز یاد دهند **نظم**
 زریک امحان ابر کزان نقد جان هر کسی که در عیان چون گریه بدست افتد زری از زرش اسوده کرد کسوری عام باشد
 کار ساز بیای او روح بکشد و نوازیهای او سفله کرد و یاد سوی کنج خلق را از وی نباشد غیر و بچ و گفته اند که چون با
 زمین رسد فرزند یک بطراف و جوانی بدان کرد مال دنیا نیز بجا فرزند بگوید و با یک کسی آرام نگیرد بلکه هر دو در دست دیگری
 باشد و هر شب با یکی عقد وصلت بنده و نه فدا و او را فاسی و نه فدا و او را بقای **نظم** کنج ایمان نیست درین خاکدان موقد فاس
 درین استخوان کشته سرائت بعد جا کرد کشته اندر کرده و بنویس و در تیر فرو ده که حق سبحانندگان خود را بخواند بدینا که
 محل افست بک بر ای دعوت میکند که منزل سلامتی از حق فاست چنانکه فرموده **و الله یغفر لکم ذنوبکم** و خدای بخواند بندگان خود را
الی دار السلام بسوی سلامت که نیست یعنی میخواند معنی که موجب دخول بهشت است و بهشت دار السلام بجهت آن گفته که بجهت ملائکه
 بر اهل او یا تیر بهشتیان بر یکدیگر سلامت یا سلام نام حق سبحان و تعالی باشد و اضاف بهشت بدان جهت تعظیم چنان بود و اضاف
 یعنی برای نیکویم آن در حصول فرموده که حق سبحاننده را میخواند از سرای که او دلش بجا او و سطش غنا و خوش فاست بر ای که بشد
 عطا میانش و فدا و مشابهش **نظم** و الله یغفر لکم ذنوبکم از وی زندانیان ممکن شده کوی بندگان می کشی شما شافیه
 همه دیند و زندان می کشد و از دیند و زندان شان سوی کستان می کشی همه را بیست میخواند و بدهی و راه میاید من شایسته هر گرامی
 خواهر **نظم** بسوی راه راست که منتهی به دار السلام باشد و ان السلام است بطریق سنت ای غریز دعوت عامست بدان حضرت
 رسالت نبایی و هدایت خاص و استیسته و توفیق آسمانی شیخ الاسلام قدس سره فرموده که همه را میخواند تا اگر بر پسند قبول جاهد صلاح
 توست که خواهر میلش بک باشد **نظم** **سبحوا** اهل کسائی که بکوی کردند یعنی ایمان آوردند **الحسنى** ثبوت حسنی و باو اش نیکو
 یعنی بهشت و از دینی از باو اش که بطریق نقض کرامات فرمایند گویند حسنی و **الحسنى** بکی و زیاده آنکه که داده
 و بهر بیشتر استی مغفرت و از دینی شود حضرت در دوا که آمده **محبت** در قلوب عباد یا اگر دینا عطا کند در آخرت حسنا
 تمام و گفته اند سبحا است که بر اهل بهشت و در دیند و هر چه خواهد برایشان بآرد و جمیع و محققان بر آنکه که زیاده لقا حضرت
 برود و کار است که بعضی کرم بهشتیان را بدان کرم سازد و لایز حق و پوشیده نگذارد و بجهت دو بیای بهشتیان را تفرگروی
 و جباری و لاف و نه خواری یعنی اثر ندان بر اثره ایشان باشد **اولیک** آن کرده **محبتان** **الحسنى** اهل بهشتند **نظم**
 فیما ایشان در بهشت فلدن جا ویداند کاند بهر ایشان زوال یابد و نه دوا ایشان انتقال پذیرد و بخلاف زخارف
 دنیا و تو غور و در صدق و دالت و الدین و باو اش **الحسنى** کب کرده بدینا باو چون که و شرک و نفاق و باو
سید بهشت باو اش بدین کاند سید که کرده و زیاده بران در محکم و پوشد ایشان را ذلت خواری و رسوایی و بی با

نقد و بیان

Figure 1

مذہبِ اہلسان

در بیان جهنم که در کتاب اعتق کویا بر شیده شده است و چه در بیان آن قطعاً بنی لیل یار ما از شمس
در حالتی که نیک بود یعنی سیاه کرد و رویهای ایشان از غم و اندوه و چون شب تیره و یک آنره که کسان سیاهند یعنی شرکاء و
سافغان **الحی** النار ملازمان آتش و دوزخند هم ایشان فیما در آن آتش خالودن جاوید باشند کاند یعنی هر که روی مای آرد
عذاب نداشت و دوم **عشر** هم در رسیدن از آن دوزی که شکریم نیکان و دیدن در جمیع نماز ایشان **ثم** نقول پس کویا که در حدیث آمده
اما از شرکاء و دوزخ که با سینه بر جایهای خود انتم و شرکاء کم شما و شرکاء شما که چون من بر سینه آید یعنی تان یا بر سینه
با شما بر سینه **ثم** پس جدا کنیم **عشر** هم میان کفار و معبودان و بر سیم از کافران که جواب پیش تان کردید که نیکو ایشان ما را
بعبادت خود فرمودند حتی بجهان تا ما را پس آوردن شرکاء و هم که نیکو شرکاء ایشان یعنی اصنام ما کستم بنو دین شما بنو دین کما
بر سینه باشد یک هوا خود را بر پیش میگردید افراست از آنکه الهه هواه آورده اند که کافران آغاز جدال نموده که نیکو شرکاء
نیکو شرکاء بر پیش خود آورده تان که نیکو شرکاء **ثم** رسیدن پس سینه است خدای گواه بینا و نیکو میان ما و میان شما که بدین
که با دویم **عشر** **عشر** از بر پیش شما بخیران نیکو که نیکو شدیم و نیکو شدیم **ثم** کتب در آن مقام **ثم** یا زاید یعنی باید که
کل نفس **ثم** هر نفسی که از پیش فرستاده است از اعمال یعنی نفع و ضرر از ما عاید نموده و در آن بار که زاید نموده
نفسه **ثم** ای الله بسوی تو ابر و عقاب خدای مولا **ثم** خدایان یا بر حقیقت یا متولی امور ایشان بر آستی پس غنیم و کم کرد
از کافران که نوا فرمودن **ثم** چه هستند که از ما نیکو از شفاعت تان و حال آنکه تان از ایشان پیروای منیاید حق من بر تان که یگو
نیکو شرکاء و دوزی میبد بدن **ثم** از آسمان که با آن باران و آلاء و رحمت و از زمین که گیاه میروید و با آن نیکو شرکاء ایست
خدایان که گوش را در آن بصارت و دیدار که یعنی توان که سمع و بصر یافرید و از آفتابان که در دوش **ثم** و کتب که بر دوش
زده و در حیوانات **ثم** با نباتات **ثم** از دوز که نطفه است و با دانه **ثم** ای از زنده که حیوانات **ثم** با نباتات **ثم** در دوش **ثم** کتب
که در هر کد که راه عالمنا را تعیم است بعد از تخصیص و چون این سوا که تان از کافران از غایت وضوح و ظهور نتوانند که عباد و مکات و در زنده
ثم **ثم** ای الله بسوی تو ابر و عقاب خدای مولا **ثم** خدایان یا بر حقیقت یا متولی امور ایشان بر آستی پس غنیم و کم کرد
از کافران که نوا فرمودن **ثم** چه هستند که از ما نیکو از شفاعت تان و حال آنکه تان از ایشان پیروای منیاید حق من بر تان که یگو
نیکو شرکاء و دوزی میبد بدن **ثم** از آسمان که با آن باران و آلاء و رحمت و از زمین که گیاه میروید و با آن نیکو شرکاء ایست
خدایان که گوش را در آن بصارت و دیدار که یعنی توان که سمع و بصر یافرید و از آفتابان که در دوش **ثم** و کتب که بر دوش
زده و در حیوانات **ثم** با نباتات **ثم** از دوز که نطفه است و با دانه **ثم** ای از زنده که حیوانات **ثم** با نباتات **ثم** در دوش **ثم** کتب
که در هر کد که راه عالمنا را تعیم است بعد از تخصیص و چون این سوا که تان از کافران از غایت وضوح و ظهور نتوانند که عباد و مکات و در زنده

سورہ بقرہ

ترکی باشد و هر یکی ممکن است و ممکن محتاج بغیر و واجب الوجود معنی مطلق است احتیاج را بدو را میانه طبع بود که
 غا اذ صفت او کسی که هر غنی که بود یکس محتاج و اشاره به همان غنا فی اینست که در او است از روی مالکیت بانی السما
 بگوید اما سناست از تقاس علیها بانی الارض و بگوید زمین است از ادبای سفلیات آن عندکم نیست و توفیق فی شکران من
 سلطان جنتی در بانی بنده این که خدای فرزند فرامیکند و انقولون ایامیکوید علی الله بر خدای دروغ و افرا با عقول انکه بنده
 من بگوای محمد بن الذین یقرنون بجنی انما که از انکه در بند علی الله الکلب بر خدای دروغ و با نجا دلد و اضافت ترکیبی و لا
 یغفلون رستگاری نیاید یعنی از دوزخ نرهند و بیستند شعاع و ایشا نرا بر خور داری اندک فی الدنیا در دنیا یعنی دوزخ
 دوزخ دارند و سهل فرستی را که اندک هم ایسا بسوی ما باشد و جمع با که از ایشان آن ثم ندیم هم بسوی ما باشد و ایسا بانی
 غذای من یعنی دوزخ را که قطع با که از ایشان آن ثم ندیم هم بسوی ما باشد و جمع با که از ایشان آن ثم ندیم هم بسوی ما باشد
 یعنی بر قوم از اهل که خدای چاهر علیه السلام اذ قال و لا دکن چون که لغت مع کرده خود را یعنی انما که بشنید که دوزخ را
 کرده من آن کان که هر یک علیکم بزرگ شده و کان که در بنما مقامی باقامت من بدعوت بعض کلام بانی منی است از انکه خود
 نوح علیه السلام بنصده و بجا مال خلق را که دعوت کرد و جفا و از ایشان محل فرمود و چون جفا بیاست رسید گفت ای قوم اگر بر شماست
 که من در میان شما ندیکری و بنده او من دشمنان با یات الله جمله استهای کشان بر خدای و تقدیق نموده میر جانی خدای الله
 پس بر خدای تو گفت تو کل کردم در دفع کید شما و نرفت من بر اعدا فاجو ایس کرد اید و حکم سازید احوکم که خود را یعنی غایت کنید بران
 با جمع کنید خدا و ان او را و در و سا قومنند و شرکاء کم و بنجا ایند شرکایان خود را یعنی انما که نزع خود سها شرکا فی میدانند ملحق از انکه
 شما هم بقصد من اتفاق کنید ثم لاکن پس باید که باشد احوکم که شما در قصد من علیکم غم بر شما پوشیده یعنی بظاهر متوجه من بودید
 ثم انضوا الی بی او که من ایس که خواهی یعنی بکینه از کجاده انکه اراده شما و لا یغفلون و در اصل ندیم خدای یا پند از مشقة
 معام و محبت کلام من این بخان دلیل است بر انکه نوح علیه السلام در مقام توکل باست بر م بوده و تو فی تمام بخت ملک سلام
 داشته و بنجا است که انت او بدین معنی بی برده قدم در طریق متابعت نهند خود ایشا نرا خدا لان ابدی را یافته از قول وی اعراض نمود
 و دی فرمود فان تو لیسیم پس اگر دی بگوید ایند و از قول من اعراض نمودند فی سالتکم پس من کجا استم از شما بر او و رسالت خود
 من اوجی روی که با عرض شما فرستاده شد ان اوجی نیست فرستاده برای دعوت الی الله بکبر بر خدای و او را و انوا فرستاده
 و اوجی شما ایمان اید و خواهی اوجی کنید اوجی فرموده شد ان ان اوجی انکم من المسلمین از کون ندادگان در
 حکم خدا یا بس خلاف را و انکم و او رسالت خود را از انکه اوجی نمکذوبه پس بدو فرستاده شد قوم نوح علیه السلام و او را یعنی اهل اکر
 بر کذب و جدا از انکه محبت ایشان فحشیه پس با نجات و ایدم نوح علیه السلام از فرود شدن دس مع و انما که با دی بودند
 فی الکلب و گشتی و اهل سینة بقول اصح پشنداموس بودند از کور و انما شد و جفا هم کرد ایدیم اهل کشتی را خلاص
 شدگان در زمین از بس هلاک شدگان و اوجی فرود کردیم بلوفان الذین کذبوا انما که کذب کردند فانظر ایتمار که

خبرنامه

با فوج علیه السلام بود یعنی معجزات او فاعلمی پس در گمراهی گردیده بدیده جبرست و پس **کیف** کافه بگونه بود عاقبت **المنیرین** معانی که در کتب
 یعنی مشرکان از قوم علیه السلام درین ایام تئید حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام هم نندید اهل کفر و ضلالت تم بختش بر این بخت
 من نجه از جدیوح علیه السلام پس **فراست** دکان الی تو هم بسوی قوم ایشان یعنی هر رسولی را بفرموده بود علیه السلام بخود و او
 بفرموده بابل و شعب را علیه السلام با صاحب یکده اهل دین بنی **هم** پس آمدند رسولان با **ماتان** یا **البینات** بمعنای روشن و دریلما
 واضح که کانوا ایضاً او پس خود اقام این رسل که ایمان آورند بدان پغامبران فرستاده با ایشان **ما کذبوا** البینات که کذب کرده بودند یعنی
 اگر در یثرب بان من قبل پیش از بعثت پس یعنی کذب حق را اعاده کرده بودند قبل از بعثت همان دین و رسول خود را ایمان بنا
 با کفری که کذب آن کرده بودند پیش ازین یعنی در روزیست که کذب مثل این هر که برد لای کذب از امام ماضیه نماده بودند بطبع
 در یثرب هم علی قلوب **المختصین** برد لای از گذرندگان یعنی در کذب یعنی کذب در قریش و اضطرار ایشان بدین امتهم بختش بر این بخت
 پس بعد از این پغامبران موسی و هرون موسی بن عمران و دبر او و هرون علیهما السلام الی فرعون بسوی ولیدین مصعب
 قابوس که فرعون زمان بود و **طایفه** و اشراف قوم او با **یاتا** یا **لیا** یا **کی** بمعنای روشن چون عصادید به صافا **شکروا** این
 کردند که در آن قبولان و متابعت نمودند و **کافوا** و بودند ایشان تو با **جرمین** که در جبرائیل دکان یعنی مقادیر کذب انبیاء
 نهادن با **تکبر** یا **فلم** چاه هم پس اننگام که آمد بدیشان **الحی** معنی **راست و درست** **عندنا** از نزدیک یعنی موسی علیه
 بدیشان بود **قالوا** گفتند از فرط غنا و نزدان بدیدارستی که این تو آورده و معجزه نام کرده **لسحر** **بین** جادو و زیت استکار
قال موسی گفت موسی علیه السلام و قایلان این قول را **تقولون** ایامیکوید شما **الحی** معنی **راست و درست** و معجزه روشن **لللای**
 اننگام آمد بدیشان این حر است **ایحرا** است این که من بشما نمودم **استفهام** **اربط** رین انکار یعنی جادوسی نیست و **لا یفید**
الساحون و پروزی نیابند ساوان و برادر پسند **قالوا** گفتند اشراف قوم فرعون و موسی را علیه السلام **اجتنب** ایامدی تو
لتلقن تا بگردانی ما را عاودنا از آنکه باقی ایم ما علیه برانگیز **اینا** بدان خود را و عباد فرعون یعنی آمده تا ما را
 از برپشتن او باز داری و **تکون** و باشد **الکبریا** و شامه در برادر از بادشاهی فی الارض در زمین بود و **نحی** و **نیشم**
 ما **انکار** و شامه در او بومنین از صدیق کنندگان و **قال فرعون** و گفت فرعون جمعی را از ملازمان خود را **تولی** بکل ساو
 بیارید بمن هر ساوی **علم** و ما در حق خود یا معارضت کنید با موسی پس **عوه** راجع کردند و بر وجهی که در سوره اعراف است
 بمواعید کلیه بستمطر ساخته روز موعود بوضع معلوم آوردند **فلما جاء السحرة** پس اننگام جادوان در مقابل موسی علیه
قال لهم موسی گفت موسی علیه السلام و ایشان را **انتم تلعون** ای شما افکند کاینده و انرا از رسنا و عصا **فلما القوا** پس چون
 افکند جادوان جبال و عصا خود را و سبب حرارت هوا حرکت آمده در چشم مردم در شکل ما خورد و **قال موسی** ما بجمیع به
 گفت موسی علیه السلام **انکار** آورده **ای شما السحر** ان جادو نیست **انکم** آورده ام و فرعونیان از ارا میگویند **ان** در
 که خدای **سطر** زده باشد که **تاه** کرده اند و تا خیر سازد ان **اسد** **لا یصلح** بر دستی که خدای بصلاح نیارده و **توت** کند عن

4

یا دوی عظیم و سراره انش پادشاه که در مدینه سوی فرود گرفت اجل شد اینست که یونس علیه السلام را است گفته دوی که خود را
و او دوی مایل بود فرمود که یونس را طلبیدند چنان طلبیدند که گفت اگر یونس بر فرشتای او که مارا بد دعوت میکرد باقی
و دانا و شنوا اکنون هیچ جا ره نیست الا اگر بگریختگی و تقصیر بدگاه او بریم پس ملک سره با برهنه بلای در پوشیده و در این
صورت دوی بصری پدید آمد و در دوزخ فرود آمد و فرمود که گفت که کارا از مادران جدا کردند و پیکار حتمی ساختار از
برداشتند که انشا با جاد یونس از اول ذی الحجه تا شرم برین می نایند درین جلد و در از فغان و ناله میسودند در دوزخ و در این
بوقت عرض رسانیدند **لطم** مانی و پستان برادریم دستپستی در عا جبه نقد فیضی برین دستسپاریم. قاضی حاجات و محبانان در دنیا
و یونس و کن از کرم حاجات محبانان می. **القصد** روز جلد او دیده بود و عا شو اثر حاجات و لیسو ایشان ظهور نمود. بر این بجا از دوی
در وقت نشسته و طاعت کتاب و تفسیر کرده است و در وقت سینه را رفت بر معانی ایشان انگیزد یونس علیه السلام بعد از جلد و در متوجه خبری
شده و میخواست که از حال قوم فریاد چون ترا بگشاید و بر صورت واقع مطلع شد طالع بسیار بر و بنگریده بود گفت در ایشان را بعد از
ترسانیدم و غدا بعد از کشت که من درین شهر دهم و در آنکه بستاند و درین شهر دهم و در آنکه بستاند و درین شهر دهم و در آنکه بستاند
درین مایه رسیده اینها و صفات نه که خواهد شد و **لوشا و یک** و اگر کوچه ای برود که کار و لاش هر اینها ایمان آوردند که کشتی را از
هر که در زمین است کلمه **جمعا** ایشان آورده اند که حضرت سالت علی علیه السلام بر ایمان قوم بنایه و یونس بود و چون ایمان می آوردند غلام
طالع بر اینها دلالت می نمود که شست و شوی سجاد این آیه و پستاده ایمان خلق را بستاند و فرمود که امانت ای تو که انسا اگر کسی
در دوزخ است که یونس را می بیند تا که در دوزخ است این آیه منسوخ است **قال** ما کان لخلق و نشاء نیست چه تن را ان یونس اگر
ایمان آورد الا باذن الله که باراده و تو یونس و قضای الهی و بچون الرحمن و می گاهیم غدا با چشم میگیریم با سلسله بیکتم شیطان او بعض
بیا میخورد یعنی خدای عز و جل میگوید **الذین** بر آنکه **العیقون** عقل نیایند در ج دیات تن را و بگوای محمد شکرانی و کار از تو
طاعت میکند که بنگرند چشم مرا ملاحظه کند بدیده سر از آبی السموات تا خود خیرات در آسمانها از جایی فطر و لا ارض
در زمین از دایم قدرت شمارا دلالت کند بر کمال ضعیف آلی جلا هم حکمت و بادشاهی با تقی الایات و دفع میکند دیدن اینها
و در دوازده استماع کلام هم کنندگان یعنی رسل غدا با یونس قوم لای یونس از که در دوزخ است و حکمت من واقع است که نخواهند کرد
فصل خطرون بر چشم میدارند این مشرکان الا که ایامی را یعنی در احوال ایشان ایام **الذین** مثل قایع **الانکس** من قبلیم **سید**
بیش از ایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب کبره و اهل جنت که در غدا با یونس قوم لای یونس از که در دوزخ است و حکمت من واقع است که نخواهند کرد
نادر خواهد شد ای **مکرم** بدستپستی که من شامس **المنظرین** از منظر اهل هلاک تمام نمی بینی پس بر مایندیم و سلسله پنهانی
خود را برگاه که غدا بکنه بان ایشان آمد و **الذین** اموات و بنات ادم و خلیفه خود را و ناز که کرده و دیده بودند بدیشان که که کتم
و گنجای ادم رسل و شایگان ایشان را **حقا علیها** و عده راست و درست از که بوقت هلاک شکان **نهی المؤمنین** بنات می
و چشم کرد و یکا که خداست و میسالت علی علیه السلام قل بگوای محمد یا ایها الناس ای دوزخان خطاب با اهل کلمات استم می شد

در سینه

بر چشمه محمد کان من دینی از محمد بن یونس که در دوزخ است و در این شهر دهم و در آنکه بستاند و درین شهر دهم و در آنکه بستاند
من دوزخ است که یونس را می بیند تا که در دوزخ است این آیه منسوخ است **قال** ما کان لخلق و نشاء نیست چه تن را ان یونس اگر
ایمان آورد الا باذن الله که باراده و تو یونس و قضای الهی و بچون الرحمن و می گاهیم غدا با چشم میگیریم با سلسله بیکتم شیطان او بعض
بیا میخورد یعنی خدای عز و جل میگوید **الذین** بر آنکه **العیقون** عقل نیایند در ج دیات تن را و بگوای محمد شکرانی و کار از تو
طاعت میکند که بنگرند چشم مرا ملاحظه کند بدیده سر از آبی السموات تا خود خیرات در آسمانها از جایی فطر و لا ارض
در زمین از دایم قدرت شمارا دلالت کند بر کمال ضعیف آلی جلا هم حکمت و بادشاهی با تقی الایات و دفع میکند دیدن اینها
و در دوازده استماع کلام هم کنندگان یعنی رسل غدا با یونس قوم لای یونس از که در دوزخ است و حکمت من واقع است که نخواهند کرد
فصل خطرون بر چشم میدارند این مشرکان الا که ایامی را یعنی در احوال ایشان ایام **الذین** مثل قایع **الانکس** من قبلیم **سید**
بیش از ایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب کبره و اهل جنت که در غدا با یونس قوم لای یونس از که در دوزخ است و حکمت من واقع است که نخواهند کرد
نادر خواهد شد ای **مکرم** بدستپستی که من شامس **المنظرین** از منظر اهل هلاک تمام نمی بینی پس بر مایندیم و سلسله پنهانی
خود را برگاه که غدا بکنه بان ایشان آمد و **الذین** اموات و بنات ادم و خلیفه خود را و ناز که کرده و دیده بودند بدیشان که که کتم
و گنجای ادم رسل و شایگان ایشان را **حقا علیها** و عده راست و درست از که بوقت هلاک شکان **نهی المؤمنین** بنات می
و چشم کرد و یکا که خداست و میسالت علی علیه السلام قل بگوای محمد یا ایها الناس ای دوزخان خطاب با اهل کلمات استم می شد

در سینه

بیکم و اخاف و بیکم ستم ان یا کله الذیب از آنکه او را بخورد و کجایان زمین که شاید در کاف در نه می باشد میاد که قصد می کند
و ستم و شاعنه غفلون از وی غافل باشد پس تا شاید با قتل این تمام در محافظت وی نظم از آن ترک کرد و غافل نشیند و ز غفل صورت
حالت چندین درین دیدن شد و شخت انگیزه کس که می بدوند آن کند نیز می تواند که اند فرزند یعقوب علیه السلام این کلام را
که ای که اگر بخورد او را که در کتب **عصبه** و حال آنکه اگر وی توانا و قوی میگوید که هر یک از ما داده شیر در محاربه مقادیر می توانیم کرد اما
اذا بدستی که آن وقت که برادر را بیکر می دیدیم **خارون** هر این را بخار می کشیم پس چون یعقوب با لفظ فرزندانش شدند
یوسف گفت و شما که و صحرای دیدل برالم حیران نماده بقضا و ربانی رضاء داده بفرموده و ستم و شخت و غفل
شانه زنده و جاها نوش پوشانیدند و قیص اینها هم علی بنیا و علیه السلام و الصلوة که جبریل علیه السلام از بهشت آورده و در وقت
در آتش میزدی پوشانیده بود و میراث یعقوب علیه السلام رسیده چون نوییدی یا زبیش است یا بقیع بفرزدان با نجره
الوداع که در و از کفان بود بر دهن آمده یوسف را در کفان گذاشت که آن را از و دایع کرد **بیت** روزه دایع نه در خود دیده بود
طوفان اشک بیکر بیان رسیده بود یوسف علیه السلام هر که که گویان دید قطرات کلاب بر کف که رضاء باریدن گرفت و داد
دانه و آید خوش است با لباس رفته ستم از کفان فرود آمد و کل را آب داد و گفت ای برادر سبک چیست
حال یعقوب علیه السلام مضمون این قضیه سمع ان نور بهر رسانید فرود میان بجوم ستم بر سر آمدت و سرشک دیده من میزد
که راه بگیرم ای یوسف ازین رفتن تو ای که اندی عظیم عیشام دلم می رسد نمیدانم که سرانجام کار کی خواهد کشید بادی
لا تثنی فانی هاناک را فراموش کن کن من ترا فراموش نمی کنم که در فراموشی شرط و پستانت پس فرزند را
در باب محافظت یوسف علیه السلام بسیار فرمود و ایشان یوسف را بر دوش گرفته دوی برادر آوردند یعقوب علیه السلام
ایشان می گریست از شوق لقاء فرزند از چند میگریست هنوز سرور و نام جسم نشده بود دل از تصور دوری رسیده
فرزانت و چون فرزند از نظر غایب شدند دوی بکفان نهادند و بپوشید پس اینکام که برادران بر دهن یوسف را کرده
آنکه کردند و صابای برادر بر کفان نهادند یوسف را بر زمین زدند و افاز طعن و طعن نموده نمیکنند ای صاحب روی
کادیکجا اندان گو که ترا سجده کردند او را زارت بامر مانند یوسف گفت یا خدایا شاهد شد که یکی از حال پر کفان بر انداختند
و بر کوی وضع حال من درم آوردید یاری کنید که در او در کشته ایم و رحمی کنید که غم او را بمانده ایم **القصه** پس از اتفاق
مانوده طایفه بر روی می نهند و در خاک نهاده و تشنه ویرا می کشیدند تا هلاک شد و بیکر رسید بود و صورت
مشاهده نموده او را زیر دامن حمایت گرفته دست خودی در استینا توقف کشید آخره با من و عده کرده اید که قصد قتل او
تجانبه غصبتان نسکین بافت از سرگشتن او در کشند و اجوا و رای خود را حکم ساخته اندان **چهل و یکم** می کنند و
ای **بیت** در و جاها و ان جایی بود بر سر فرخی کفان یا در جالی بیت المقدس یا در زمین اردن سر جابه تنگ بود و بایان کشا
چهارم که رفتی داشت بازده پس یوسف علیه السلام را بر سر جابه آوردند چون دست هر یکی از ایشان میزد دستش بر سینه در پس

میان او بسته

میان او بسته میاد و فرود کشند و این بر اینست پس یکی که بر سر جابه بود و او بخت بر این از سر کشیدند و چون میان جابه رسید
رسید بر دهن از حضرت ملک اعلی خطاب خطاب بطایر ایشان سدره المثنی پدید آمد که صدی جبریل پیش از آنکه رفت
بجابه رسیده بوی کسید و او را با جبهه مقدس خود گرفته بالای جره که در تنگ جابه بود بنشاند و از طعام و شراب بهشت بوی داد
بر این تاختی که او را بر بازو داشت و پوشانید **او چنانکه** ما و جی کشادیم لبوی او بواسطه جبریل با تمام دایم و برادر
از و تنگ میانش که نزدی تر از حقیض جابه بندوده رسیده جابه رسانیدیم و برادر از جابه جندی نزدیک توایم **بیت** هم بر
تو بفرستی ایشان را **او هم** این کار کرده اند و یکی که نور ساینده اند و هم **لا یستوفون** و حال آنکه ایشان نه اند ترا بیکر آنک
علو شان در وقت مکان تو و اند که مانی را این صورت دست داد که بخندست او اندند و او را نشناخته و هم از نگرانی
را چون یوسف علیه السلام در قوجاه افتاد برادران باز گشتند و بر سر دهن زشت و بر غار گشتند و بر این یوسف چون
الوده ساخته اند و جاها و ایا هم و آمدند نزد خود عشا شب نگاه و بدروغ بکون میگریستند یعقوب او را که فرزند
شدند سر اسیر خان پیران آمد گفت ای فرزندان شمارا چه شد یوسف من کجاست او را نمی بینم تو ایا با ما گشتی ای
بزرگمانا **بیت** ما رفیق بصرا میشی میگوئیم بر یکدیگر بدویدن و نیز انگشتن و در کتب یوسف و بیکر استیم یوسف را تنها
عند مقام نزدیک رفت و بار ما **کله الذیب** پس بخورد او را که گشت **بیت** یوسف و یوسفی تو با و در انده مایعنی سخن با و و
نیکبندی و لوکن صادقین و اگر چه ستم ما را است کویان در همه کار ما ایا بخت بد کجاست که هست ما در دهن و بدروغ کوی می
بندادی دلیل دیگر داریم و بر خوردن که گشت یوسف را بر این او جابه و او آمدند علی **قیصه** بر این یوسف علیه السلام بر
کذب بکون دروغ یعنی او در دهن بر این یوسف را نزدیک بر بکون الوده ساخته بدروغ یعقوب علیه السلام که بر این یوسف
دعده هلاک یوسف در دهنش بدیدند اما چون اطراف بر این دست بود فرمود که بچ که کرده یوسف را خودده و این
او ترفیع نموده پس از روی عتاب **ل** گفت با فرزندان نه چنین است که میگو سیدل **سوت** کم بلکه از گشته است برای شما
انفسکم نشنای شما و آن ساخته امر کار یزد که با بر هلاک یوسف **قصه** جبریل پس کاد صبر است بگو یعنی نیکبای که با
ایشان شکایت باشد بگو با خدای **الله** استعان و خدا است یاری خواسته شده یعنی یاری میجو اسم از و علی **بیت** یوسف را بکج
صفت می کشند شما از هلاک او رده اند که سرور یوسف علیه السلام در آن جابه بود صبح روز چهارم فرود بجایست بوی رسید
و جا **بیت** سیاره و آمد کاروانی نزدیک آنجا جابه و ان جمع بودند که از مدینه میسر بودند **بیت** و این فرستادند او را و
خود را بسوی آن جابه و او کسی را که بکشیدن کاروان ملک بن زخوه فرای بود از اجل بدین چون بر سر جابه آمد
خادلی دلو به پس در جابه فرود گشت دلو خود را و جی رسید یوسف که در دلو نشین ای یوسف ع خرافه برت این
دلو در جابه آمده **بیت** یوسف علیه السلام در دلو نشین در معام او رده کرد و او را جابه در فراق یوسف علیه السلام می کشند
و در این المریه فرمود که ملک در کشیدن دلو حیران ماند و دلو را بغایت گران دید بجابه فرود گشت و ان ماه در دلو

بسیار از اوقات زینجا بایل برایشان بیست و نه روز در ماه ام در کادریان و ازندان به ازید اربابان و ان لاخر و اگر کودانی عینی
از من یکدین گزینشانی یعنی اگر در بانه حضرت علی علیه السلام میل کنم بسوی ایشان یعنی اجابت کنم ایشان را و اگر نه
و یا شوم از نادانان با کتاب الخشاید بختی بس اجابت کند که در دعا و اوراد و آفریدگار و تصرف عین که در اندازد و در
که ایشان از مواعید برستی که او شنوات و دعا کسی را که بانه بود العیلم و اما کمال کسی که از دوم در و کرد آورده اند که بجهت
نوسیدی زمان از وی زیاده را گفتند صلاح آنست که او را در روزی بزدان باز داری شاید که بسبب ریاضت را که در وقت
و وقت را و اینست بر تسلیم بر خط فرمان بند جو کوه سازند از برادر کوم بود و ان کوره کرد و اینست نوم و زیاده این سخن را
قبول کرده نزد غیر اند گفت صلاح آنست که او را در زندان افکند تا دم کان برنگرد او کناه کار است و من از طاعت بازدم
غیر از این سخن مقبول اند و حکم که بزدانش بر ندم بر اسم بس ظاهر شد و ایشان را در دل فادش بعد از او الایات از بس
اگر در زندان لای عصمت و شهادت و سبب چون شهادت صبی و جاک بر این و قطع و پشیمان یعنی با وجود مشاهد این نشانه
رای ایشان قرار یافت که برای مصلحتی بسیار بزدان کنند و او حتی چنین تا هنگامی که مقرر باشد پس بوسندت این بزدان
آوردند و بزدان را بدان بر وقامت که خسار و کشتن بزدان کردند و بزدان در زندان در آمد و بجزم و ده کوی
جان در آمد و در آن محنت و آفت خوشی بر آمد بزدان گرفتار و خوشی و در آمدند و السبحی با و زندان نیتان
دو بده از زندگان ملک را یکی ساقی که بزدان گفت و دیگر طبایح او که مجلس خواندندی ملک برایشان کان برده بود که او را
زهر میدهند و حکم بزدان شد اتفاقا با یوسف علیه السلام بزدان در آمدند یوسف در زندان بقصد حال زندانیان که در
خوابی ایشان بفرمودی این دوزندان نیز خوابیدند و کوشاکی دید و طبایحی با مطلقا مرد خواب نایده یوسف علیه السلام
استخوان کردند قال احدی گفت که از ایشان یعنی ساقی را را بی بر بستی کن من می خنم در در خواب که در باغی یک اصل ناک است
در سرخوشه انکور سیده که بکشد بر من احدی خرمی شادم در انکور نسیم غلبه بختار مالو الی است قال الاخر
و گفت که یعنی طبایح را را بی بدستی که بستم بطیخ که حمل بر میدام فوق را بی بر سر خود خنم از او ان سفره نان را
مالی الطیر می خوردند غارانه از ان میرسانند پشیا خنم ما را تا ایل بشیر این خواب انرا یک بدستی که می خنم ترانی
الجبین از نیکوکاران با اهل زندان بس نیکوی کن با ما تا ایل و یای یوسف علیه السلام بخوانست که بغیر از ایشان
بزدی گوید و ان که در می متوجه بود یکی از ان فرمود قال گفت لایا شکا بناید بشما طعام نزد قاتل خودی که روزی داد و شود
بوی الایات شکا که که خردم شما تا ایل و بده معافیت می یعنی کوم رنگ و ده دی ان طعام را بقل ان یا شکا پیش از ان که
باید بشما یعنی اجازت کند شما را از غیبت از انکه گفتند و اما کمال ایشان این شنیده ایم یوسف گفت
عبد السلام این معجزه منست و عارف و کمات و لکا این گفت و اما علنی از ان خبر است که بیا موقت در انی بروردگار
بالعام و حیاتی ترکست برای انکه من دوست ندارم که در قوم لا یوشون کیش کردی که نمیکردند و باده بخدای دهم و

ایشان با لاف

ایشان با لاف و خرافات و هم کافرون ایشان که دیدگان و نمیکردند و نمیکردند ایشان را خرافات و پیرایه کرد و هم کافری
بکیش بران خود را بر ایم و بقوب و اسحق الطاهر که اهل بیت نبوت زیاده و بخت بوده با جماع کلام منی دی کان لنا
روایت ایشان بده که بخت بر این ان شرک انکه ایند میگیرم با من شی بخدای خبر را یک کجایکی او را بر بستم و انک این توحید
من فضل الله افضل خدایت علیها بر ما که بوی را را کانی داده و علی الناس و افضل اوست بر ما بر این ادیان که ایشان
باز ایشان فرستاد و لکن اگر الناس و لیکن بستر و دمان که بخت بر ایشان اند لا شکون پاس داری نیکند ان فضل
جست را صاحبی السبحی ای یاران زندان و ارباب شوقون ای خدایان بر انکه که شما دید از دوزخ و این دو بخت شکا
اعلی و اوسط و ادنی خیر بهتر است ام اسد الوعدای خدای گانه و یکتا در ذات صفات الله غالب هر چه است یعنی بر بستی
من و نه بدون خدای تعالی الامم و کمرها معانی خبری چند را بختار و ناگهانی بخت و بر مان سمیتو نام ناده و اینرا انرا
و اما بکم خواه بدان شما انزل الله و فرود شتاده خدای تعالی بر سرش انسان سلطان بیج بخت که انک بخت
سمیانشان بس شما بر ستی الامم جدی اسمی ان الحكم نیست حکم بخت است که بخت را که بستی بر شت است او
و دمان او بختان بختان و خلق را لا تقعدوا انکه میرستند الایاه که او را ذک است این الشیخ الیقیم دین حق و دینش است
در سر و است لکن اگر الناس و لیکن بخت او میان لا بعلون بند اند و در بادیه جالت بر کردان می خوانند
السبحی ای یاران زندان اما احد کا یا یکی از شما که ساقی ملکست فیستی و به بیاشاد تر تربیت کنند و خود را شراب خنم
بوده اما لاف و دمان و یکم بوی که طبایح است فصلب بس و بخت شود بر دوزخ و او را بکند از دمان می که در زندان طایر
بخواند و او را غایت شکاری من را از کسروی ایشان با یکی از ایشان گفتند و دغ گفتیم و بخت خوابت نیده ام یوسف
السلام فرمود و قضی الامر الذی حکم کرده شد و حکم ساخته کشت کاران خواب که شتاب بستیان در ان از من طلبت و بخت
و خلاف بخت من گفتیم که او بود و قال و گفت یوسف لای ظن و انکی را که دانست انرا ج انکه او بخت خوابت
از ان هر دو یعنی ساقی را گفت ان کونی یا کن ما را عند یک نزدیک و بی خود یعنی حال یکسانی من بوض یکسان نمود از بخت
باز نماند بخت بگو میران زندان غریب و زحل شاه دوران بی نصیبی و خیشش بکشد بسند و بخت که بر این از طر
معدلت دور و آورده اند که چون سر روز بر آمد ملک کسی را فرستاد و طبایح را که خیانت او ثابت شده بود برادر که در دوزخ
که صفت امانت او گفتن یافته همان منصب بختین بدو دادند و ان بخت بخت سید و از ساو جاده دولت بختش کردید از
زندان و اصل ان غافل شد فانی الشیطان بس فراموش کرد و ایند بوی شیطان یاد کردن یوسف علیه السلام نزد دوزخ
فلیتی السبحی بس در انکه که دیوسف در زندان بضع سینین چند سال بضع عدولت مبهم که میان سر و کونید یوسف بعد از ان
واقع روز صفت سال در زندان ماند و شهور ان که از اول تا آخر دوزخ سال مانده بود در معلوم التزیل از حسن خبر
و چون نقل میکنند که روزی جبریل علیه السلام بزدان در آمد یوسف علیه السلام او را بخت ساخت و گفت یا اهل زندان

ذکر

جست که می بینم تا در منزل کشکاران میرسد فرمود که با طاهر الطاهرین حضرت رب العالمین ترا سلام میرساند و میگوید که ترم نم
که آدمی سبب خلاصی میدانی و بدو استغفار می کنی بغزت و جلال من که ترا در جسد او در زندان انجم یوسف گفت علیه السلام
درین حال از من راضی هست یا نه گفت اوی از تو خوشدوست یوسف گفت اذ الانانی اکنون که او راضی است من هیچ انگ ندارم
و فی المشوی المعوی نظم پس جزا انگ اوردید معوی : مایه یوسف جس در بضع سین : تا بهر نقیصه اید از بجز و کرب :
خوابی از یک صاحب : با چون دست تحت برآمد ملک ریان خالی میباید و به داد اتمام حکما و دنا مارا طلبید و قال الملك لفت
انی ای بر دستم کن من خواب دیدم سبع بقرات سماں در جفت کافور که از نر با پس بیرون آمدند از آن یا کلین بخود دند و فرو بردند ایشان را سبع
جفت کا و لا غر و شکما ایشان هیچ زیاده نشد و سبع سبتا و دیدم هفت خوشه خضر سبز تازه که دانهاد ایشان را سقوط کرده بود و داف
یا بسات و هفت خوشه دیگر دیدم خشک یعنی رسیده بدرد آمده پس این خوشه ها خشک بران خوشه ها چیدند و در حال زبر کرده اند ایشان
پوشیدند با ابا الملک ای که در که جهان و بجزان و شراف قوم افقونی فتوی و جدید یعنی جواب میداد و فی رویای در تغییر خویش
ان گفتم اگر میسید شما از روی دانش و باغبان و بجزان در خواب را بغیر میکنند تا او آفتند حکما و اهل علم می طلبی و یو در انقضات احکام
بشعور این نوع خوابها شوریده است و سخن و نیمه تا و ایل الاحلام بغیر این خوابها بعالمین و انبان به باغبانان ماست صافند یکم و
این قبل نبات باطلاست ملک ریان از خواب بخرگشته و در دای تکرر و طوطو خورد ایا این مشکل من که میکشید و راه بغیر این واقعه که
بنی نایدع یارب این خواب را بغیر چیست : ساقی که لکله امیر و متفکر دید از حال یوسف آمد و قال الذی و گفت المکی
بنی منشی بجات یافت و دوزان و دنده زندانی و اذکر و یاد کرد یوسف علیه السلام که اذکر عند یک بعد ایت زمانی در درون
انما یکم من جردم شمارا تا دیدم بجز این خواب را در سون پس میرسید و از زندان که در اینجا کسی هست که علم بغیر نکند و اندر ملک
خبرش دهان گشته حکم فرمود که زود بر خیز بر و خبر یار ساقی سوار شد و زندان را آمد و زمین خدمت یوسف رسید و گفت یوسف ای
یوسف ای صدیق ای یکر است گویند اقتضا فتوی ده مارانی سبع بقرات سماں در جفت کافور یا کلین بخود دنا ایشان را سبع
ای ف جفت کا و لا غر و سبع سبتا خضر و هفت خوشه و سبز و داف یا بسات و هفت خوشه دیگر خشک که برایشان چید و خشک
حکما دران چیز اند و جواب کجای ارجع تا باشد که باز گردم خواب تمام الی الناس بسوی و دمان یعنی ملک و ملازمان و اولعلم
بعید : شاید که برکت تو ایشان را بداند بغیر این واقعه را تا ظرف و فضل ترا معلوم کرد و قال کون یوسف فحون کت کسید صفت
ساقی که بقرات سماں اشارت بایشان کرد : زرافتی معاودة غر خود فحما حصه تم پس از آنکه بدوید از غلات فخر ده پس بگدا وید از آنانی
سنبیل در خوشه او یعنی جواب را با گشید از شیشه و فات این باشد با غلاف خوشه و خیر و کینه لا قبیلا که اندکی بقدر حاجت
تا کون از آنکجی ردید که از آنجا که سازید : باقی پس پایدن بعد از یک پس ازین سالها سبع شد و حوال سخن که سبع مجاز است
از ایشان است کلین بخود دنا اصل سالها خطا هم فیه ساقی که دران بقرات الناس فریاد رسیده شود و دمان از یاران و فیه و درین سال
بجز درونی بیشتر بخود افشردنی باشد مثل کجده انکور و در سب و امثالان و این کتاب که گشت عادت و گفته اند اشارت برین زندان

بنیادستان کا و کوسفند ان ابن عبادت از فراخ سالی است و چون یوسف علیہ السلام بغیر نام کرده سانی بگشت بخشید ملک از آمد
 و در محفل عام ان سخا زار و جوی کشیده بود تقریر کرده ملک را بسندیده افتاد و خاست که بگوش خود از زبان یوسف خود بطلب وی
 فرستاد و قال الملک ایوتی و گفت یارید بن یوسف فلما جاءه الرسول لی آن وقت که بد آمد فرستاده ملک قال ارجع گفت
 برگرد ای ملک یوسفی متصرف دنت را پس بری و در ابغنی در جواب کن تا میرسد و تخلص نماید بال الفسوة اللایة که چه خبر بود ای
 ایضا نیکم در مجلس نیا تخلص اید پس میرزد و شما خود ان سینه بد برستی که پروردگار دین بکشد عن در که در فیه زبان را
 عظیم دانست یوسف خاست که بکنای او بر ملک شکار شود تا کسی را بر حال او بجال و دقت نماید این سخن ملک پستاد با چون یوسف
 باز آید پیغام یوسف رسانید ملک بفرمود تا ان زار را جمع کردند و فی الحال نیز پا و دند پس از جنت تحقیق این مهم قال گفت ملک ملک
 و ان خلیک ج بود حال نماز او دنت چون طلب میکرد یوسف را عن فیه از نفس وی یعنی کام دل از وی میجسته دنت گفتند
 زان حال تا شد باکست خدای از انکه ما جو باشد از افریدن روی بگریه یوسف علیہ السلام ما علمنا ان ابنتیم عید من سو بر
 یوسف بیج از بدی نه اندک زب سیار چون زینجا دید که خود ابستی فایده ندارد او نیز باکی یوسف اقرار کرد و دنت اقرار لغز گفت
 اندک زب یعنی زینجا الان اکنون حصص الحق پیدا و جو میا در است اما را و دنت من جیم یوسف را عن نفسه از نفس او آرد
 وصال کردم دانه و بد برستی که او من الصادقین نه را نه از است که یوسف را که بجزیر گفتی می را و دنتی نظم بچشم خویش کرد اقرار
 برآمد از حصص الحق بگفتا یوسف را که می میم در عشق تو کم کرده داعی تخت او را بوصل خویش خواندم جو کام من
 نهادن پیش نامدم ملک یوسف علیہ السلام را پیغام داد که زمان بکناه خویش مقرر شد تا بجزیر تو ایشان را عفت کنم یوسف فرمود
 که فرض بود من عفت بود ملک این درخواست بر ای ان کردم لعلم تا بد اند غریبانی لم اشته الا من فیات کردم او را ان عفت
 در غیبت وی وجودت تربیت وی کا د شتم دان اسه و دیگر معلوم کند خدای تعالی لا یمیدی راه تمام یعنی بصلاح یا و دود
 از پیش کید الخی بنیان در کند و کویات کشند کا را پس یوسف خوات که تنبه بر انک این سخن برای ترک نفس نغم یا عمل خود
 بودم ملک شکر گرام بر بخت عصمت و توفیق الی در ترک مصیبت و اگر حفظ ربانی حیات نماید معلوم که نفس که نفس خدا را
 این کامات از لی را و دود ما بری نفسی و بکن شکم نفس خود را یعنی بیکویم که نفس من از نفس باز و ما بر او موافق است
 الا و دود برستی که نفس فرمایند است است و بیدی یعنی بعصیته الا ما رحم لیکن از اینجند دنی پروردگار من از فرمای
 نفس در امان اید ان دینی بد برستی که افریدگار من لغفور او زنده است قصدی که بفعل نماید رحم مرا بر بعصیته
 حاجت نماید او زنده اند که چون با ملک سخا یوسف را باز گفتند از دندندی وی جدا یوسف زیاده گفت و حال
 الملک و گفت ملک مرا یوتی به یارید یوسف را زود من استخلصه لنفسی تا خلاص گردانم او را برای خود و دعات باز نام
 در بنیاد آرد که ملک متعافا و حاجب را با عفا و در کرب آراسته باناج و لباس ملوکانه بزند و فرستاد و بتعلیم عام یوسف را
 بارگاه او زنده در جزات که چون یوسف علیہ السلام از دندن پرور آرد دند زده ایان که بد ایداردی سپستانش توش بر آوردند

بمداش تو کسان است محمد صلی الله علیه و آله و سلم و عطا کرد و ای کس بر
سربری در کمالی یعنی در وقتی که هر دو و نامید از فرزندین بخشید و در سراسر ایام و اسحق و اسماعیل و در شصت و چهار سالگی
یاد نود و سه سالگی یاد عدد و دوازده سالگی آن را بدستی که برود و کار من لیسع الدعاء شنونده و اجابت کننده دعا درین
کلمات اشعار است یک فرزند از دعا از خدا خواسته و با جعلی ای فرزند و اگر دانی مقیم المصلوة بیای داند
و من خرتی و فرزند از این موی اطلس ازید این عباس رضی الله عنه فرموده که همیشه از اولاد ابراهیم علیه السلام جوی تر خطو
و خواننده بود تا قیامت دنیا ای آفریدگار ما که مای و نقیل دعای و فرادیر یعنی اجابت کن دعا و ابراهیم را غفر لنا ای برود
یا و زوال و الی و در رد و در و چون ایمان از نزد دعا و غفران و ایشان را قبل از نبی بوده و هنوز باس از ایمان نداشتند و
بعضی گفته اند از والدین آدم و حواست علیهما السلام و لیسع مین و پا و زوشتا یعنی هر که تو اید و من یوم یوم الکس
روزی که قیام شود حساب خلایق و این عباس رضی الله عنه فرمود که در اموشاند از امت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و لا تخین
است و مینداری محمد خدای را غافل از چیزی علی الظالمین از آنکه میکند ستمکاران یعنی ثابت بر آنچه راست است از عقاید که متوجه ایشان است
چنانی شبیه بدیشان خواهد رسید و اصل آنکه در امثال این نوابی اند که سوره خطاب متوجه آن حضرت است و او نیز از آنها بود و
چونین است که تا فرسینند خدا را بشال یوم شخص برای روزی که خبر می شود و فی الاخبار از روز دیدن اوستاده احوال مطمین
در حالتی که خداوندان این دیدن تا ستمکاران باشند بوی اسرافیل که ایشان را بر سر خط خوانند یعنی و سسم برداشتن سر تا خود را
بالا لا یرتد الهمم باز نیکو بدیشان طرفم جثمای ایشان یعنی خبر بود و باز مانده بروی که نتواند بر خود نگرستن آید و تم
سود و دلفا خالی بود از فم و خود بواسطه بلند است و حیرت داند الناس و چمن و دما را یعنی که در برسان یوم یوم العدا
از روزی که باید برین عذاب اندوز و در کست یار و قیامت فیقول الذین ظلموا ای کونید انما کونتم که در بشک و کت و دنیا
ای برود کار را اخوان با زبیر اریا یعنی عذاب را تا برکن و ما را بدینا فرست و مملت و الی این قریب تا مدتی نزدیک است و چون
تا اجابت کنم خواندن ترا یعنی آنکس که بخواند و تتبع الیس و بر روی کنم فرستادگان ترا و کم نگو و ارجو است آن کویید
فرستگان ابا بنو دیر شما که از روی ما لغوا ختم من قبل سوگند بخورید پیش ازین در دنیا که مانده خواهید بود ما کم من ذوال ثبات
شما از زوالی و اوانت که میکشند در دنیا و ابراهیم خود بود و برای دیگر نقل خواهم نمود و سکنت و مسکن بودید شغای مسکن
الذین در سکنه انما ظلموا انفسهم هم کردند بر نفسها خود کفر چون عادی و خود و بتین کم و ظاهر شد و شمار که کیف
فعل هم کویید بدیشان یعنی مشاهده کردند منازل ایشان آنرا و ذوال عذاب ضعیف یا کم الا شال و سکنه زدیم برای شما از احوال
ایشان و فکر و اگر و هم و بدستی که گشتش کردند در جهل و پستی که ایشان بود و عند الله و نزدیک خداست که هم
چنانکه ایشان در سختی و هول ساخته و برداخته و از جای برودند و الی این از آن که کویید بهما جلال شلال حکام شریعت حضرت
جواب است صلی الله علیه و سلم یعنی که قرآن حیلما میکشند تا خبری که در ثبات و سوخا است و ذیل که داند و این محال است

و ان نبر

مشتا و کمر

جست و کمر ایشان کوفت کی تواند که و برودن زجا در عالم از و نفسی علی کرم الله وجهه منقول است که آیه در نقشه نمود و جبار است
چون سلامت ابراهیم علی بنیسا علیه السلام از انش مشا بد کرد گفت و کفای داد و ابراهیم او را از انش بر پند من خواهم که با شما
روم و او را به پنج اشرف ملک گفتند همان بغایت دفع است و بر و رفتن با سانی میسر شود و نموده بشنید و بفرموده صری ساخته
بدست سال بغایت بلند چون با کج رفتن اسما را هم جهان دید که از زمین میسید روز دیگر آن بنا نهاد و ساختن و انش در سوت
کمی رقم خواهد یافت القصه چون آن صبح از پای درآمد و خلق بسیار بهلاکشتند و فرود شمش گرفت بر آسمان روم و با خدای
ابراهیم که با ناره و اسپیکند جنگ کنم پس جبار کس ابر و درش او تا قوت تمام کردند و صدوقی جبار که شمش ساخت و در یکی فوقانی
و دیگر کفانی در و راست کرد و جبار طرف از جبار و نیزه که زیر و بالا توانستی شد بقیه بود پس کس را خنجر چند و کس پسته ساختند و چها
و در بر سر نیزه کرد و در اطراف صدوق برین کسان بستند ایشان از غایت جوع میل بالا کرده جابسه و او را بر و از خود و صدوق
را که نود و یکتن را بختن را بختن شده بود بهو ابر و در بعد از شاز روزی در فوقانی کشته گاه که در دما سنا را بهمان حال دید که زمین می
رفتی خود گفت تا در کفانی کشته و گفت بیکجا جی جی آنکس گاه که جبار و ابر و در غراب چری می بینم بعد از یک شهاب روزی دیگر
که باب فوقانی کشته و حال همان بود که در روز سابق مشا بد نموده و رفیق وی که با شختانی کشته و بگرد و ناری که چری شمش بود و
نمود و بر سر نیزه کرد و در اطراف ساخت و کس را سنا میل نیزه کرد و در وقت فرود آمدن او از میسب از کسان ظاهر شد که
کوهها از فرغ آن نزدیک بود که از امان خود ذایل که در کفانی کشته و پس میندازد خدای را کف و عده خلافت نموده خود را
پنجامین خود را یعنی و عده نفرت که رسل با فرموده ای که ان الشرف رسلنا و لا علین انارسل خلاف نموده است و کجا اید که در تبار
منظور و منصور خواهد ساخت ان الله عزیز بدستی که خدای غایت است و انتقام خداوند انتقام یعنی خواهند کشته و او را از
یوم بعد از الارض و ذی که بدل کرده شود زمین غیر الارض بر زمین دیگر و السموات و آسمانها را تبدیل کرد و دیگر در تیسر کویید
لتسویه جبال و انهار و ابحار تبدیل شما و کمر بر شمس و ثا سارکان و در عالم قوی آورده است که اسما را بهشت سازند
و زمینها را دوزخ و از و نفسی علی کرم الله وجهه نقل کرده اند که زمین را بدل کنند بر زمین نوره و آسمانها را با سمانی از زر و نقره بن مسود
رضی الله عنه روز قیامت سارند زمین از نوره و پاک بران هیچ کس نمیگردد باشند و بدین سخن است و در و ظاهر شوند و در
از کور تا خود و الواحد القهار برای میسب خدای یگانه نموده و تری المجرمین و پستی کجا بکاران یعنی شکر کار و میند و
روز مفرین با هم بت جمع کرد و بت است در عقاید و اعمال باقرین ساخته هر یک یادی که موسوس پس بوده فی الاصفاء و
بندها علیا سر ایلیم برایای ایشان من قطران از قطرات و ان چری با سنا و کویید صنع اهل است که میزند و بر سر کین
ظلامیکند تا بخت خود و بر ابر و در و در و زیان مالند تا بخت و شدت آن و وحشت لون و بین و بخت
اشغال انش دران مغرب کردند و گفته اند تفاوت میان قطران دوزخ و قطران دنیا مانند تفاوت میان آتش دوزخ و
آتش دنیا است پس این قطران بر ایشان انداخته و تیشی و جو هم النار و فرود کرد و بوشه رویای ایشان را یعنی دران

قوتی و مقدار است که خلقت خلق عظیم جز بر بالای دلائی حضرت راست نیاید عظم ذات تراصف کوفای آن خوی سر برانیکوی است
 و در اندل و وضع حکم قدیم در قد تو خلقت خلق عظیم و قتل و کجوانی اما اندر بدستی که من کشنده ام المبین هو یا یعنی بریان و بریان
 میگویم که خدای گفته که اگر ایانیا و درید عبدی بشما چشم کا اندل نشان غلبای که دستادم علی المقتسمین بخشش کشندگان الذی
 جعلوا انما که ساخته قران را عظیمین باره باره یعنی بخشش کردند فرار که بجزین و صفای نمودند از شر و و کلمات و مغزی و
 اساطیر و لایق و در عین المعانی و دره که یکی میگفت بوده بقران اغن و دیگری میگفت نمل از اغن و دیگری عکسوت با کوه تخصیص میداد
 و این مواردی است که از دستمندان دوازده تن بودند که ولید میفرمود که هیچ ایشا را بعقلیات که کوشش پادشاهان با هر خا و
 حاج که طافان است ایشا را از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم میفرمود که او نید ساح و شاعر و کاهن است و قران بدان طعنا که گفته
 گفته بود که ای یحیی برادر که تو که کسالتهم چنین مراد است ایشا را سوال خواهیم کرد ای کا نوا یعنی از آنکه بودند که میگردیدیم نقل است
 که بر حضرت رساله صلی الله علیه و سلم بعد از بعثت و دم با بجهینه دعوه فرمودند تا سه سال بعد از آن که در مدینه آمد و او که تا مدح و بشارت
 کن و بنا بر قیام نایب است و آنکه فرموده اند از احادیث و روای و اعرض و روی گردان علی الشکرین از شرکان و التفات کن بشان
 و آورده اند که بنی خنیز از اشراف در اندازید اسپید عالم صلی الله علیه و سلم بسیار بگوشت خوردی و هر جا ویرا دیدندی نفوس پس و استنار ایشان بر روی
 و روی حضرت جد الحرام نشسته بود و با جبریل علیه السلام که این سخن چه آمدند و بعد پشور محمود و خنکان گفته بطرف مردم مشغول شدند
 جبریل گفت یا رسول الله فرموده اند که مرا شایان که نمیکنم پس اشاره کرد به سابق ولید میفرمود و کف بای عاص بن ابی و بپنی حارث بن قیس
 بروی بود بن عبید بن جشم اسود بن مطلب و هر یک ایشان باندگانی هلاک شدند و بعد بداد بن زبیر بر پشتی میگذاشت و پیکانی زد
 او او بخت از روی غفلت مرز بگردی که از جامه برگردان پیکان ساق ویرا حردی ساخت و در کمر بای بریده گشت و بدو زخم رفت
 خاوی که کنایه عاص غلبه بایش و دم کرد و بران مجروح و زخمی حارث قبیح روان شد که جان بداد و اسود بن عبید بخوف و روی خور
 بخاک و شک نیرد تا هلاک گشتیم اسود بن مطلب بایشان شد از غفلت بر زمین زد تا جانش بداد آمد انکسالت من بداد
 که کافایت کردیم از تو ترا سپهر کشندگان ازین بچهلون انما که میبازند و شریک میکنند مع الله یا خدای یحیی آقا آخر خدای
 دیگر باطل نشود یعنی پس زد و بداد عاقبت کار به پشندگافان کرد و از خود و الله تعالی و بداد پستی که امید داریم نصیب صدق
 انکسالت میشود پسینه یا یقوتون یا کجاکان میگویند از شرک خدای و طوفان است بر او یعنی دشوار آید ترا گفتا که انکار
 هیچ بجهت و یک پس سپهر کن سپهری تو بران مجروح و در کار تو یعنی کجوسحان الله بجهت و کن من الساجدین و باش از غار که از آنکه
 صاحب است از مراد فرموده که از آنکه می توانا که هم و از آنکه جو میرسد از غصه بجان بجان خرد داریم تو که حضور دلی بنماز درای که اند
 مشا به دست و با شانه دست و با لکستیدن اسان بودی که از هران طریق گفته که دراز از بداد دیدم که یکی را صد نایان زودند
 و بگرد روی رسیدیم که ای جوانو این همه زخم خوردی و زخمی دیدی گفت آئی شیخا معذو بهم دار که معشوقم در برابر بود و می دید که در
 روی و میزدند از طعنه ای بهم زخم نمیشود استمیت تو تیغ نیرن و بگذاشته من پیدان نظاره میکنم آن جزو کارین و او عجب

[illegible]

در شکم او بزرگ گردد و پخته شود و اسهال است و اسهال این دو معنی است و در وقت جاری میگردد و در میان
برود و قوط از خود پرهیز نماید صاحب الفار فرموده که واد از این عیال است که او را با این است و علی بن ابی طالب
گوشت منکر میشود بلکه خاصه اشیا را که بعضی از آن بهضم یافته بجز جذب و نقل از فرشت میگرداند و آن لیکوس را بعضی تمام میدهند
تا اختلاط اربع حادث میگردد و سپس بکند انباشته که بر اعضا حکمتی که قادر حکم در و دیت نبوده پس اگر حیوانی حامل اختلاط بر قدر غذا
او بی اندازه از حد است و در وقت و رطوبت بر او نماند و آن خلط از پیرایه جین بر میبرد و چون متولد شد آن را بیدار
بعضی از ویستان میریزد و بجز آنکه کوشش استان غذای و سفید است آن خلط بجا آورده آن سفید میگردد و آنرا شیر میگویند و در آن
از کولات بعضی حیوانات که خار و خشاک با علف میرسد و در آن میان دوش و فانی ای طرح و جلاحتی واضح
بر حرکت آبی و قدرت و شایع است از خون سرخ شیر سفید و در بدن و و زار و خشک کل بکند بدن و در وقت الفل فرمود
که تمامی بدن در خلوص لبن است یعنی کرم و دی که از صفین که فرط دوم است باشد نه تمام نبود و طبع او را قبول نکند هم چنین حمله
بندگان باقی باید که خالص بود که اگر بشود قوت را با دوم هوا اینچه کرد و از خلوص دور و از نظر قبول میجو خواهد بود زیرا که بار
عملی که خفیت و صفای عمل بسبب ثبوت هوا شنی در ریه نظر بر مردم است بعضی خود بر هر عمل خالی از او کی نیست
طاعت آلوده نیاید بکار و مشک که سوخته نیاید بکار و هر چه را که او کی افتاد پاک و بیش نظر چون بود بپاک و در ثمرات النبی
و شمار است از حیوانات و الاغاب و انکاد و کوه و قحط و منب و بیکر خا و سکر است که این فیل از کرم خوردن شده
یا و نه چیده است که از فو و مو نیز بکند و از مغز آن ابو عیده و حمله فرموده که سکر که را گویند بخت چیده یعنی سکر میگرد و در
حسنا روزی بگوید چون فو و مو نیز و در شبانی **ذک** بدست می گردین و مو و خشک و فو ایدان **لا** بهر این دلیل روش است
بر توانای باری تعالی تعویذ و کرم و سی و اگر نقل و نظر بر آن که اند و او کی یک و الهام فرستاده بر در دکان و لوی النحل
بسی در بوردان عمل یعنی در دالیشان افکنان انجری که در کبر و من **الحبال** از خشکان که بهما پخته خانه است و سیاهی
از استند بکن صفت و صحت و قوت و من الشجر و از میان در خان نیز خا میگرد یعنی در کوه و شجر جای کینه و قتی که ماکلی و ساه
داشتند بکشید و او یوتون و خانه کبر از آنکه در دمان بکند یعنی با کتان نما چون کشته و فزان **ثم** بکند پس بجز بدین کل الثمرات
از هر میوه که خواهد بود نیز فزین واد انوار و اظهار **سک** سیل **رکب** پس بر وید بر او بهار و بر و دکان یعنی طریق بری که الهام
داده است در عمل و عمل در حلقه کشته و پخته و درم شده و او را چون ثوران او الهی را کاردست از شکوفه و کله بخورند در درون ایشان
مسحک کرد و بشوید شیرین و انرا می کنند برای ذخیره زمستان و اینست که حتی بجان میگوید بخرج پرهیز می اید من بطوننا از
شکله ایشان بطریق الحاسب استامید یعنی عمل مختلف **الوان** مختلف بکند رنگها و او یعنی سفید که عمل نور و آن است
و زد که از آن میان سال است و سرخ که از آن پرات و سیاه و بنار باشد و گفته اند اختلاف فضولات فیه در آن **شفا**
لنا من شفا و در دمان را نفس خود بخورند در ارض یعنی با مخلطه غیر خود و جانی سیرام ارض چنانکه بعضی از عمل خود می

بوده باشد فاده

بوده باشد فاده فرموده رضی الله عنه که روی بلامت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آمده که گفت یا رسول الله برادر من می آید از شکم خود
حضرت فرمود و شفا العمل فیه و از آنکه عمل او شش سودی نداشت و کبر باره او همان فرمود و همان حال دل است و او را نوبی
یا چهارم فرمود که از برب و شفا العمل فیه صدق است و کذب بی اخیک و بدین نوبت شای کلی یافت گویند خبر راجع بقول است که در
شفا و لباس فیه بجز در جای دیگر فرمود و منزل من القرآن ما هو شفا و رحمه للمؤمنین و لا یزیر الظالمین الا حسا را و از این عیال سود
رضی الله عنه منقول است که علیکم بالشعائین القرآن و العمل اری عمل شفا لازم ظاهر است و قرآن دوی استقام باطن باطن کی و ضیاء
قابل از ایل که داند و این دیگر بهای اقلب علاج کند و حقیقت هر دردی روی نماید صوری و معنوی دوی آن از قرآن حاصل
و هر چه می که باشد فیه و فانی تلاوت قرآن او ان شفا حاصل و کامل میت ریح اگر بسیار شد کی غم خورم و چون شای جان ببارم و ی
ان **ذک** بدست می گردین عمل **لا** بهر اینجه باشد و شش بر قدرت بانی **لنوم** تفکر و ن و کرم و سی و اگر در دمان
اختصاص کل نصایح دقیقه و لمود دقیقه و جود نگیرد الا از الهام تو اناسی دانگ چندین حکمت در جابوری ضعیف و دیت نماند
و از آنکه هر که از راه فرمان منحرف نشوند اما کسی که میوه تلخ خوردند و عمل خیرین باز دهند و ریح که خرابک و کبر و کبر و رند طاعتی هر که در
بعوض خلاف کنند بکین که در سبکبار دند و باز با وطن خود رجوع نمایند طمانی که هرگز برقی دورا نشینند و از آن بجز رند صا
که اگر بر نیایان علم جمع شوند همچون خانه مسکین ایشان تو اند ساز پس تم چنانکه از عمل ایشان شفا و اظهار حاصل شود
از نکر در احوال ایشان شفا و در دمان که جمل است و دیت دهد نظم فکر از ایک بکین میکند و کام جازا چون عمل خیرین کند و شش
فکر از بکار جان رسد و جایشی ان مانده ناید و **اسد خلقکم** و خدای یافزیر شمار او از عدم وجود آورد **ثم** بگوید پس بر وید و کبر
باز و شمار بعد از بر و د و شکم و از شمار دس است که در کوه شود الی **ارذل** العمر بسوی خوارترین یعنی بن سری و خوارترین شاد و
رخ است شاد و نود **لیکلی** یعلم تانانی بر طرف بعد علم بعد از دانشن شیا خبر یا یعنی کمال قبولیت باز و در دستان و سیاهی
فرموده که کفارند بر مسلمانان باز و بکند طول عمر الا کرامت و عقل ان **اسد** بدست می گردین علم دامت و جمل بر دانی و تانگی
قدیر تواناست و بجز توانای او راه نیابد و **فضل** و خدای افزونی داد بعضی برخی از شما علی بعضی برخی دیگر فی الرزق در
روزی یعنی در مال دنیا تا یکی تو انگر شد و یکی در پیش و یکی متری یافت و دیگری جاکری **فالذین کفروا** فضلو ایستند انکاف و قی
در اموال یعنی انکه بسبب مال و متر و تو انگر مال رقاب جمع از اموالی شده اند بشتند بر ادبی و دقم باز کرد اند مال خود یعنی چنده
و بخت کنند علی **ملکت** ایمانم بر اناناک مالک شده است و استقام ایشان و ایشان یعنی خواجگان مالهای خود را بر بندگان خود میدهند
که اگر مالکان ملوک کانا اموال خود شریک سازند فیه سوا پس باشد و لالت و مولی در حال داری یکسان در تیر فرموده که خطاب
شکان عرب است که در قبه میکنند **لیک** لا شریک لک الا شریک هو کک حتی بجان دق می نماید که شما بخیر بکشید که بر بند
شاد مال شریک شای باشد پس چگونه را امیدارید که بتان شریک می باشد در الوعیت **افشوا** ای برون خدای بخور و انکا
میکنند و حفظ الصیغه غیبت خواند یعنی کافران انکا دغم او میکنند و چون تابش شد که سمع بجمع انم و استسبب هر که بتا

بنیاد و پایه که یافته شد بخیر است و الا متفرق و انشعاب بسیار میسر نیست پس از آنکه در این عالم فی الواقع جاده نجات
و ای ذات و مرتبت مجتهدان و کالات است که گویند پیش از انقادی در دانش بردی زمین غرض از وی مومنی بود و تنها
امتی بود قاضی است و فرمان بردار و خدا را و قائم با او خلیفا مایل از دین باطله بدین حق و ملک و بزرگوارترین است که
شک از دکان جهانگرم غرض از وی است بود که اساس داده اند و در انقضای خود را بخیر برگزیده و در حقایق و احوالات
و در راه نمود او را در دعوت خدای تعالی الی صراط مستقیم برای راستی که طریق توحید است و آینه فی الدنیا و الدائم از راه
دینا نیست نیکوی که ذکر جلیل است با و لا ابرار یا حق در دلهما خلق که همه در باب ملل او را دوست دارند و شاگردان و شاگردان
رسالت صلی الله علیه و سلم از سبب او است که صلوات الله علیه و سلم عالم است صلی الله علیه و سلم که صلی الله علیه و سلم
و علی الابرار هم دانند و بدین سبب که ابراهیم فی الاخره در آن سرای من الصالحین از شایستگان است و در حالت عبادت
مانندی روح فرمود که چند او را در دنیا که می آید کرد از حسادت و در آخرت هم او را یکایک پس در حق کردیم و توان ایستاد
کسی که توحید است ابراهیم خلیف الله ابراهیم که مایل بود از همه کیشها تا تابع او باشد در دعوت او و بجز جانی که بر حق و دین و خدا و ملاط
یکی بعد از دیگری و مجله را به هر کسی بعد از فهم او دعوت می نمودند و توفیر جانی که صاحب تیره آورده که اتباع سلوک است و هیچ
پس اتباع آنحضرت را ابراهیم را علیه السلام بسبب آن بود که بعد از مبعوث شده بجهت آنکه دون او بوده و به حکم اما اگر اقامت
و الا فین علی الله مقرر است که آنحضرت از همه دنیا افضل است و اکمل است و نصیب او در فضیلت از مجموع اصحاب او و اهل بیت
و اصول و باقی طیفی تواند و توانایی و مجموع خلیل تواند و توانا کان و نبود و یعنی ابراهیم من المسترکین از جمله آنکه
توفیر حق که از قریش است که میگفتند با کیش بد خود ابراهیم داریم آورده اند که حق سبحانه و او که موسی را علیه السلام که بی سر
نار و زهر اشتغال بهجات بر طرف شده بر ستنش می نمایند چون فرمان بدیشان رسید اندکی قبول کردند و بسیاری سرکش بودند
و میان ایشان نیز اختلاف افتاد و جمعی گفتند که در پیشگاه او اختیار میکنم که حق سبحانه و او را در آخرت حق تعالی عالم فارغ شده و قوی
بر آن رفتند که یکشنبه او نیست زیرا که در آن روز ابتدا با فریش کردند خداوند تعالی شامت فرمائی و خالی از تقییم شد
برایشان فرمود و در آن بابتش دی عظیم فرموده و آنکه میگوید یا جعل السبت و این نیست که بنده نشسته تقییم است
و شسته شد بر زمین علی الذین خلفوا ابراهیم اختلاف کردند و تقییم سبت در آن بود که آنروز که بگردند و هیچ مشغول
نشوند از روز عید بگردند و بجز سبتی حق نمایند و این تخلفی بغایت شافی بود برایشان در زاد المیه آورده آنروز که
حضرت موسی علیه السلام یکی را دید که شمع را بر آتش نهاده و میبرد و فرمود تا که در دلش زدند و تنش در جای انداختند
و خان و داد و خوار جمل روز را و او را احضار نمودند و آن یک و بدین سبب که خداوند کار تو حکم بر اینها حکم خواهد کرد
چنین میان ایشان بوم القیعة روز سبتی که توانا در آنجا که بودند از سر کشی و جمل فی حق تعالی در آن خلأ
میگردانند یعنی روز سبتی که در میان آورده که از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم نقل کرده که روز جمعه پیش از ما

بودند اینها

بودند اینها در آن اختلاف کردند و خدای را در آن راه نمودند و الا فی الدنیا و الدائم از راه
دینا نیست نیکوی که ذکر جلیل است با و لا ابرار یا حق در دلهما خلق که همه در باب ملل او را دوست دارند و شاگردان و شاگردان
رسالت صلی الله علیه و سلم از سبب او است که صلوات الله علیه و سلم عالم است صلی الله علیه و سلم که صلی الله علیه و سلم
و علی الابرار هم دانند و بدین سبب که ابراهیم فی الاخره در آن سرای من الصالحین از شایستگان است و در حالت عبادت
مانندی روح فرمود که چند او را در دنیا که می آید کرد از حسادت و در آخرت هم او را یکایک پس در حق کردیم و توان ایستاد
کسی که توحید است ابراهیم خلیف الله ابراهیم که مایل بود از همه کیشها تا تابع او باشد در دعوت او و بجز جانی که بر حق و دین و خدا و ملاط
یکی بعد از دیگری و مجله را به هر کسی بعد از فهم او دعوت می نمودند و توفیر جانی که صاحب تیره آورده که اتباع سلوک است و هیچ
پس اتباع آنحضرت را ابراهیم را علیه السلام بسبب آن بود که بعد از مبعوث شده بجهت آنکه دون او بوده و به حکم اما اگر اقامت
و الا فین علی الله مقرر است که آنحضرت از همه دنیا افضل است و اکمل است و نصیب او در فضیلت از مجموع اصحاب او و اهل بیت
و اصول و باقی طیفی تواند و توانایی و مجموع خلیل تواند و توانا کان و نبود و یعنی ابراهیم من المسترکین از جمله آنکه
توفیر حق که از قریش است که میگفتند با کیش بد خود ابراهیم داریم آورده اند که حق سبحانه و او که موسی را علیه السلام که بی سر
نار و زهر اشتغال بهجات بر طرف شده بر ستنش می نمایند چون فرمان بدیشان رسید اندکی قبول کردند و بسیاری سرکش بودند
و میان ایشان نیز اختلاف افتاد و جمعی گفتند که در پیشگاه او اختیار میکنم که حق سبحانه و او را در آخرت حق تعالی عالم فارغ شده و قوی
بر آن رفتند که یکشنبه او نیست زیرا که در آن روز ابتدا با فریش کردند خداوند تعالی شامت فرمائی و خالی از تقییم شد
برایشان فرمود و در آن بابتش دی عظیم فرموده و آنکه میگوید یا جعل السبت و این نیست که بنده نشسته تقییم است
و شسته شد بر زمین علی الذین خلفوا ابراهیم اختلاف کردند و تقییم سبت در آن بود که آنروز که بگردند و هیچ مشغول
نشوند از روز عید بگردند و بجز سبتی حق نمایند و این تخلفی بغایت شافی بود برایشان در زاد المیه آورده آنروز که
حضرت موسی علیه السلام یکی را دید که شمع را بر آتش نهاده و میبرد و فرمود تا که در دلش زدند و تنش در جای انداختند
و خان و داد و خوار جمل روز را و او را احضار نمودند و آن یک و بدین سبب که خداوند کار تو حکم بر اینها حکم خواهد کرد
چنین میان ایشان بوم القیعة روز سبتی که توانا در آنجا که بودند از سر کشی و جمل فی حق تعالی در آن خلأ
میگردانند یعنی روز سبتی که در میان آورده که از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم نقل کرده که روز جمعه پیش از ما

و اینها

از آنست که بخت گرامت بر بند خود را که محمد است صلی الله علیه و سلم یسای یعنی در بعضی از شریکین **الحمد لله** از محمد حرام که محمد
بگویم که است یا از خانه امانی که که در حرم مسجد الحرام است یعنی بسوی مسجد و در آنکه که یعنی بیت المقدس الذي بارکنا ان نجد
که برکت کردیم حوله بر که او که از شامت هم برکت دین که او را حیدر و معتمد اینا ساختیم و هر که دنیا که مخصوص کرد اینم
او را با بخار و انداز و بسیاری میوه و فراخی معیت و از زانی پس بر آنجا محمد را صلی الله علیه و سلم بر دیم **لنزیه** تا بنایم او را منی ایستاد از
دلایل قدرت که در آنکه زانی از آنکه شام رفتیم بیت المقدس را مشاهده نمود و اینها را دید و قوف بر مقامات ایشان حاضر که در
بجایب و غایب آنها اطلاع یافت و اگر علماء بر آنکه معراج در سال دوازدهم از هجرت بود و راه او اختلاف کرده اند که در آنکه
یا رمضان یا شوال یا ربيع الاخر و شهر آن که بیت و هفتم رجب است در وقت آنکه حضرت از مکه به بیت المقدس خض قرآن تابش
و شکران کافرات و عروج بر آسمانات و وصول بر آینه قریب حادیه و حج شهور است و دیگر قوافل تابش و هر که آنجا را کند
صانع و مبتدع باشد شوی شاهد معراج نبی و اوقات و آنکه مقرر شد بر کافرات دست که بر سلطنت او وصال نیست
روی خیل و خیال عقل چه اندر مقام ایضا و مشق شناسد که دست است و آنکه معتقد اهل اسلام از آنکه عروج
آنحضرت بحمد روح بوده معاد در بیداری و آفریده و آنان درین قصه نقل جبرایل مانع دانند از قصود و بارش عتد و شکر و
آنکه سرشتش از جان بود و سر و جوشش آسان بود و در آن شب جبریل جوفی از ملائکه آمده آنحضرت را بجهه امانی مسجد الحرام
بود و بعد از شوق صدور و غسل فلیس برقی براق ساخت و اندک فرصتی بر بیت المقدس ساید **لنزیه** شتی رخ تا خد زین در غایت
بخلوت و سرای امانی رسیدش جبریل از بیت نمود و براق برقی میر آورد و از نو و خویشتن در آن سیر و سبک و
بر آن در دو برقی نشسته و آیه حج است که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در بیت المقدس اینها و ملائکه را دید و ایشان را
امامت کرده از حیره معراج بر آمد بر براق تا در جبریل علیه السلام او را در آسمان اول آدم را دید و در دوم عیسی و در سوم
یوسف و در چهارم ادریس و در پنجم نوح و در ششم موسی و در هفتم ابراهیم و در هشتم ایشان سلام کرده جوابت سبیل اگرام دیدند
المتقی و بیت المعهود و جوی کوثر و بحر الرحمة در نظر آورد و جبریل نزد یک بجانب از هوا افت و یکا باز ایستاده و گفت و گو و
انلا لا خرفه در جهان کردم در تیرت برانده که در سده جبریل از باز ماند و از اینجا خلیج نور و طلعت قلم کرده بجای
که براق نیز فرود آمد پس برقی سوار گشته پای عرش رسید و هزار نوبت از حضرت عزت خطاب از فی شنید و در هر نوبت آنحضرت
ترقی دیگر دست داد تا قدم بر سر برده نهاد و از اینجا بر منظر قند جلوه کردند پس مخلوق خاص مکان قافیه بین او ادنی در آنکه
فادعی الی عبده ما اوحی استماع فرمود شنوی کلام سرمدی نقل شنیدند خداوند جبار را بی حجب دیدند بدید از حد و دیدن
برون بود بر سر ما که کیفیت که چون بود و منقل حج است که آنحضرت شای الکی کلمات الحیات و صلوات و الصلوات و الصلوات
جای آورده که اگرام علیه السلام ایضا الی خیر حمد و بر کاهت فای که گشته و در شریف این سلام است خود را داخل ساخته
فرمود السلام علیا و علی عباد الصالحین و کرده و عدای لطف و کوشش نگردانست خود را فراموش و در چنین

الاجز

راجعت به جات او و در آن وقت که در کات بطوری در آوردند و جدیدی نادر برای است و حرم نبین کرده اند و بیت المقدس را از
آنچه که شد که روان قریبش را دیده و مدت این سوره ساعت ده غم راه را ندانند برون رفتند بی توان بر که چون در خد عقل درین
واقعیت ها که عیش و طاش که نماندند آورده اند که چون بعد از عین شمس معراج تقریر فرمود و مومنان صیدین نمودند که در
استماع عظیم نموده نشانها بیت المقدس رسیدند و آن در پیش نظری شستل گشت از هر چه طلبیدند نشان باز داد و از کار و انیان
خود پرسیدند با ایشان گفت و از راه و توفیق طریق خود در آنجا و کذب افروزد الفقه خجسته که آنحضرت معراج بر آینه ایستاد ملک
ملکوت چند و دیگر آنکه تقدیر و کذب مکر و مفرط هر که در آنه بر گشتی که خدای تعالی هو السمع او شستن و خجسته که در آن
کذب صبرینا با جوال مومنان در تقدیر و بقول سمیع و بهر معنی سمیع و بهر است شتوانید محمد را صلی الله علیه و سلم کلام خود و خود
او را ایات قدرت بر دوام خود بعضی غیر را عاید با آنحضرت دادند و در نجات که در است که بر گشتی که محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم شتوان
بود و آنرا که بدان خطابش کردند و بود بر آنکه بوی نمودند و در بحر الحقایق آورده که خود او را از ایاتی که مخصوص است بحال و
حال ما هو السمع البصر سهر است جو در کتب شای رسید به دایم که آنجا دید و شنید و در قیوشند و کم شنید
و شنید که بوی بود و دیدن بوی و چون در ذات الصفا فی صفات المصطفی قصه معراج بر سبیل اقتضای آورده ایم و تفاوت و تفاوت
و صفاتی روح و نزول و اول قاطع بر اثبات و دفع و شکران بطریق استبعاد و ذکر کرده اینجا بساط اطهار شطوی ساخته رجوع
نموده شد تبخیر و اعلم خبر و اینجا و اویم موسی الکتاب موسی را و بیت و جعنا و ساجیم کتاب موسی را بهی اینه اسرار
نماید و فرزند آن یعقوب علیه السلام ما و کینتم در ایشان را و لا تخذوا لکم مکر من دونی یحیی و کیدا برورد که که هم خود
بوی که در آید از من **حلف** ای ذریه الکمی که بر دایم او را در گشتی مع نوح با نوح و اسامی که ابراهیم علیه السلام جوی سر
از نسل او بوده یعنی نوح است از طوفان که بیدان شما از آنی که بیدانید و شکران که در آید که آن بر گشتی که بود نوح علیه السلام
عبدش که را سیاس دارند که در حالات آن اکل و شرب و لبس و جام و قنود و رکوب و شتی خدا را شکر گفتی این ترغیر
در تیر با قدا بیدرت در شکر گفت الکی که خدی نیریدار لیکن شکرتم لا یدیکم و قضیت و اعطام و ادیم یعنی بخاطر فرستادیم لی بی اسرار
یعنی بی اسرار و الکتاب در تودیت و پیمان کردیم که بیدای شما **لننشدن** بر اینه فاکید و بنای از شما بید آمدنی الا رفر در
زمین در تین دو بار و خدا و اول ایشان مخالفت احکام توریه بوده و یا شنیدن اواز علیه السلام که بخاطر ایشان بوده
افسادانی قتل بچی علیه السلام و قصد هلاکتی فی سماء ایشان را که در تیرت فساد خواهند شد و لعلن و
خواهند شد **لنکسر** کسیرا بلند شدنی بر که یعنی کشتی خوا بید که از طاعت سن و کفر خوا بید نمود با و کار سن فاذا جاء
پس چون بیاید و دعا و لیما و عده عقاب افساد اولان هر دو **لنکسر** بر آنکه بید و مسلکیم بر شما عباد الله بندهای که ما را
بهستند افساد خلق است نه افاضه مع بر و اد بخت خدایست بقول ص و گفته اند حالت مع و یا ساریت برین ماله پس
صفت انا میگوید اولی پس شد و خداوند که در از رایت و سبک گفته که در بید و از نای دانی ایشان چون برقی خجسته و اسرار

سمات از مرد و الدین و حقوق یا ایشان را **نحوه اسالیب** اگر باشد شایسته گان یعنی نیکو کنندگان بهادر و بدو را **کاف** پس بدستی که
بستند و این فرموده اند که از عفو یا بگویند که از بختی عفو را از عفو دانند و این فرموده اند که از عفو یا بگویند که از بختی عفو را از عفو دانند
نقد و پس و معیت با و امام اعظم رضی الله عنه فرموده که فی القادر است که اگر در پیش محتاج باشد برایشان نفقه کنی و گفته اند را بدی
الفرق افاد بخرشده سوال است علی الله علیه و سلم فی ایشان خسته است برایشان از آنچه فی غالی مقول فرمود و در غایت امام تعلیمی
که امام علی ابن الحسین رضی الله عنه و در از اسامی شام بر رسید که قرآن بخوانی گفت آنی فرمود که در سوره بی اسر اسیرانده است فی القدری
خدا و این که خوانده ام و گویند که شایسته است که از عفو یا بگویند که از بختی عفو را از عفو دانند و این فرموده اند که از عفو یا بگویند که از بختی عفو را از عفو دانند
بره در پیش را و این **السبیل** در راه که در قریب ایشان زکوة و لا یبذلوا و اسراف کنی یعنی بر آنکه سازد خود را از آنکه ناید به بر آنکه
ساختنی بجای و در راه فرمود که اگر برادر که احد از در دو جو هر چند اسراف کند و اگر چو یاجه در باطل فرج نماید اسراف کند
المیزدین بدستی که اسراف کنندگان کا **خو** هستند از **الشیطن** برادر دیوان امثال ایشان در سر راست اتلاف و اموال هر چه
الزمام عادت فرمودی کند و شایسته امور ایشان بر گویند و خواهیم آورده که کفار که اموال خود را بر باد و مع فرج میگردند و بگویند که همان
تشریف مقدس میکنند فی غالی ایشان را بگویند که در نفیض اموال اند و بگویند که **الشیطان** است و در دکان
خود گفتند و شکر یعنی جابل مفت پس بایستی او را فرمان نبرد و در جرات کمال و صیبت و صیبت و بعضی از قوا
در بعضی اوقات از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم خبری طلبیدند و حاضر بودند و آنحضرت از غایت شرم و آرم از ایشان عرض فرمود
اینها که و اما قوت غنیمت و اگر اوضاع کنی از محتاجان حجاب ابتغاء و **الله** انظار و روزی که من در یک تریجها از نزد خود
خود امید میداری ترا نقی لسم پس بگو و ایشان را **خو** لا عیسو را سختی نرم و نیکو و دکان برائی ایشان با سالی کشیدن یا در فرمود
ایشان را آورده اند که بعد از زوال این آیه چون آنحضرت خبری طلبیدند و حاضر بودند و فرمودی بر قضا الله ایام در اسباب و آل آنکه
مسلم با بود و دیگر دستند و متفون آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از موسی کلیم الله سختی تراست و دست از ایشان و در فرمود
بجانب بخت آنکه دستا و در آنکه که با سوال مادر من از شما پرامین میطلبید که در بر شماست حضرت بچه در آمد و پرامین پرامین
کرد و بوی داد و خود بر چینه شست و وقت نماز رسید و بلال فارک کشید و یاران مشغول فرج آنحضرت بودند بسبب بر مسکنی
نشد این آیه نازل شد و **لا یجوز** یک و سازد و خود را مغلوله **الی عتک** بر بسته کردن خود را بر سبط آن توانا شایسته برستن
دست کانت از اساک و لا یجوز و گشای دست با کل البسط اشارت بر اسراف و تفقد که بشینی ملوما علامت که ده شده **عسوا**
در مانده و محتاج فی غالی با عتدال صفت میفرماید که از طرفین او تغییر میدرد و در جمع البرین ابو قریظ فکوه در معنی این آیه
آمده و معنی غافل است که از اساک دست کردن که خصلتی است شش اصل ثانی که کنی یا برافزیند ان میلی که هر
است یکدم کنی ز دست رماند و در میان این راه جذبی تفاوت است که اتفاقا پس ابتغاء و سلب است در چه بود
آن یک بدستی که بر و در کاف و تو سید الرزق کشاده میگرداند و روزی را من ت برای هر که خواهم دیدند

بسیار در هر که بخواند و داده و افتخار میکند و این بسط و قبض از محض حکمت و کس از همه افراف نیست کان بدستی که او
بستند و این فرموده اند که از عفو یا بگویند که از بختی عفو را از عفو دانند و این فرموده اند که از عفو یا بگویند که از بختی عفو را از عفو دانند
نقد و پس و معیت با و امام اعظم رضی الله عنه فرموده که فی القادر است که اگر در پیش محتاج باشد برایشان نفقه کنی و گفته اند را بدی
الفرق افاد بخرشده سوال است علی الله علیه و سلم فی ایشان خسته است برایشان از آنچه فی غالی مقول فرمود و در غایت امام تعلیمی
که امام علی ابن الحسین رضی الله عنه و در از اسامی شام بر رسید که قرآن بخوانی گفت آنی فرمود که در سوره بی اسر اسیرانده است فی القدری
خدا و این که خوانده ام و گویند که شایسته است که از عفو یا بگویند که از بختی عفو را از عفو دانند و این فرموده اند که از عفو یا بگویند که از بختی عفو را از عفو دانند
بره در پیش را و این **السبیل** در راه که در قریب ایشان زکوة و لا یبذلوا و اسراف کنی یعنی بر آنکه سازد خود را از آنکه ناید به بر آنکه
ساختنی بجای و در راه فرمود که اگر برادر که احد از در دو جو هر چند اسراف کند و اگر چو یاجه در باطل فرج نماید اسراف کند
المیزدین بدستی که اسراف کنندگان کا **خو** هستند از **الشیطن** برادر دیوان امثال ایشان در سر راست اتلاف و اموال هر چه
الزمام عادت فرمودی کند و شایسته امور ایشان بر گویند و خواهیم آورده که کفار که اموال خود را بر باد و مع فرج میگردند و بگویند که همان
تشریف مقدس میکنند فی غالی ایشان را بگویند که در نفیض اموال اند و بگویند که **الشیطان** است و در دکان
خود گفتند و شکر یعنی جابل مفت پس بایستی او را فرمان نبرد و در جرات کمال و صیبت و صیبت و بعضی از قوا
در بعضی اوقات از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم خبری طلبیدند و حاضر بودند و آنحضرت از غایت شرم و آرم از ایشان عرض فرمود
اینها که و اما قوت غنیمت و اگر اوضاع کنی از محتاجان حجاب ابتغاء و **الله** انظار و روزی که من در یک تریجها از نزد خود
خود امید میداری ترا نقی لسم پس بگو و ایشان را **خو** لا عیسو را سختی نرم و نیکو و دکان برائی ایشان با سالی کشیدن یا در فرمود
ایشان را آورده اند که بعد از زوال این آیه چون آنحضرت خبری طلبیدند و حاضر بودند و فرمودی بر قضا الله ایام در اسباب و آل آنکه
مسلم با بود و دیگر دستند و متفون آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از موسی کلیم الله سختی تراست و دست از ایشان و در فرمود
بجانب بخت آنکه دستا و در آنکه که با سوال مادر من از شما پرامین میطلبید که در بر شماست حضرت بچه در آمد و پرامین پرامین
کرد و بوی داد و خود بر چینه شست و وقت نماز رسید و بلال فارک کشید و یاران مشغول فرج آنحضرت بودند بسبب بر مسکنی
نشد این آیه نازل شد و **لا یجوز** یک و سازد و خود را مغلوله **الی عتک** بر بسته کردن خود را بر سبط آن توانا شایسته برستن
دست کانت از اساک و لا یجوز و گشای دست با کل البسط اشارت بر اسراف و تفقد که بشینی ملوما علامت که ده شده **عسوا**
در مانده و محتاج فی غالی با عتدال صفت میفرماید که از طرفین او تغییر میدرد و در جمع البرین ابو قریظ فکوه در معنی این آیه
آمده و معنی غافل است که از اساک دست کردن که خصلتی است شش اصل ثانی که کنی یا برافزیند ان میلی که هر
است یکدم کنی ز دست رماند و در میان این راه جذبی تفاوت است که اتفاقا پس ابتغاء و سلب است در چه بود
آن یک بدستی که بر و در کاف و تو سید الرزق کشاده میگرداند و روزی را من ت برای هر که خواهم دیدند

کرده بود دنیا در عمارت آن آدمی و حال آنکه بناهای آن باغ خاویزه افتاده بود علی و عثمان بر سقهای خود یعنی اول سق
ساقط شده و جدا بروی افتاده و باغچه که بسته بودند چنانکه تا کنونی بر روی خرد اند و بر هر قدر بر قطره پس مشاهده آن عدا
کرده دست بردارند و بگویند و شکوفه ای که شکفتی من **لشکر** اینا زینکرم و شکر کنی ساختن بری احدا برود
خود دیگر بر باستان من بسبب شکر من خراب شد و دم کن که وجود را و از این خبر
از باغ او من دون اسد بخورای که بر آن قادر بود و او را تفرق نکرد و مانی و بود قطره پس **مشتر** یاری دهنده و خود را و تمام
کشنده از خدای سنا که ای یعنی وقت زوال از روز قیامت با طعن خراولایه لغت دادن و یاری کردن و خدا آیت
و پس **الحی** در سقهای خود ایراست و بر او بتر است و با از جهت بادش و از آنکه بر او امیدوار بود و بر او بتر است
از جهت عاقبت و بنده ترس کار را یعنی عاقبت طاعت او بتر است از عاقبت طاعت غی او و صاحب نایب است که چلیس با
بنفشه فیه و قبح من و جبین را بهوای دنیا که شکر بر اعنای سموات و کل منکرات و دفع منکرات پیغمبر و در باقی
احوال مناسب این مثل سخن دارد و دو موضع پنهان آن **چو امیر القیصر است** و ضرب لیم و بیدکن برای جهان **شالویه** الدنیا مثل زندگانی
ایشان درین جهان که از آنجا مانند گیاه رسته از آبی که فروخته ایم از آن **السا** از سخاوت از جانب ساقا فقط پس
بیانست **باین آیت** الارض ان بناست ان زمین و قوت و ثنوی نامی خود بکمال رساند و زمین بد و تازه و خرم
خا صیغ پس با دعا کرد یعنی روز دیگر کش از گیاه تازه و زیاچین **خاک** کشته و در هم شکسته بنیاید از خشکی شکستگی
آزاده و رایج بر آنکه میگرداند و او را با دعا و ازین بر میگردد و بر طرف میراند دکان اسد و برست خدای تعالی علی کل شیء بر
خبر از ایشان و اخلاص **تندر** را توانا تشبیه کرد زندگانی دنیا را بیکایی که از آب پاره شود و ببالد و کمال نموده و وقت آن
در آمد که از نفع گیرند نگاه از و منقطع گردد و خشک میماند و هم چنین آدمی بزندگی و تازگی که دارد خوش بر آید
عز و عنوان بیان رسید مقتضی اجل آمده نال ندارد و هر قفا خشک سازد و او صغای آرد و بیادستی برود
بدر عیسی و تفسیر و یکین است و ولی جو که دارد و خوان و کمالی و در ساقا و در نال و فرزند فرمایات میگردند و
صلی الله علیه و سلم بکمال و بشارت و بر سر ارد و طعن میرند ختی بجا فرمود که **الان البنون بالفرزندیة الحیوة الدنیا**
ای پسران زندگانی اند و زاد قبر و توشه را معاد بماند که نانی عرصة تلف و خرف و زوال خواهند شد و **بایات الصالحی و کمال**
شایسته باید که ثمره آن ابدال با باقی نامه **فرین** عدد یک بتر است نزد دیگر برود و کار تو با از جهت **باز** که در اسلام
و بتر از جهرا امید یعنی صاحب کمال اعمال هر چه امید میدارد از حق سبحانه و تعالی یا بعضی از علمای برانند که باقی
حالات نماز نجوا است و کونید کلمات است یعنی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله الله اکبر و لا حول و لا قوة الا
بالله العلی اعظم یا کلمات **لا اله الا الله** و استغفر الله و صلی الله تعالی علی محمد و آله و سلم یا سخن خوش که سبب
دفع قلوب است و باقیات سندی که موجبات قبول اعمال بود بایات حالات که حکم کن سراسر انوار بر خلاصی

والله اعلم

والله اعلم بشیء فرمود که بایات حالات اند که **مشر** بطبع و فرض باشد بلکه ظاهر او را بود و باقی است
بقا و بوم تواند دیدیم قدس سره فرمود که خلوص نیست از شکر و بیا عمل از تو دفع شود یعنی عمل با از خود نه چنی و ندانی و بوم سر
الجان و یاد و ذی را که برایم که بهما را یعنی از پنج برکنیم و در هر یک از آنکه سازیم و تری الارض و پستی زمین را با روزه ظاهر شده
از زیر که بهما و در کان سره روی زمین اند و **حشر** کنیم و در این جمع سازیم در موقوفات **نعم** نماز پس که در ختم احدا
از ایشان یکی را شکر کرده و عرض کرده شوند علی **یک** بر حساب برود و در کاد تو **صفا** ایستاده و شکر شده و حق سبحانه
تعالی **تخت** چنانچه هر آینه تمام با **کمال** که بجا آید و بوم اول و اولی که هیچ خیرنداشتند بل ز غنم بلکه شاکان بر
بنداشتند **الان** بخل که سازیم **لکم** برای شما و عدا و فقی که برای ایجاز دعه کای که بود بود برای می باشد این چنان
برای شکران بخواست و وضع **الکتاب** و نهاده شود و نوشته **اعمال** در دستهای اهل شکر بکای بای کرد و شکر در میزان
قری **الجرین** پس یعنی کن بکاران را **استغفرین** ترسانان و اعراض کنندگان **ما فیة** از انجری که در کتاب ایشان
باشد و فراموش کرده باشد یعنی چون بر آن مطلع گردند خوف بر ایشان استولی کرد و دود و بیوتون و کونید با و بیستای ای وای
بر مال **الکتاب** هر بوده است این نامه را که مطلقا لا یقاد **فر** و نگذاشته **صفر** و لا **کیم** که نماند خورد و بزرگ **کتاب**
نکر شده است **منه** از و ضبط کرده و نگاه داشته و دهد و اما **کوا** و بایند که کرده اند حاضر در پیش آمده و لا **یظلم** یک و هم
نکرده و در دکان او را بر یکی نقصان پسند و از **عنا** و یاد کن از آنکه **لکم** **الکتاب** **اسجدوا** و فرشتگان از آنکه سجده کنند و نام
و آدم را **فجدد** پس سجده کردند **الا ابلیس** بکار ابلیس کان بود من **الجن** از جن یعنی از قوم بنی الجان باجن کرد و منی اند
از طایفه **افریق** شده اند و ابلیس را از ایشان و فرشتگان از طایفه مخلوقند از تو و قول است **در** معنی آید و او را از در
ایات میکنند و طایفه را از **یمن** و دلیل است که میگوید **ففسق** پس بر دین و فتن از فرمان برود و کار ختی بجا و با
برای سبب است یعنی عاصی شد بچرا **الکتاب** در اصل جنی بوده **افتخروا** یا فرامیگرد و شیطان و ذریه و فرزندان او و دنیا و دستان من
دو بی **بخرن** یعنی ایشان را زاده است **میکرد** و فرمان برداری میگوید و در من عاصی می شوید و هم و حالا **ابلیس** و ذریه او **لکم** عدد
و شمار او **تشان** پس **للمطیعین** بهر چه بپسندارند و ذریه او **لا بدلی** از خداوند و کونید ذریه یعنی ابتداء و پسند ایشان بذر
از قبیل **کابو** و اگر برانند که او را در **یمن** در پستان آورده اند که چون حق سبحانه برانند ابلیس از بملوی جوشد و بر او **اک** اقام
دارد و با فرید او را بشمار یکمای پایان فرزندان و از اولاد او یکی **و دات** که گزیده و یافته و دیگر **لا فیس** و لا **لما** است در عین
المعانی او داده که **لا فیس** موکل طهارت و دلمان موسوس صلوة بعضی بر عکس گفته اند و با حافی **دینور** اولاد او صاحب
و بر دین و کوشی و چنانست و سوسه میکند و اعود صاحب ابواب است و مبهوط صاحب اجناس است و دایم خورد و خور
که گفته باشد در شکر در خوردن و در ایش موکل علامت که ایشان را بر هوای مخلد میدارد و بعضی گفته اند سزا و لا **دات**
او صاحب صانیت که بخیع دفع در وی و موی کردن و کرپان با و کردن و وای **لوا** که گفتن میفرماید **اشهد** تم **عزیز** کردیم

در این ایستادگی و از زمین پیر و اندکی و مانی گرفته با قناب بر آن کرده خوردنی و ایشان قوم منسک که هم
چنان کردند و ایشان که با بعل مغرب کرد همچنان اتباع سبک کرده و کجاست فطریه و آن شد و بفرموده سید که ایشان را بعل
خوانند و با ایشان همان ملک خود که با قوم تاویل قد احط و بدستی که احاطه داشتیم با دیر با بخت و دیگر بود و جز از
روی کاسی لشکر تا روان و اسباب چنانکه بر وجه شده بود و بعد محیط بودیم و جمع را داشتیم هم اتباع پس اسکنه را بزی در آمده
سبب راسی و طریق از مشرق قنبر رختی از این تا چون برسد در مقطع ارض ترکین رسیدن میان دو کوه که از این اندام زمین با جوج
و با جوج و در میان و بافت در پیش آن دو کوه تو را که روی را با میته و عجب کلنا غیب لا یکان دون تدیک خود انداز یکی
قطر این غنم تو که در این بختی را و کسی نیز از لشکر ذو القرنین غنی ایشان در غنی یافت **فلیا فی القریین** گفتند یعنی و هم ایشان گفت
که ای ذو القرنین این با جوج و با جوج بدستی که قوم با جوج و با جوج منهدون بنامی کنند کاند فی الارض در زمین با جوج که از این
این کوچه پیرن آید از کیه تا بخت با بخت و با بخت باشد با جوج و با جوج و تمام انعام را میکشند و میخورند و اگر چهار پایان
یافتند آدمی بجهو بعضی آن کار میبند ایشان دو عقیده اخلاص لا یافون فی نوح علیه السلام و در معین المعانی آورده که آدم
علیه السلام احطام شد و امی او ای الوده کشته آدم از آن حال اند و همانا کشت حق تعالی از آن خاک آلوده منی ابو البشر
یا فرید و بنویس کسی که بر اینا علیه السلام محکم می شوند این قول ضعیفست و در اشکال و احوال ایشان اختلاف کرده اند از علی
و بعضی رختی از غنم مشغول که قاید بعضی از ایشان بقدر ابر است و قدر بعضی بغایه دراز و در حدیث آمده که صنی از ایشان
بشال خود از زند و آن در غنی است و در لای شام طول او هدهد و چکن و عرض مساویست و صنی باشد که از یک گوش فراش و
دیگر گوش مخالف میبازند و در صفت ایشان گفته اند **نظم** کوتاه جشمی که جبهه فوی : کبوش دراز از خوان برده کوی :
بشی و شری و دلو آواز : در آن شمش کوتاه گوش دراز : بنکام خشن تجسید سر : یکی گوشش بالا و دیگر برتر : شکن بختی
چین و ابرو شان : کشاده پیش زیر زانوی شان : بر دهن آینه اشکستان چون کاز : شکم بپن با خود و گردن دراز : جو
بوزیچان آید در وجود : فرود و درخ مرغ و دیده کبود : ندارد خواب و خور هیچ کار : نیرد یکی تا زاید نرارد : الفص
آن کرده با اسکنه بگفتند ما از این قوم تنگ ایم **فلیا یجعلن** پس با یکدیگر با مقدس سازم یک برای تو و پیرن ازیم از میان ما
تو را خودی علی ان یجعل بشرط انک کفنی بیتا و پنجم میان ما و میان ایشان سدی سدی که منع ایشان را از پیرن
آمدن و از کس بکنند **فلیا یجعلن** بخود رسید داده و از آن دین افروید کار من خیر بهتر است از آنکه میخواهید که من
ن میبونی پس با دینی و جید بقوه توانای یعنی مردم توانا با جری و قوف بایم بدان درین کار اجعل ما یکدیگر **نظم** چنان
نما و ایشان را : بجای تخت و بعضی از آن بر بعضی تخت باشد **تولی** بیاید برای من زیر الحدید قطعه ای این معنی
که فرموده خشتی این ساخته است بقای دلی جان بجان تن زدند : بعد روز و زوشت و آیین زدند : انجا
حکم کرد که میان دو کوه که چهار نفر از قدم بود و شست و پنج که عرض کند با یک سبب پس در دوی آب خور از شکاف

نموده اند

نموده اند خشتی این بر بالای آن خوش کرده اند حتی از اسادی تا چون مساوی شد یعنی فرش یا فرش **سریس** میان هر دو کوه
تا فرموده و با سبب سیادی بیالای آن بخت و دما بر بر جاست یکب کرده اند قال **انفی** گفت در محل که بدینند دین اینها حتی از
جود تا چون کرد این خشتی این را مانند انش قال **تولی** گفت بیاید **انفی** علیه تا بر ندم بر بالای این کرم شده قنار
روی که انداخته **بیت** بر روی و ششی بگفتند : بر روی جل کرده میر کشند : و برین کوه که بود و صد و پنجاه در آن ارتفاع بر آمده
کوی بکنار و سواره **فما استطاعوا** پس توانستند با جوج و با جوج **انفی** که لا روند بران سبب ارتفاع و انکلا پس
و استطاعوا **انفی** را و او را سوار کردن بواسطه الحی و اصلاح بنی ان قال **کنت** ذو القرنین بعد از ساختن انکلا **نظم** خشتی
من **سریس** از برود و کاز من برانکه بر رسیدند از قنیه با جوج و با جوج فاذا جا پس چون باید و عدد بی و عدد افروید کاز من
بجوج با جوج و با جوج جود کرد این سدا **دکا** زمینی سواره یعنی از پیش را بردارد و کاز عدد بی و دهر و عدد بر دگر
من **حقا** در دست خروج این کرده از مادای سدهش یعنی یکی از علامات قیامت و او در آفر سوره اینها ذکران
خواهد آمد و ترکند و میگردیم ما **بعضهم** برخی از با جوج و با جوج **یومئذ** از و یعنی روز خروج که از حوام خود میروند فی بعضی و
اضطرار میکنند و داخل می شوند و برخی دیگر گفتند و ادانت که انش و جی از روی تخر و اضطراب هم میبند و غنی فی بعضی
و مدیده شود در صورت برای قیام **قیام** **نظم** هم پس جمع کنیم مع خلق را جمع جمع کردنی برای حساب و جزا در عرصه محشر و جزا
چشم و ظاهر کرد اینم و روز دا **یومئذ** از و **لکا** قرین برای آنکه دیدگان **عرضا** ظاهر کردنی و اخطار دانی بر ایشان
قبل از دخول در آن جنت و نجر و تحویل شدن **الذین** ان کافران در فرط غفلت **انهم** هر چه های دلیشان فی غفلت
در بختی عن ذکر ای از یاد من یعنی از یاد ایهائی که بدان یاد کرده می شود و توحید و تعظیم نزد اصل ایمان دکان و مستند
کافران که **یومئذ** **نظم** **سما** شنودن کلام من با جوج میبند انداز استماع قران بسبب حجاب
البسج کا قال الله تعالی و اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالاخرة حجابا مستورا **نظم** چون تو قران
خوانی ای صدامم : گوشش جان را برده سازم از همم : چشم جان را نیز سازم چشم بند : تا بپند و کاز است نوند **الذین**
نظم و ایامند اندانک که دیدند آن **نظم** و عبادی **نظم** که فاکیرند بندگان را و ادعایی و غریز و طایفه اند علیه السلام من دو
بجین او **نظم** در جنتان یعنی معبودان طغی **نظم** ایامند او تو که کافران گفتند بندگان را **نظم** ایامند ایامند ایامند
رسانید استخدام معنی انکار است **نظم** ایامند ایشان جی با عبودیه هیچ سود نداشت **نظم** ایامند ایامند ایامند
با آماده کرده ایم و روز **نظم** **لکا** قرین برای آنکه دیدگان **نظم** از و **لکا** قرین برای آنکه دیدگان **نظم** از و **لکا** قرین برای آنکه دیدگان
جوانی **نظم** ایامند ایامند ایامند **نظم** ایامند ایامند ایامند **نظم** ایامند ایامند ایامند **نظم** ایامند ایامند ایامند
بزیگاران و دان از روی کردار **نظم** **نظم** ایامند ایامند ایامند **نظم** ایامند ایامند ایامند **نظم** ایامند ایامند ایامند
نظم ایامند ایامند ایامند **نظم** ایامند ایامند ایامند **نظم** ایامند ایامند ایامند **نظم** ایامند ایامند ایامند

الف

اولا بر تو بخت بند و اذن من بخشی و انکس را که بر سر نه تخصیص شد با کمال کرامت است بخت انتفاع اوست بآن سر ملا فو
نرساده شد و فرستادنی من خلق الارض از انکس که با فرید زمین و السواوات العلی و اسما و بلد و الرحمن او را
بخش علی العرش استوری بر عرش توی شد او را و اوصاف و استیلا برش با کمال حق بجهان بر وجود است و تو لیت جنت
تواند بود که اعلم خلوق است در نباتات امام مازیدی مذکور است که عرش یعنی ملک ابد و حق تعالی بکمال خود مستولی و عا
در فو حات آورده که هیچ مافد پس که درین ایزد بر عرش وقف میفرمود استوی را فی السواوات الکی ثبات لشیخ الاسلام قدس بر
فرموده که استوی خداوند بر عرش در فو حات و در این ایات تاویل بکرم که تاویل درین باب طبع است - اسیدانم که حق تعالی کلا
سوی و اذن او است بر دارند و نگاه دارند عرش نظم منی مکان ده یا سویش فی زمان - فی پان دارد و خبر دانی عیان
این همه جلوفی حکم و او را است - خالق عالم از عالم برتر است اما فی السواوات و او را است - انچه در آسمان است از مبدع
علو و بیانی الارض و آنچه در زمین است از مخزعات سفلیه و آنچه در میان مرد و باشد از انعام ملائکه و طبقات ناری
بیود ما تحت النری و آنچه در زیر طبقه برایت از زمین تا ناری طبقه زیر تر است از طبقات الارض و ان موضوعی است که هر
ضایر بر بالای او است در غیر و غیران از تعالی بر او است و هر چه منصف مذکور است که هر چه زمین برداشته و قد منین شد
بر خیزه است و منزه بر شاخ گادی از فردوس و قوایم او برایش ما میر - از حوض کوثر و مانی ثابت بر جو و دیگر بر جهنم و جهنم
زمین و بیج بر جهانی از ظلمت و ان حجاب بر بروی و علم از اهل آسمان و زمین و زمین تا ناری چنی نرسد و ما تحت النری جو
حق تعالی اند اند ان بجز بقول و اگر اشک را کنی سخن را خانه پس بدستی که او است بعلم السواد اخفی میبد اندوشیده و او را
و کشیده تر از کشیده و کونید بر انست که خیده میکند و می پوشد و اخفی انکه در دل خود نشان دارد است او است خداوند
لا اله الا هو نیست معبودی نری بر پیش کمر او لا اله الا هو الحی و او را است بیای نیکو باصفای پسندیده و ملایک و ایا
پناه خود نیست بوسی جز موسی بن عمران و خبر قصه او است پس در هر یک نگاه افتد انکس از ایدر یا کون چون دید موسی
ان را انشی را بخار آمده است که چون موسی از شعب علی السلام دستوری طلبید که مبرود و برادر خود را ببند شیو او را باز
داد و اصل او را با او روان کرد و نشان از آشی که مبرود و ظلمت و بر فو حات می بارد ایشان راهم کرده بود ای این رسید
و صفو را در شیب کو عالم بود و وضع حمل بر پنداره بانث محتاج شد موسی علیه السلام خند انچه سعی فرمود از سنگ و انش
بر پنداره نگاه از دور انشی دید قدس مال پس گفت موسی لاهله اکتوا و اهل عیال خود را که در یک کسید در همین موضع
ای الت بدستی گشت دیده ام پادا انشی یعنی انیکس شاید که پادم برای شما نبینم از ان انش شعله در
جوب میگرد خور از ان با فیلد با جوی روشن کنیم یا انگری پادیم او اجد یا شاید که پادیم علی النساء بر سر
انش سدی راه غای ما که ما بر شایع رساند پس کسان خود را بکشد و تنها بکشد انش و ان شد فلما ایتها
پس انکس که پادیم بان انش انشی دید سفید در درختی خیر که غاب یا عوج بود بر افروخته و بر جوی انش

پس کس فی سحر و از روشنی انش و بزی در خجیب بود که نگاه نویدی یا موسی نه اگر ده شد که ای موسی ای انرا یک بدستی گشت
منم برود و کار شما که از خیر برای ناکید و تحقیق است من شک کن و متیقن شو انکس از یک کار توام ماضع انیکس پس پروان کن و
پس کن از بیای خود و تعلیم خود را گفته اند تعلیم کنی بوده است از پوست حمار غیر بلوح و اصح انکه تعلیم از جلد نر بود و ظاهر
حق سبحانه و تعالی بخلع ان او فرموده تا قدم موسی علیه السلام تراب از من مقدس مس کند و برکت از بیای دی رسد و محققان گو
این تعلیم تواضع و ادب است که بر بساط ملوک با تعلیم توان رفت و لهذا طایفه از سلف چون بشر جانی قدس سره و غیر او بای
برهند بر سر میفرموده اند بیت کنجی که زمین و آسمان طالب دوست - چون درگیری برهند بیان دارند - و گفته اند بفکر یعنی دل
خود را از فکر اهل باغ کن امام قشیری رحه فرموده که فکر دنیا و آخرت از دل پروان افکن یعنی در عالم توبیت بود کون قدم
انکس بدستی که تو بالواد المقدس طوی بودی که با کبره مبارکش پیستوده که طوی نام او است و انرا از کرم و من کزیم تراب را
نوبت استغ بی گشت فراد را میو چی و انگری را که وحی کرده شود تو آن وحی که امر استی انرا بدستی که منم خدای تالاد
الا انیت خدای بکرم فاعبدنی پس در این پیش کن و این وحی معهود بوده بر توبیت تو جید که منم علم است و امر بعبادت که
کمال علم است پس از اقسام عبادت نازد انکس فی فرموده و اقام الصلوة و بیای دار نماز را الذکری برای انکه را یاد کنی در ان تا
من ترا بنیاد کنم ان المساعده بدستی که ساعده است و انرا ایدر است - انکس از انجا میگویم که جهان دارم و حق - ان را جو خویف
بفکری که وقت آلی معلوم نیست آیم و اشد باشد و اگر اخفی باشد یعنی خفی سبب خدا دادند یعنی انست که نرسد که خدای عالم
انرا بخوی متعلق است باقیست یعنی پیشگ آمده است تا نانش داده شود کل نفس مرتبی یا تسبی یا بجز میباید از علما
و یکند فلما یصلک پس باید که ترا با نندارد علما از ایمان بقیامت پس لا یومن انکس که نیکو و دبا بو نوع آن دایم و پوری
کرده است بوی از دوی نفس خود را پس بعد این کس از راه و و فردی که ملائک شوی خطاب موسی علیه السلام و او را
امام علم الهدی و ابو الیث و حماد برانند که انی که دانا بکرم نایبی غایب حضرت پنا بمرست علی السلام و الصلوة و برین توبیت
و او است وی باشد القصه چون موسی علیه السلام تعلیم از پادیم کرد و در وادی قدس قرار گرفت خطاب رسید و انکس و انج
جزایر انیکس بدستی که تو ای موسی فی بجهان چند استیاس موسی و دفع هیبت بای سخن گفت بر سید که داری در دست
استقام متقین تکیه است یعنی حاضر باش تا بجای پتی قال گفت موسی علیه السلام بی عصای این عصای من است و ان عصا از
جوبه پادیم بود طول و ده که در سراده و شاخه و در زیر او بستنی نشاند و پیش علق بود یا بنی آدم علیه السلام بر سر نشاند
علیه السلام رسید و او را موسی رسید القصه جوب و ادب است بعد از انم و بانی بران افرو و کون - انکس که یکم علیا بران
عصا چون نازد میبشود در راه با دقتی که بر سر مردمی باغم که بچند داشت و فرود میبشیم بر کمال درخت با جان عصا علی غنی بر کوه خند
خود دلی دنیا و در ان عصا در اب انی که دای و دیگر است آورده اند که در راه موسی علیه السلام سخن گفتی و از بیاع و جوام او را
نگاه داشتی و با دشمنی حرب کردی و بر سر جایی رسیدی تا او جل و شجین او و او شدی و چون بر زمین زدی درختی سایه داشتی

یا موسی

پس کس فی سحر

و در سوره که خوب می بودی بد و بدید آمدی در شبهای تیره چون شمع و چراغ خود را می جوی ای حال که گفت که ای کارنا
قال گفت خدای الیهاموسی بنیکن او را می جوی حضرت موسی کان برد که بچون غیبن در باید انگذ فایضا پس بنیکن از
قنای خود فی الحال و از عظیم کوشش رسید فاذ ای بس ایجا ان عصا حیه ماری بود استی می شتافت بر جان او و اند
که ماری زنده پری عصا بعد از آن بود که شد بر اثر شجاعتی در از کشت و بر جا و قایده کوه نامی رفتن آغاز کرد و میان کنار
دین او صفا و با جمل فرعون بود و در میان او دند انهای بود که و جشش چون برق چرخیده و چون سسکای عظیم رسیدی
یک لحظه کردی در ختمای نزدیک کردی و چون موسی دید ترسان شد و روی بگریز نهاد قال خدا که خدای که
یکدیگر و لا تخفت و من پس از وی رسید ها و از و باز کرد اینم و بریم او را سیر تا الالهی بسیار خست که داشت یعنی
سمان عصا سازیم چون خطاب الکی بوی رسید روی باز دگر کرده دست خود را در گردن او کرد و لحن او گرفت و سمان عصا شد
و در و شجود دست وی دل موسی علیه السلام ارام دیگر انگذ اند که دامن یک خم کن و بر دست خود را ای جا که
بوی بملوی خود و در زیر بغل تخرج ناپردن آید سفا، سفیدی روشن بخر و الی عی و علی یعنی سفیدی برص باشد بگشت
در خنده و با شفاع بود مانند برق آبی اجزی فرافتنی ای و علانی دیگر بر بنوت خود از یک ایچین کردیم تا بنایم تران
اکبری بعضی از نشانیهای نزدیک فرعون و بر و بر بدین دو مجزه بسوی فرعون و دعوت کن او را بر ستنش من
ان طنی بر پستی که از حد گذشته و دعوی دیو بر میگردد چون حضرت موسی علیه السلام مانوس شد دعوت فرعون با خود اند
کمن تنها با فرعون و لشکر او چگونه مقاومت کنم پس از خدای تعویذ طلبیده آغاز دعا کرد از روی نیاز قال گفت موسی
اشح لی ای بر و دو گاه من کشاد کردان صدی سین و تاد و کی بعد از این و می کنی یا و استحل و بر و بار ساز تا از مرتضی دل
تنگ خم و سیرلی اوی و اسان کن برای من کار و که تبلیغ رسالت و احل و کشای عقد که رامن لسانی از زبان من
بظنوا قلی تا فکم کند خن را آورده که روزی فرعون موسی را در حال طغیانیست بر نگار داشت موسی در پیشش مرصع او
درا کرد قدری از آن گرفت و برگرد فرعون خشم گرفت بقتل او حکم کرد آسید خاتون عذر خواستی نموده فرمود که این کوچه
رخشان دید بر آن متوجه شد و اگر عجز و انش بند دست بر دوا بد رسانید بطشش برانش و ظرفی از یا قوت پیشش موسی و در
جریل دست و بر گرفته بسوی جراتش نزد و جره برداشته در مان نهاد زبانش بسوخت و گری بران بماند خفتن یک نیم
نی شد ایخا در خواست کرد که ان کفن عقد متحل کرد و دیگر گفت و در آن برای من یعنی مقرر کن و زیارا یاری دیده
یا بر و آورده من ابدی از کسان من ناردن اخی ناردن برادر من است و بر حکم کن بوی از وی بشت و او را شرک و انکار کن
او را فی اری اگاد من یعنی نزدیک از او را دعوت بامن کی نسبی که انرا بیکی یاد کنیم یا برای تو نماز کردیم کثیرا
بسیار که که کثیرا و یاد کنیم ترا بعد و تا دعای بسیار انگذت بدستی که تو هستی با بصیرا باحوال بنایا و
تو نای باخه صلاح ما را در آنت قال خدا و انت گفت خدای جفقی داده شدی سوگنک با موسی مطلوب و شوق خود را می جوی

یعنی تر جواستی بود داده ام و الله مننا و بدستی گشت نماده ایم یک بر تو و گفت داده ایم ترا در آخری در وقتی
از او حبا چون دج کردیم الی اک بسوی او تو یاجی ایگو توان دانست که بی یعنی او را الهام دادیم در وقتی که ترا ناد
بوده کسان فرعون در طلب بران بودند که بکشند و او بجا و در مانده شد با ساختن او را با زبان مکی بر وجه خود
بر و تعلیم کردیم ان اخذ فیه پس بنیکن ان تابوت الیم در دیای نیل فیلقه الیم پس باید که بنیکن در دیای خود نش او را
و معیشش خبر یعنی دریا او را می انگذت با ساحل بکاره یاخذ فرایک و او را عدد لی دشمنی که او را عدد له و دشمنی که او را
یعنی فرعون که از بخت میالقه عداوت آورده اند که مادر موسی با و آتی موسی در صد دق نماده بر دیای نیل انگذت و چون از آن
در یا بکاره فرعون میرفت حسند و قی از آن جوی بیاض فرعون در آمده او باز ن خود آتیم بر کن بجوی بود چون صد و قی پیش
ایشان رسید یکدیگر کشد و سر را کرده کودکی ماه روی سیاه چشم پر و ن آمده است ماه زیبا سر در دیتو زیبا ترا دوست
چشم نوکس در چشمش و عمارت از دست خاده رخی اسد فیه فرمود که در چشمهای موسی علیه السلام ملاحظی بود که مر که او را بوی
در و در کشتی اید و فرعون که چشم او دیدند عجب او در دل ایشان دیده آمد چنانچه میفرماید الیک و انگذت بر تو خیده و ستی
کاین کابله منی از من یعنی تخم خدایا در دلم با چشم تا بر تو در میانی در زبند و القنع و تاه و رده شوی علی عینی بر دیده من یعنی علم
و اراده من در حضرت که فرعون و اید او را بر زبندی برداشتن و بر تیب و عینی دایه و اشتغال نمودند هر چند دایه آوردند و
شیرینا ترا گرفت موسی و فر خود ویم را انگذت بود بر گنار نیل میرد و چشم بر صد و قی میداد که گنار و در آن صندق بیاض فرعون
در آن بودیم تر خود را در آن باغ انداخته صورت حال شده که که شیر کس قبول میکند خود را پیش آب انگذت از انش یا کن چون
میرفت خجک خاهر و فقول پس گفت من ادم ابدالات گنم شمار ای حاضران علی من یخفله بر کسی که گنفل این طفل کند
و او را شید هدیه آید گفت اگر چنین کنی با تو احسان کنی تا هم پر و ن آمد و فی الحان مادر و موسی را در کنار وی نهادند و چون
پس باز کرد اینیم الی اک بسوی ما و تو وعده وفا کردیم کی تفر نشاید که روشن شود عینا چشم ما در قی تو و لا تخن و
تا اند و بنا که کرد بوق تو وقت نفقا و کشتی نفی یا یعنی قبلی که بنی اسرائیل بتواستغاثه کرد از فرعون دانستند و قصد
قتل تو کردند فخیاک پس برانیدیم ما تران القسم از غم کشتن و اگر کردیم که بدین بخت گنی و قنایک و باز نمودیم ترا فضا
از مودنی یعنی ترا و نه با ما انگذیم و پاک و خالص پر و ن آمدی قصد ولادت حضرت موسی و قتل فنی و بخت بدین در سوره
مشروح می آید فقلت پس درنگ کردی سین فی اهل بدین در میان اهل بدین و ان شرده و با بخت مشال است
جیت پس آمدی و بدین وادی علی قدر یا موسی برانده که مقدار که ده ایم ای موسی و اینجا تو سخن گفته ام و اصل که در برابر چشم
و خالص ساختم لنعفی برای محبت خود یعنی ترا دوست گرفتیم از برات برو تو و اخو که برادر تو یا تدر بخیرهای من و لا
و سپتی بختی فی ذکری در ساینه ذکر من بوحید و عبادت از ما بر و بدید و الی فرعون بسوی فرعون ان طنی بر
که او در عصیان از حد گذشت فقول الی کونید با او قول ایسا سخن گفتنی نرم یعنی ملاطافید با او و او را دعوت کند در صورت

در آنجا که فرعون

یعنی هر چه

حق سبح بر آنکه تسبیح طریقه جلال جلال بوده و بر آن تقدیر چون ایشا همان را با تسبیح آتی ماطلس به اختصاص بر او بر روی
تسبیح یکصد و سه ساله از آنکه تسبیح و کلمات آن مفهوم میشود و این معنی از قدرت آتی غریب است نظم هر یک قدرش علم آخر است
از غریب هر آنچه خواست ساخت قدری که از آنکه تسبیح است و کلمات آن را با تسبیح است و کلمات آن را با تسبیح است و کلمات آن را با تسبیح است
زده و تسبیح نام نگاه داریم و حفظ تا به آن نگاه دارد و زده تا به آن نگاه دارد و زده تا به آن نگاه دارد و زده تا به آن نگاه دارد
بس ایام حسنه شما شاکر و ناسرکونیدگان برین نوع از تسبیح تمام یعنی شکر گوید خدا را و چنین لباسی **سلیمن** از تسبیح
عاصی و مسخر که اندیم برای سلیمان با درستی و تند و در و زید و تنیدی او که تسبیح سلیمان بر دشتی و بر دشتی یکا همه راه بروی
بحری با دره و بود که بر دشت سلیمان یعنی پیش از او الی الا رض بسوی زمین الی بار کنی بران زمین که بر دشت اندیم و این
زمین یعنی بولایت شام در نخیص آورده که شام شهری بوده ندیم نام که در دیوان برای سلیمان علیه السلام ساخته بودند و این
پروان ابدی باز شام با ویرا بر آنجا آوردی و در مختار القصص آورده که با دراز اندیم پروان آمده فیلولا اصفه فارس کردی و شام
بیابان رفتی و در دیگر از بابل پروان آمده جانش در اصفه بودی شام نگاه ندیم آمدی و کتا و هستیم **بکلی** شامی بهم خردا و این
السلیطان و منو سخیم و سلیمان از دیوان منو سخن کسانیکه عرض کنند در دیار ما برای او بجهت تسبیح تعالین **احیون**
و بکنند علامه و نیک عمل دیگر خود اوصی مثل بنای و سایر معانی و کلام و بودیم و دیوان را حافظین نگاه دارند و آنکه از آن
سلیمان پروان نروند و **ایوب** و یاکن **ایوب** و او بنی بر موسی بن رافع بن حرم بن ابی قحافه بن ابراهیم علیه السلام حق
سجانه او را مال بسیار داده بود خلقت نبوت پوشانیده بولایت و پستاد و زبطای که اندی و واسم خیرات کاتبینی تقدیم
رسانیدی ایلیس یعنی بروی حسد بروی با حق تعالی مناجات کرد آتی بنده خود را عاقبت و سوسنیش است و مال بسیار فروزان کرد
دارد اگر او را با انواع اموال و اولاد مبتلا سازی زده از راه تو بطریق کفران تو نیستش آرد حق سبحانه و تعالی فرموده که نه چنان است
که تو میگوئی او را بنده بسنده اگر هزار بار در کور ایتلاس بگردیم بر ملک اعتبار تمام عیار خواهد بود و بر و از ایتقان با شام و خیمه شام
بر جایش نه چنان در عشق گیریم که پیغمبر و در بر در کسب یاد از تعالی آورده اند که ایلیس در خواست که او را مال و فرزندان و جسد
او مبتلا کرد آن حقیقت حال او ظاهر کرد حق تعالی ایلیس را بر ظاهر و تسلط داد و او را از بر و کاشان تا به سلاک آن تنگ
نمودند و در مقامین فرموده که برین سخن کتاب و سنت دلیلی نیست ملک اجبار میبود است که کعب و حب نقل کرده اند حقیقت
آنست که حق تعالی اقسام عین بر روی کاشان بس اموال در یا مترجم کشت القهقهه شراش لهابا عقد جلاک شد و کوه سفندان
بسبب سبیل و کردار بنیادند و در اوقات بر پنج حافظ متکلم شد و هفت بس و سه فقره در زیر او آمدند و در فقره
بر جسد مبارکش ظاهر شده و مشخص شد دیوان در آن بیدار شدند و موشان و کشته شده و در از دیه و نمرال که میرفت
میگردان او را در دشت فراموش بنیوسف با و فقره مبتلا و بنیوسف علیه السلام در خدمت او ماند و در دشت سال و هفت ماه
و هفت روز و هفت ساعت و هفت دقیقه مبتلا بود و شمرده با سیزده سال نیز گفته اند حق تعالی برای تسلیم دل مبارک حضرت رسالت

و تسبیح سلیمان

و تسبیح سلیمان بر شکیبایی حالت آورده و از کرد فرمود که یاکن ایوب از مادیه ربه یاکن ای محمد بخوان برود و کاخ خود را بی مسی الف
الکعبین رسید و پنج و هفتی است **ارحم الراحمین** تو می شنیدی ترین بخشندگان بی پدران میگویند که حق تعالی در راه ایوب علیه السلام
فرمود که انا و جدناه صابرانم العبد و کتبه الی سبی الفرحانی از تسبیح کلمات از پنج نشان بر سرست و چون برین توبه میکنند که ان شام
شیطان او را پنج عظیم رسیده و زده آورده که را بجهت کن تا از بلا پروان آدم ایوب علیه السلام با حق تعالی از فرود شکایت کرد که
از پنج خویش از غرات حمیدی آورده که جمعی آنکه بوی ایمان آورده بودند گفتند اگر در جبری بودی بدین بلا مبتلا گشتی این نشان
دل بهار که را با جرح ساخت و این سخن زبان را انداخته ضعیف شد که بفرش و عرض نیاز میتوانست خود برین سخن مشکم بود
بابا که آن مشکم دل و زبان وی کردند و این معجزه و توحید بود از نو ایشان ترسیده و این کلمه گفت با و از غایت پیاری
کسی خود را بفرموده و برای وی قوتی خرد و این برین حال مطلع شد و از انی مسی الفرحشید در حقایق سلیمان امام
جفر صادق رضی الله عنه نقل میکند که جمل و زده و می خاند این شکایت بجهت آن که ده گفته اند از آن که مان که بدن وی می خوردند
یکی بروی زمین افتاده بر خاک گرم می رسید ایوب علیه السلام بر دشت به جای خود ماند چون این کار را با جسد او را خرد
عنان بگردید که کاف و قاتل و این کلام بر زبانش جاری شد و گویند سرخوی بواسطه یکی ابشری از بادگاه که با این خطاب است
یابو بکر و بسید که این چاره یاکن و یوب بند و ق و توحید بر پیشی که با را بجهت و بایان خوش بود و سر بر سر جاد و این نشان
صد سال امید تو چنان توان بود در سحر از دزد که در دشت سید سجده این خطاب سرفرازانند فریاد که انی مسی الفرحشیدان برین
که شکایت او بودند از دزد و در بحر الحقایق آورده که بشیر ایوب بنی بر صباهی می ناید اما و حاتی ناظر حال مبتلا شده کال غایت
در بلا میدید لا جرم بر زبان بشریش مسی الفرحشید و سانی و حایش بنده است **ارحم الراحمین** ترغ شد در لطایف قشری مذکور است که این
بر وجه اقرض است بر حکم قضا و قدر بیک از وی و در جرح مشغولات که جبریل علیه السلام بوی آمده و گفت و اخاموش نشسته گشت
چشم که هر جبریل علیه السلام از نو و بلا در خوان حق بسیار است و طاعت نیازی از حق عایشه و ایوب علیه السلام این سخن گفت
له بس حاجت که دیم دعا و **الفکشف** بس بر دیم **ایمن** قر آن بود از پنج او یعنی شهادتیم و شرح آن در سوره صاد خواهد آمد و این
و عکاکریم او را **احمد** فرزندان وی که بعینه ایشان را زده کردیم **شکم** موسم و مانند ایشان با ایشان یعنی بنویسند و در دیگر شب
یکدیگر این عباس رضی الله عنه فرموده که اموال و اولاد و مواشی و بر امضای بوی داد و ابری سرخ یا فید فرستاد تا به زمین بروی
بیاید و در احقاق آورده است که پیشه بار و ز در حوالی برای او می بارید رحمت **عذرا** این کار را بنیت ایوب کردیم برای ابطال
رحمت و القاسی که نزد یکا بر دزد **الغافین** و بندی برای برستندگان تا خبر کنند جای که اگر در خوابند جای که او یافت
هر که او در راه حق صابر بود بر و از پیشین قادر بود صبر باید شود کیس و جرح **ذاک** گفت البصر مفتاح الفرح و **اصحیل**
ادرس و یاکن **اصحیل** و ادیس **الکفل** خداوند نصیب را که ایلیاس است و ذکر یا عظیم السلام و وجه نمیدانند از برای بره
بوده و گفته اند کفل معنی ضوافت یعنی علال و دو برابر اینها و زانی او بود کفل معنی زمانه تر است در حق آورده ایلیس را ایلیس

علیه السلام

[illegible]

کرده بود و ساختیم چون خدایان را که سبیل باطل افکند و سیاه و کینه کرد و بعد از قوم انطاکیه پس در وی باز و خود کرد
 تمکازان را و انرا نشاء بعد هم پس پدر کریم از برایشان فرودنا و بن فرما او بکر را چون قوم شعیب و لوح علیها السلام با تسبیح من
 انداخته و شتی نو از کفیت از سبج کردی و قتی که جنتی غدا بایشان مغرور کرده بودیم و ایستادند و زنده باز بر نهاده اند از ان تم و اسبنا
 رسلنا پس فرستادیم که شما دکان خود را تری سوالی یعنی در عقبه که کلان الله و سلسله کند به به هرگاه آمد بکر و سی پیغمبران کرده و
 کند بکر و دکان خود را از جید و جوت و خضر دروغ نباشند و بتقلید بدان و از دم عادی بسیدیده از دکان تصدیق محمد دم ماند
 خاتم تمام بعضی پس از وی را آوردیم بعضی از ایشان بعضی را در محاکم دین جمع کردیم و ملت دادیم و اخیش را چون اولین معاف ساختیم
 و بعضی را که دادیم ایشان را عادت سخنان یعنی ایشان را عبرت خلایق کردیم و غدا بایشان را یاد کنند و بدان مثل زنده خلافت
 سخن اگر از ایشان غیر حکایتی باقی ماند که مردم از افسانه و او گویند و اگر سخن ذکر نیکو بماند به بودی شتر تفتی و جنتی عنک احدی
 فاجد بان کن احدی در نزد این بیت گویند پس از تو این بین چون فشاء خواهد ماند در ان بکوش که نیکوی از تو خوا
 ماند بعد از قوم یاقوتون پس در وی با در قوم را که نمیکردند با بنیاد تصدیق ایشان نمیکند تم و اسبنا سی پس فرستادیم موسی از ان
 بر دین با بنیاد و برادر او نود و پنج و او پناه سلطان مبین و جنتی و دشمن و دشمنان را یعنی عساکر و تخصیص کرد او را بکشتن انرا که از خود
 که او ان بود و جندین مجرئه دیگر چون فروردین ماه و سیاه و شکافش دریا و عساکر و پناه و در ان شدن آب از شکافش و شویا
 پس موسی با در او را بخوار ساختیم فرستادیم الی فرعون و بجهت بسوی فرعون و قوم او و پناه میسایند فاسک و در بس کشیده
 کرده قبط از ایمان و متابعت پیغمبران و کافران قوم ان لمین بودند که در سر کشی زده و در ان بقدر غلبه فاعلوا انفس بکشتن پس
 گفتند ای ایمان او دیدیم و میاوریم تصدیق نکردیم داد می دادند در ضعیفان بشیر و در انما عاهدون و حالانکه ده ایشان یعنی بنی
 اسرائیل را بر ستند گاه یعنی در فرمان ماند چون بنده گان و خواجگان و در بعضی از آنها سیر آورده که بنی اسرائیل فرعون را بر ستند
 و ادب متبر سینه با کوساله گفتند او پس گدیز کردند فرعونیان و قوم او موسی و هرون کافران المهلکین بر کشند بسبب ان
 گدیزان بملک شدن گان یعنی غرق شدن در بحر قلزم و در انما موسی الکتاب و بدست پی که دادیم موسی را و در دست عساکر از جهل فرعون
 و قوم لعلم بپندون شاید که بنی اسرائیل هرگز ان راه یابند با حکام شریعت و بعضی این دم انداخته و ساختیم با دم را یعنی عیسی مادر
 جنتی بر قدرت با بر کی ساختیم ترا استدلال بر را بر انکه در جنتی گفت و در داری مساس بشی آورد خبا که بری اورد و او با ما و
 جای دادیم را بر او رفتی که از یهود و او کردند و ما را در دیم الی ربوبه بسوی ربوبه یعنی لمبذی از زمین بیت المقدس یا دمشق
 یا مدینه یا قطیف یا مصر و ربوبه موضعی بود از ان در بعضی خدایان یعنی مستقری که ارام گیرند و خداوند الی طامری جاری یا ایما
 اگر پس خطاب با عیسی است علی السلام بر سبیل تعظیم میفرماید که ای ابنیا که شما را فرستادیم جهت هدایت خلق کوا من انبیا
 بخورید از طعامها با کینه حلالا اعطاهم و بکینه کار داد ستوده انی ابدست پی که من خداوند منم بلقیون علیکم با کینه شامی گویند
 داننده اعظم و بدستی که انراست شما ای رسول الله و احدی طبعی و احدی کار در عقاید و وصول شرایع با جاست نمای محمد متحد و سبقت

ایم و نایب کاظم

[illegible][illegible]

درسته در کشید و بطلید و غدیان و جوار یا فرمود تا از قمار راه روی بشوید و در آن آب داشته فی الحال روی شستن را فایز کرده
زنان اب از طرف در بگذشت بدست دیگری ریخته و روی شستن نهاد کردند و بدان از یکدیگر قمار کردند و ایندی قمار میفرمایند
فلان بایست که این انشکام که آمد رسول بلقیس بلیهان و هدیه آورد و قال انداختی ببال ایام دارا ببال خواست و حالانکه مال من از همه
بیشتر است آنانی که ببال عمارت خدای از ملک و ثروت و علم و اخراج ایشان بترت از آنچه بشمار داد از شمع و نیل و اینهمه که شایسته
تو چون بدید خود شادی شوی و می نازید زیرا که در حیا دنیا مع نظر شایسته نیست باز بر او اندک علوی جویمای دنیا اندر نظر
مست و درایت ارجح ای رسول از کوه الیسم سوی بلقیس قوم او بگو که باید و اگر نیاید فلان جنم بجزد پس هرانیه پادشاه
بیکبار از غایب گشت و قوت لایق الیسم با طاعت مقام و شایسته ایشان را بشکوه و لرحم و هرانیه پادشاه کم ایشان را از اسباب از پادشاه
سباه از در حاکم کی عزتی و موت باشند و هم صاعقه از ایشان خوار شدند و اسیران شدند و از گشت و تمام احوال باز نمود بلقیس
تعبیر را که در حق خود در خانه خود مضبوط ساخت و نگاه بان بران گشت و در خانه قتل کرد و یکبار برداشت و با لشکر متوجه سر بر پای
سیلان شد و توان فریاد انداخته میکردند که چون سیلان او را بپند بکال چسب و جمال عقل البته باز و او را کند و سیلان را
بر سر بر اطلاع و صد گدا در ماتک آن صلاح از آنکه طغی از غم بر جمال و کال نایب او بر دل سیلان نشسته باشد و بدو قوم کند پس می
از شرافت چون پیشرفت آمدند بوقف عرض نمایند که عقل بلقیس قصودی داد و کال او بر منبر صواب میخفت که دیده بای مانند
و انکشت نه ارد سیلان علیه السلام در اندیشه افتاد اول خواست که عقل او را از ایشان کند قال یا ایها الملک گفت سیلان ای که نه بودگان
یکم کدام از ایشان با منی بر شمای آورد تخت بلقیس را چنان با قوی مسلمین پس از آنکه نمایند که دید کال پیش سیلان چه برگاه که
آمد که قتل تخت او را در این کس برضا و غرض او ان بود که او را تفر دهد و از او برسد که این سر بر تخت بانی و بجا است
بر عقل او و قوت باطل غلبه گفت دیو بلید خوش من الجن از قوم جن نام زکوان یا حوران اینک بمن پادشاه توانا قتلان قوم
پیش از آنکه بخیری من تمام از جای یعنی از مجلس حکومت و سیلان علیه السلام نصف النهار در مجلس حکم نشستی وانی علیه و بدستی که بر
حکمان تخت نشستی امین توایم اینهم بر جواهر یعنی در آن حیانت کنم و بانست جو سالم سیلان گفت نه و در ازین خواهم توانم و اندکی
گفت آنکس که نزد یک او بود علم دانان کتاب از کتب منزل یعنی کتب الهی خوانده و اسم اعظم دانسته و امکان خضر بوده علیه السلام تا
که ابو العبد است و در تیسر آورده که بوضی این ادعا در نزد خنده علم من کتاب بدست و گفته اند حضرت سیلان بوده باور
سجده العباد است او را بلخی گفته یازده النون و یا اسطوخ یا مکی که در دفن متاد بر بدست راه ساجد سیلان علیه السلام و بران تعد
یکی از طایفه باشد و از کتاب لوح محفوظ است و اصحاب آنکه اصفا بر خاک و زیر سیلان گشت اما اینک به من پادشاه تخت بلقیس
بجوین نه بدست ایشان که از کوه ایکه بسو بطوطه یک چشم تو یعنی در خری که میگری تا چشم از از برداری من تخت حاضر گردانم
سیلان او را بدست خودی داد و سجده در افتاد و گفت یا مکی یا قیوم که عوایمیا باشد و قول بعضی گفت یازده الجلال و الاکرام و بر سر رفت
چون بر دگر گرفت بلقیس بوضع خود بر زمین فرو رفت و بکفره العین پیش تخت سیلان از زمین برآمد و در وسط افتاد

کفری بجای آنی

کفری بجای آنی که او را عدم کرد و نزد سیلان علیه السلام باز بجا کرد و فلان آه پس انشکام که دید سیلان آن تخت را مستور کرد و فرمود یازده
قال بعد از آنکه سیلان که این که این شخص را از خصل برود و کاه و دست بختی تا باز نماید و در مثل این امور انشکام انشکام میگردد
یا با ساسی پیش می آید و من شکر و دیگر سپاس داری کند نوعی ضعیف را تا نایبش که پس بر این بخت که ساس میدادیم و برای من خود
شکر و جود و نام نیت و سپیدان و من کفر و دیگر که توان و در دکان رهی پس بدستی که برود دکان نیتی یا زار انشکام
کزاری و نایب و دان کم کننده است با تمام مستحقان که در انشکام که سیلان علیه السلام کرد و ایندی برای بلقیس در شایسته تخت او را یعنی
جسارت خلقت او تفر دهد بدان و هر که اعلی با سفل آید و مقدم را موخر سازد و بدو جای پیش تبدیل کند و اخراجی ای و اخراج
موضع امور و وضع کند نظر تا بگویم که بعد از سوال از او استندی ای راه می یابد بدو و می شناسد تخت خود را ام کون یا باشد سیلان
پسیدن از انانکه راه نمی یابد بجز با منی شناسد فلان است پس انشکام که آمد بلقیس نزد تخت سیلان و تخت او را دید که یک پادشاه بود پس گفت
بشاد و انانکه اینجاست شک تخت و قوت گفت بلقیس که نه بگو یکبار آن چشم گفت و بهر جهت آورد که احتمال داشت که
تختی باشد مثل تخت او و این کال عقل بود پس گفت یا ایها العبد او را علم بر کال قدرت آبی و محنت بوس سیلان پس سیلان پیش ازین مجر
و کما مسلمین و هرستم کردن نهادگان حکم و بر اصداد و باز داشتند ضای بلقیس را بر دو قوتی که گفت تعبیر از انگری که بود میرسد و
دو آنکه خدای تعالی یعنی آثار انکساکت بدستی که بلقیس و در من قوم کافرین از کوه که دیدگان آورده اند که سیلان علیه السلام
احتمان بودی فرمود که قهری بنا کرد بودند و زمین از انانکه سینه صافی ساخته و در زیر آن آب آورده و چندان در انجا انداخته
چنانکه خن ان خانه آب می نمود پس بر سیلان در میان قهر نهاد و بلقیس را طبلیدند چون بدو که شکستید پس اما گفته شد و او را
الصح درای در ساختن قهر فلان است پس چون بدید بلقیس زمین قهر را حسته بخت بنداشت انرا آب بسیار گشت و بر کشید جان خود
عن سابقها پرون ساق خود را تا بای در آب بند سیلان علیه السلام و دیگر بای او بای او میان میماند قال گفت ای بلقیس خبر گشت
از بدستی که انچه تو بداری شرح مرد غصه است صاده و موارده تو او بر از انکساکت و بای انی گفت بلقیس ای فریدگار من بدستی
که غلبه منیستم کردم بر نفس خود بر شستی افتاد است و اسلام آورد من من سیلان سیلان تسلیم شد من سه و خدای تعالی و است
اعالین برود و کاه عیالین و در نزد سیلان علیه السلام و مال کار او نسیب است و گفته اند در جواهر التفسیر انرا اندک و اسباب
تاویلات فرموده که که مانند هر بد بخت مشکو و سپاس بدین جسد و بلقیس و منی عده علم الکتاب بعقل و عرش بلقیس بدین طبع
حکایات مومنی در دست است انکساکت شمشیر اشیا است و اندک شمع با کجاست و تقدیر و سنا و هرانیه تحقیق فرستادیم مانی خود
سوی قید خود اخراج صالی برادر ایشان صالح را ان عید و اساک بر ستید خدایان از اسم پس انشکام ایشان فریاد دو کرده شدند و من
و کافر خصمون بیکبار آمدند بیکدیگر و مخاصمه ایشان در سوده اعرافیه فرمود که یافته و چون کافران بوقت ضومت ملزم شده گشتند
بیای صالح انکه ما را و بعد کردی از عقوبت قال یا قوم گفت صالح ای که ده من بختی که بایست جانشان بکینه بر دل عذاب
الحشر پیش از تو به یعنی تا خیر میکند در آن آورده اند نمود میکنند چون عذاب را به پنجم انگاه تو بگویم صالح علیه السلام فرمود و لا

[illegible]

بگویم با من هر که است از امر حق و جا که در می گرد و ساء اشراق باشد من کذب از انما که کذب میکند یا تا بابت کلام ما فهمید و چون پس
 ایشان باز داشته میشود تا ما صاف قوم بدیشان و پسند حتی از جا و تا چون پایند بکشگاه فال الکذبت یا ای کوی خدا یا بدو دفع داشته اند ایشان
 و در اول عالم **الحق** و او را طرد کردند و با بدن ایتما **معا** از جهل ایشان یعنی در آن نامل کردند و بکنند انور سیده اند و **الکتم** تعویذ یا جعفر
 و دیگر که شایسته بر معنی هرگاه که کردید باز بخدا و رسول ایمان یار و دنده و حق القول و واقع شود یعنی خود آید غدا **عظیم** بر ایشان با
 خلوا بسبب **الکتم** که در معنی کذب یعنی خود نموده **مصلح** و پس ایشان سخن گویند بعد از خواست جنت خولی بعد از نامشای **الم** بر
 یا نه بدین مکران **خیرا جفا العلیل** آنکه که دانیم **بنا** **اللیکوا** ایضا تا ارام گیرند در و نجواب و استرح **النار** و **مبصر** و ساقیم روز شد
 تا در طبع عینت ایشان فی ذلک بدین که در حق خالق بود و طبع بر وجه مخصوص **لایات** مرایه نشاناست بر عین و نشود لغوم
 بر منون و کردی که تصدیق یعنی آنکه قدرت بر ابدال و در و شبان یکدیگر که هر این قدرت داد و بر ابدال موت یکبار
 اموات بران موتی و بجز او پیدا کرد برکت در و در شب و اوقات تدال میتوان کرد و هر دو یکی از زندگی و یوم **شیخ** و یاد کن و در و
 که دیده شود فی الصور و صور ففرغ پس برسد از جدول رحمت ان من فی السموات و من فی الارض هر که در احسان و زمین است ابرار
 فرع بصیغه نافی جند و فی عینی البته بوقت نفع صور و پنهان می آید شد اهل آسمان و زمین تا ابد مگر آنکه که خواهند
 خدای معنی جبریت باشد و در نفع با اسرائیل نافع است با هر که جبریت و سبکایل و اسرائیل و ابراهیم و ایزاک و یعقوب و ادراد و در و
 صفت بود و در غیر مگر که ادراس است علیه السلام و کلی آتیه و در و در انید کا نند و **افرن** و بموقوف و حضرت آتیه خواهند بصیغه جمع
 صافی و بمعنی پیشین دانند معنی باید بود و خوار شدگان و تیری الجبال و چنی تو که هموار دارند و در **تسبیها** هندای از **جاده** بر خای
 ایستاده و می تو و حال آنکه جبال می رود و میکند و در **السحاب** و فتن او بر در سرعت و آن حرکت که غش شود زیر که اجوام که با درستی
 و احد حرکت کند حرکت ایشان بکنایه مرزیت **خاک** در **السحاب** شده می رود و مخفی تیر فرود که او با در میان خلق در حد و سوم و آ
 و خلق از بواله اینان که یکدم عالی می کنند عاقل **نفس** تو همین این با یاد از زمین تا از کتب دل می رود عاشق یقین تا از در منزل
 گوته و دراز دل جدید که است و **لوع** نواز آن دراز دوت و اوصاف است و در **لوع** دیگر و فتن است دست نی و با نی و
 تا قدم **الجنات** ناخت جانها از عدم **منه** اسه بگرد خدای کردنی **الذی** **انقن** اخدای که استوار کرد **کل شی** از زمین همه چاره و پاد
 بر وجهی از خیر جبهه پستی گزوده است **الستغفر** آنچه شما میکنند من با هر که باید **الحمدة** شکوی **فد** **یرسها** پس خیر است از ان
 زیرا که فانی دهد و باقی ماند و یکی را جبهه عوض دهند و اگر پسند را بکلی شما دست دارند و او را چری حاصل است آن که دم و و
 که یکی کنند من **فزع** از ترس و هول بوشید از زمین قیامت **سبحان** امید و من به **سید** و مکر که باید بیدی که شکر است **فکلت** من کنون کرد
 شود و در دیای ایشان فی النار در آتش و در نفع یعنی ایشان را کونان در و در نفع **من** **یک** **دون** که در نفع با خداده شدید یعنی خدایان
 شما را اما که **کما** **یک** **کما** بود که در دنیا **مخلون** شکوید تا احرار خرابین نیست که فرموده شدم ان اجد آن که بر شکر کنم **رب** **بلند**
 خداوند این شکر را که کلمات **الذی** **وما** ان خداوندی که بخت حمت و ارم کرد این عده را خوار و او نمی برند و بخشش او را نمی درند

در حق خود را فرمود تا برده او را بپاورد و بی و نه پس آمد بپای موسی و ایستاد و از آن دو زن و آن صفورا بود و تشریف فرست

دختر خود را فرمود تا برده او را بپاورد و بی و نه پس آمد بپای موسی و ایستاد و از آن دو زن و آن صفورا بود و تشریف فرست
تا بداند که در حق خود را فرمود تا برده او را بپاورد و بی و نه پس آمد بپای موسی و ایستاد و از آن دو زن و آن صفورا بود و تشریف فرست
دی اجابت فرمود و برای طهر در راه که میرفتند با وی آید جاده صفورا از بعضی اعضا بر داشتند و موسی فرمود که در حق من ای
یعنی دلالت کن فلان جاده پس انگام که آمد موسی نزد یک شیخ علیه السلام و نفس علیه القصص و خواند برده و باز گفت قصه خود را
و شیخ علیه السلام دانست که او از اهل بیت است ^{فان لا کنت ترس بخت} و مای یافتی من القوم الطالین از گروه شما که از بعضی
فرعون و قوم او جدا افتادند و لا بد نیست پس فرمود طعمی که حاضر کردند موسی علیه السلام از خوردن آن اشتنا نمود و فرمود
که ما را آخرت را بدینا نذر دیم یعنی ستای انعام برای خدا کردیم نه برای اجر شیخ گفت این طعام نه خود کار است بلکه عادت است که
هر که منزل ما برسد او را طعام صفا کنیم حالیا تو همانی و ما خری رسیدیم و در آن وقت آن صفوران میگفتند که در کشتی که همان سخن میزدانید
گفتند موسی علیه السلام تا دل کرد و در آن حال ^{اصحابی که گفتی} از آن دو زن و آن صفورا بود و تشریف فرست است و ای بدست
کیر موسی را برای شبانی ^{ان خیر من} است و بدست کسی که بر کشتی بود و تشریف فرست است و ای بدست کسی که بر کشتی بود و تشریف فرست است
هر آینه آنکه در ازوی رسید که توانست و وقت آنکه معلوم کردی صفورا قصه کشیدن دل و صورت و او رفت و او کردن یک
از عقب او و باز گفت شیخ علیه السلام بر آن اطلاع یافت که آنی از بدست کسی که بر کشتی بود و تشریف فرست است و ای بدست
اینی تا تشریف فرست است و بدست کسی که بر کشتی بود و تشریف فرست است و ای بدست کسی که بر کشتی بود و تشریف فرست است
در عین الحالی او در کثرت راجع مقدمه متردخان بدو اثر بود و ایشان میگفتند در شریعت منسوخ شد بدین حکم که داتو الباء صد
خدا و آنکه جز منافع هر تو اند بود و منوشتند نام اعظم خلاف نام شافعی و معما است گفته معنی اینست و او آنکه ترویج میکند دختر خود را
تو صدق است آنکه هر شب ال شبانی من کتی ^{فان انتم} پس که تمام کنی هر شب ده سال من مذکور پس آن نزدیک است یعنی بفر
تقصیل کاری کرده باشی و شرکرم بجای آورده و ما در ^{و بخیر اسم ان} شیخ علیه السلام که پنج نیم بر تن تو باز آمد سال یا من فرستاد و رعایت
اوقات و استیفا اعمال یعنی تراکاری میفرمایم بر وجهی که اسان باشد و در پنج نیتی سحرانی نود باشد باقی و ان شاء الله اگر خواهد خدا
من اصحابی از ستودگان و شایستگان در عین معارف و وفا بعد از اتمام آداب محبت ^{قال ذلک} که موسی این عهد چندی و پنج میان
و میان تو قائم است که هیچ کدام خلاف کنیم یا اصحابی هر کدام از این دو مدت که سال دده سال نصبت بکدام و به بیان رسام
قال عدوان علی بی خودی و از وفای چنین نیست بر من یعنی از این باز نباید داشت و الله علی نانو و خدای بر آن میگویم و شرط میکنم و کیل
کواه است بر آن که گوشت و شنبه بر روی کار سازد ^{فان لا کنت ترس بخت} و مای یافتی من القوم الطالین از گروه شما که از بعضی
که لغتو یاری نماید و نکست ^{فان لا کنت ترس بخت} و مای یافتی من القوم الطالین از گروه شما که از بعضی
الاجلین پنج رسانید یعنی ده سال بخای کرده و دیگر معاصی شصت بود و در جمل سالکی با جازت شیخ علیه السلام متوجه شد چون
قدم نهاده نهاد ^{فان لا کنت ترس بخت} و مای یافتی من القوم الطالین از گروه شما که از بعضی

متوقف شده

متوقف شده و از مقدمه اثنی عشری ^{بدرست} جاب الطور از طرف که طور را انشی قال لا یجوز کن و کان خود را که گفت بدی
بدست کسی که من دیدم را انشی علی ^{ایست} شاید که پادام برای شما باشد ^{بدرست} از آن که راه کدام طرف است و جده من بیایا به از آنش پادام حکم
مخلون شاید که شما هم خود سازید فلان ایستای پس چون اثنی عشری بر آن آمد و نودی خاک ده شد یعنی موسی را از گروه شما که از بعضی
که بر دست موسی بود آن نذر آمدن فی البقیه المبارک که جابجایی که برکت داده شده من الشجرة از درخت نبر با عوج با عاقبت ان موسی انکری
موسی انی انما ^{بدرستی} که منم ^{بدرستی} برده کار علیان موسی در درخت نگاه کرد اثنی عشری در دود و دجله و در کربست شعله
اثنی عشری شوق مجوس ^{بدرستی} پده از شود این دو اثنی عشری که بود که شمع و جودش تمام سوخته است ^{بدرستی} اثنی عشری روشن میدانم که جیت
این قدر دلم که ^{بدرستی} می کام و کت موسی نذر آن که موسی سوخته عشق و کد اخذ عشق شد و در پیش در دست است و آن نذر دود و معین
یکی از آن انی انما ^{بدرستی} که منم ^{بدرستی} برده کار علیان موسی در درخت نگاه کرد اثنی عشری در دود و دجله و در کربست شعله
بدرستی حرکت میکند فلان ایستای پس چون اثنی عشری بر آن آمد و نودی خاک ده شد یعنی موسی را از گروه شما که از بعضی
خوف و لعین ^{بدرستی} که منم ^{بدرستی} برده کار علیان موسی در درخت نگاه کرد اثنی عشری در دود و دجله و در کربست شعله
از این ماد که ^{بدرستی} که منم ^{بدرستی} برده کار علیان موسی در درخت نگاه کرد اثنی عشری در دود و دجله و در کربست شعله
سیندی که نده و متفر باشد چون پاض برض ^{بدرستی} که منم ^{بدرستی} برده کار علیان موسی در درخت نگاه کرد اثنی عشری در دود و دجله و در کربست شعله
از برای ترس تا سکنی یابی یا دست نبر بعل جیب در آنجا که دم ^{بدرستی} که منم ^{بدرستی} برده کار علیان موسی در درخت نگاه کرد اثنی عشری در دود و دجله و در کربست شعله
من دیک از برود که داتو بر سات تو و بر بدین دو مجزیه ^{بدرستی} که منم ^{بدرستی} برده کار علیان موسی در درخت نگاه کرد اثنی عشری در دود و دجله و در کربست شعله
که موسی فاسقین بر دن دشمنان از دایره فرمان قال رب ^{بدرستی} که منم ^{بدرستی} برده کار علیان موسی در درخت نگاه کرد اثنی عشری در دود و دجله و در کربست شعله
نشی ^{بدرستی} که منم ^{بدرستی} برده کار علیان موسی در درخت نگاه کرد اثنی عشری در دود و دجله و در کربست شعله
از جهت زبان دانی و سخن گذاری فارسل پس فرستاد ^{بدرستی} که منم ^{بدرستی} برده کار علیان موسی در درخت نگاه کرد اثنی عشری در دود و دجله و در کربست شعله
کند از کلام و ای افان ^{بدرستی} که منم ^{بدرستی} برده کار علیان موسی در درخت نگاه کرد اثنی عشری در دود و دجله و در کربست شعله
سلطان ^{بدرستی} که منم ^{بدرستی} برده کار علیان موسی در درخت نگاه کرد اثنی عشری در دود و دجله و در کربست شعله
بجتهای ماینین و لابل قدرت ما ^{بدرستی} که منم ^{بدرستی} برده کار علیان موسی در درخت نگاه کرد اثنی عشری در دود و دجله و در کربست شعله
نیراک ایست ایست ^{بدرستی} که منم ^{بدرستی} برده کار علیان موسی در درخت نگاه کرد اثنی عشری در دود و دجله و در کربست شعله
السلام ^{بدرستی} که منم ^{بدرستی} برده کار علیان موسی در درخت نگاه کرد اثنی عشری در دود و دجله و در کربست شعله
با سینه نشویم ^{بدرستی} که منم ^{بدرستی} برده کار علیان موسی در درخت نگاه کرد اثنی عشری در دود و دجله و در کربست شعله
روزگار ایشان ^{بدرستی} که منم ^{بدرستی} برده کار علیان موسی در درخت نگاه کرد اثنی عشری در دود و دجله و در کربست شعله
راه نمودن ^{بدرستی} که منم ^{بدرستی} برده کار علیان موسی در درخت نگاه کرد اثنی عشری در دود و دجله و در کربست شعله

[illegible]

بیمرد در اخبار

بیر در اجاز آمده است که از اینست و روز یابید و میفتد و ز بر ظاهر مدینه توفیق کند و روز و با کجا و خندق آمدندی و از جایی
بخشید و شکستندی و شبا غم شبنون کردند و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سوار شده با جمعی از صحابه با دفعان اشتغال نمودی و از
غزو عید که شجاع عرب بود و او را با هزار مرد مقابل کرد و ندی با چهار دیگر از دیران لشکر کفار خندق بر کرده پیش آمده مبارز طلبیدند
بدست و تقوی علی کرم الله وجهه گشتند و فلفل را مسلمانان لشکر را میکردند از علی و تقوی کرم الله وجهه از میانش بیعت نمودند و دل همکاران گشتند
شد و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم روز دوشنبه و دیشنبه در مسجد فتح دعا و از آنکه بدو روز چهارشنبه میان غار تبیین و غار دیگر از رفیع
طاهر شد حق سبحانه با صبار آمد و کاری فرستاد و با صبار میان نفرته ترا دیدی چراغ دالکند با ویدی صبار از دیران
لشکر افکند انشاء الله تا شازا گشتن گرفت و ملائکه فرو آمده طبایعی خیمه ایشان را پیر کردند و اینجا میکشدند ایشان در مانده و وی نیز
نماندنی و غنچه خال بجای حق و اقبال فتح و نصر گشته است بی در در نیزه و آمدند تشریف ان فتح که مفتاح امان
بود بر آمده است و باز کرد اند خدای از مدینه **الذین کفرو** اما که که دیدند یعنی از **افریق** بختم ایشان یعنی خستاک رفتند
یا و از این بنا قد غنیمت و نصرانی دینی است و گویا که خدای المومنین القائل مونا را جنگ کردن بسبب با و ملائکه کان
فریاد است خدای توانا بر اعدا دشمن خواهد عزیز غالب بر همه ایشان بعد از فرار کفار حکم شد که بحرب بنی قریظ روند که عید شکستند
از این خبر بودند لشکر اسلام ایشان را باز کرده و زخم کشند و زان و کودکان ایشان را برده کردند و اسوار ایشان را بر مسلمانان قسمت کردند حضرت رسالت صلی
علیه و سلم فرمود حکمی که خدای تعالی از بالای جنت آسمان حکم کرده بود و حق سبحانه ازین واقعه خبر میدهد که **رسول الله** ظاهر و جود و فرود آمد و خدای
مخالی از این امر که یاری دادند از افراسیاد هم ایشان گشتند من اهل الکتاب از اهل تورات یعنی پیوسته بودند و قرطیس بنی صیصیم از قلمرو ایشان
و قد فی قلوبهم الرعب و افکند در دلهای ایشان ترس از این خبر و لشکر او فریقا تقسّمون کردی از ایشان میکشند بنفد یا بعضی تن بکشدند
و تا سر قریظا برده میکردید که بنی رابعی زان و فرزندان ایشان را و او را و رکن و میراث او پشرا را و ارض زمین ایشان را یعنی فرار و حدایق
و مرای ایشان را یعنی حصون و قلاع و اسوارهم و الهای ایشان از نفوذ و استعد و مواسی و اسلم **لهم** و او بنیادین که گرفته اید در آن یا کلاک
نموده اند و از حضرت مالک فاس و گفته اند هر زمینی که بخوراه اسلام در آید یا قیامت در آن خبر و اهل اسکان است و است خدای علی علی
شی قدیر بر من مخری توانایی باشد بر فتح بلاد و شجران بلایان سید عبادیت لشکر غم و تفریح و طفره است و لا جرم پیش
انظم و در میگردد و از باب سیر بر آنکه در سال تاسع از هجرت سید عالم علیه الصلوٰه و السلام از ازواج طاهرات حیرت نمود و گویند
خود را بکشته با ایشان مخا لطافند و ببل آن بود که از وی نفقه و دست نهاده از مقدار میطلبیدند چون بر دیمانی و دوق مری و اسنان و خیر
طبع میکردند که در تصرف آن حضرت خود و اسباب دیگر که در کت میر خود را است و بر سر تقدیر و لو گشتند از ایشان حق اهل حق فرمود و نیزه را که
مسجد خاندی بود تشریف نمود و بعد از بیست و نه روز که ماه همدان عده تمام شده بود جبرئیل علیه السلام آیه تخریر فرود آورد و یا ایها النبی
ای میا میرق **لا و الله** که کورمان خود را کون کنی و ان که مستبد که شما که میخواهید **لحوة الدنيا** زندگانی دنیا را یعنی تنم را و انوار دنیا
و از این این چون شب فافره و پیرایا بکلک **ففعالین** پس باید که استعین بدین شما را استعنا اطلاق و در کلمه شما را استعنا

۱۰۰

[illegible]

من از بیت تمام که آنکه علی خیر و از بخت آنکه آنکه عیاری بنیج من اطلاق میکند شعر الالباب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
سبطه اذا جمعا و در تفسیر بعضی تفاسیر از ابن مالک رضی الله عنه نقل میکند که چون وقت نماز در خانه یا طایفه گشتی گشتی الصلوة اما
بریده اند لید حبس عزم الرحمن اجل البیت و بطوریکه تفسیر او ذکرین و یاد کنند ای زمان پیغامبر است ای خدایانده میشو در شامی بکن
در خانه اشنام است ایات کلام الله و الحکم و از سخنان پیغامبر که محض حکمت است این آیه است میکند بر حفظ قرآن و حدیث
آنکه آن بردستی که خدای هر لطیف انیکو کار شما خیر و اما با قول شما بعد از آنکه ایاده از اوج طامرات جمیع زبان مسلمان گفتند بای
چیز نال نشد فی سماء آیه فرستاد که آن المسلمین بدست پیغمبر که مردانی که متفاد حکم خداوند المسلمات و زنان و بانه و بان برنده و المومنین و المومنان
و باور دارند که آن از جلال و العالیین و العالیات و نبات کنندگان و فرمان برداری از مردان و زنان و الصادقین و الشافعیین
و ان که بایه در قول فعل از کور و انما و الصابرين و الصابرات و صبر کنندگان بر طاعتها یا از معصیتها از مرد و زنی و ان
و انی شفاعت و تواضع کنندگان از مردان و زنان و المقصدین و المقصدات و هدفت کنندگان از مرد و طایفه و الصابین و الصابات
و روزه داران برای خدا فرضا و نفلا از رجال و نسا و انی طهین فرودم و انی طهات و مردان و زنان نگاه دارند و جها و خور از
حرام و الذکرین است کثیر و مردان و ذکر گویند و خدای را بسیار و الذکرات و زنان یاد کنند و در ان اعد الله ماده که خدای اتم و انما
از ذکر و انما شغره آفرینش گمانان و اعظمها و فرمود که زیاده بر طاعت ایشان آورده اند که حضرت رسالت علیه الصلوة و السلام
زیینت جوشی راضی بیک زیینت حاد است که ای فرمود و زیینت بکار آنکه بر او خود میخاید این خطه را قبول بود و چون دانست که
زیید بوده اگر چه جمال زیاد داشت و در فرقه پیغمبر بود و گفت من جز از آن از کرده شوم و برادرش عبدالله تیردین با ما خواهر اتفاق
داشت حتی سماء آیه فرستاد که و انک لموس و نهاده و هیچ مردی که دیده یعنی عبدالله بن جحش و لا موسه و نه تیردن ایمان آورد و یعنی
زیینت اذ انقی است و رسول چون حکم کرد خدای و رسول او را کار بر اینی کلاخ زیینت بکار انیکو انیم الخیر انما باشد و انما را اختیار می
گویند من اوم از کاد خود بر این بکد اجرت که اختیار خود را تابع اختیار خدا و رسول سازند و من بعضی است و رسول و هر که عاصی شود و مخالفت
کند خدای و رسول او را با اهل کرم و سنت بکند و دقت صل بر بدستی که گواه شود صلا لا مبینا گرامی میوراج اگر خلاف از روی اعتقاد کند
گناه است بعد از آنکه آیه حکم شد که زیینت داخل از اوج طامرات و باشد میان زیید و زیینت ساز گامی بدید آید بر تبه که زیید جید نو تبه قوم طلاق
زیینت که در حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مانع شد کافال و اذا انقول و یادکن که گفتی الذی انعم الله و انکس بلکه انعام کرده است خدای با تمام
عسیر و توفیق خدمت و مقابل و انما علیه و تواضع کرده بر دیروردن و آنرا ذکرین و او را فرزند خوانده یعنی زیید را که پیغمبر
انعم خدا و رسول است علیک نگاه و برای خود و بکن زن فرار یعنی زیینت و انقی است و بر سر ان خدای در کاد او از روی بیرون طلاقش
ده و بخنی شک و جهان بیکدی در نفس خواست بدید انک خدا بداند که است معصیته ازین اجل از اوج طایبات خواهد بود و بخنی انما و سر
از ریش دم گویند زن بفرما است و انقی ان شک و خدا را از تراست که از تراستی در انجا باید رسید و مورات که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
نرسا که بن خلق بود زیرا که خود نشیبه سبب علم است اما بخنی است من عباده العلماء و انک حکم انما حکم الله و انک انما علیان اختی بوده است

در ساقی کی از ایشان فایم بودی بشکر الهی و عبادت و شایسته و فقیه داند کی **سجده** و از بندگان پس دارد شکوه
که نیکو بد و زبان و جوارح اکثر اوقات و احوال شکر کردی او کند با وجود چنین استغاثی در شکر خود از انوار شکر ما و شکر ما و شکر
نفی استعدی و دیگر و از این گفت اند الشکر من بری عجزه من الشکر **نظم** حد شکر حق ندانم چو کن: حیرت آمد حاصل دانا و پس
آن بر کی گشت حاجی در میان: گای بدید آرنده هر دو جهان: ای نزه از زن و فرزند و جنت: کی تو اتم شکر نیتها گشت: یکم خیر گفتن
از حضرت پیام: گفتش از تو این بود شکر می نام: چون درین ده این قدر بشناختی: شکر نیتهای بار داختی: آورده اند که بنا برت
المقدس با داد و عیله السلام آغاز کرده بود و سیلان علیه السلام در تمام سیه با پنج جای آورد معنوی یک سال کار نامه بود و متقاضی
سلبین در آمده طلبت و بخت روح که در کرم مرا فاش میکند و مرا بعد از کرم بر عیالی من نیکو دید تا جن از عمل خود باز نماند و هم مسجد
رسد چون نیلین علیه السلام او را بشنستند و بر نهان کار زدند و او را بر عیالیکه دادند و دیوان از دور و بر از غنچه نداشتند و بهمان کار
نموده ایشان بود قیام می نمودند تا بعد از یک سال اسفل عیال: اذ ابه الارض بخورد و بر زمین افتاد و مکه را موت او معلوم شد فی الحال
دیوان و از غنچه در شرف جلال و اجاف بودی که بختگاه کمال اسد تعالی **نظم** فقیهنا بس انشکام که تصاکریم علیه الموت بر سلبین
و کران و او را در بر عیالیکه دادند: دلائل کرد و دیوان را بر عیالیکه بر سلبین: اذ ابه الارض کز جوب خواره کار زمین بر توده
نظم فقیهنا بس انشکام که تصاکریم علیه الموت بر سلبین: اذ ابه الارض کز جوب خواره کار زمین بر توده
داشته اندی غیب کان جن آن بود غیر می باشد و مردم چنین ظاهر میگردند حق سبحانه و تعالی میفرماید که اگر ایشان دانا بودند می غیب استوار در یک
نیکو ندی یک سال فی العزالمین غدا بخواهند یعنی نماندند که ایشان را در عمل عبادت بود بندگان بدستی که بود بسیار
برستی که بود بسیار: و او را در سحر کرم: یعقوب بن عثمان فی سکنه در مسکنهای ایشان و خصص بصیغه مفرد و اند یعنی در سکن
ایشان **نظم** و دلائل بر وجود صانع و قدرة کامله او در مختار او ده که فرزندان بسیار او را در ولایت من منتری بود
در میان که از اعلی تا اسفل آن منزل همیشه فتوح و مشرب ایشان در اعلی اوادی بود و چشمه در بایان کوه و گاه بودی که قاصص
از ولایه بخوابان غم شدی و خبری کردی از لقیس که او را ولایت ایشان بود در خواست کرد تا مدتی برت در دانه و دو کوه ابناء
اصلی و زاید با جمیع شدی و سه نفعه بران سده ترتیب که دنا تا اول نفعه اعلی بکشاید و آب من روعات خود بر دند چون کمر شود و سطح
با فرسای ایشان بر زمین و بسیار منازل خود با عماد داشتند شتم بر درختان میوه دار کافال اسد تعالی **نظم** ای در ساکن اهل
جانب که گشته شد و بوستان بود عن بین دشمن از راست و چپ بنالایشان اگر چه در هر طرف باغ بسیار بوده ابا از تعارب نجا
همه با یک باغ می نمودند و گفت بسیار در ایشان که بخودید من رزق دیکم از روزی برورد که خود کثرت میوه ایشان از شنبه بود که
اگر کسی زنبیلی بر سر نهادی و برید درختان بکشتی آن زنبیل بر میوه شدی که در دست بختها گفت ازین نیتها بخورید و انشکام
و شکر کنید و خایر الله طبعه: این شهر که خدای شاران از آن روزی سید شهر می با کرات و سوا می تند و سوا می تند و سوا می تند
اکتتم شهری و بخت از کوی: چون باغ ارم تبار دوسی: در آنجا بشو و یک که در دم بودی و بشو در جاها بنشادی و غری که

در ساقی کی از

بسم الله الرحمن الرحیم که اینها را که در این روزها و در وقت سحر او یعنی موافقت با وی یا سیر کند با وی هر که در ده هرگاه که او را این
داود بود که سرگاه خواستی که با او روان شدی و **نظم** و سحر کردیم و بر او خوان تا وقت که ویرا در دادندی و در خان بر سر می نشست
با همان دلا و زیاده و خود ندی و بسیار کسی از مستان آن نفع: قال انما و احب منی که ندی بیت جو کرد و مطربین بنده بر دانه: ز شوق فرغ
روح آید بر و از: روزی که شتر بر او دست دله و عیله السلام آمد و گفت تو بسیار خدای و طبعه او ای اولی که طعام تو از کتب باشد و از خدا
طلبید و او شد که زده کردی و آن روی کرد ایند جا که میفرماید **نظم** الحمد لله که در دم کردیم و در آتشی و مطرقه جانی که در دست جو نمودم
بودی و روزی که خواستی کردی و زمان دادیم آن اهل بانک از سبابت زدهای که شافخ دامن گشاده و قدر و اندازه نگه داری
سرد و بافتن یعنی طعنای سادی در دم افکند: وضع آن تشابه افکند: در سیر آورده که هر روزی در می تمام کردی و ششتر از دم نغوشی
جاریه از تصدق کردی و در هر اد نفعه عیال ساختی و در باب کوی که چون وفات کرد هزار زده در خانه نابود و اعلی: و دیگر گفتیم ای داود تو با
خود عمل کنیدی صالحی علی بنیست یعنی خالی از اغراض آنی بر رستی کنش با تقوی: با نیکو می کند بصیر پیام و لایق آن باد شما خواهم داد **سلبین**
ایرج و سحر کردیم و سلبین را با یک **نظم** و سحر رفتن او بعد از یک ماه و سحر کاه تیر میسر شهری و صباح از تیر هر دو آمدی و
در مطربین کردی و بخت را بکامل رفتی و انجا بنیوه نمودی و اسفل و جادی کردیم: برای او عیله السلام جنته مس که اختا از معدن پرور
آمدی چون آرد و آن در موضع بود از زمین بر صفتان و در ماس: و در سحر کاه کردی و از آن مس که میخواستند میساختند
چون در ام کرده و در آن از دیوان **نظم** چوین که کسی عمل کند شش و باذن دلب: بفرمان برورد که او در سن برع ستم و انکس که گشتی
گفته اند: از فرمان و اطاعت بسیار نماند: بختا می او را در سحر از غذا آبشش افروخته در عقی که گویند در دنیا که گاهی تا زیاده
آتش در دست داشته و ترشد که موکل باشد بر دیوان او که از فرمان سلیمان دیوی پرور و د آن تا زیاده آتش بر روی زند و او را در
سحر و سحر کند: برای سلیمان علیه السلام **نظم** ای بخوان این سحر از غذا خوش و منظره: انکس که در سحر آورده که گشتی
نفری را گویند که بر بدو باید رفت و گفته اند محاربه با نجو ضعیف است چون قتلها بلند و صهارنا: و دیوان برای سلبین علیه السلام
در دهه بین حضرات خد بود چون در اح چنونه و قنوم و عدان و اشالان **نظم** میساختند تا نکلما مودتا ملایکه بروضی که
زمان عبادت بر آن بوده اند: او در آن را شده نموده بر همان وجه بر پیش نماند و در آن زمان انجا و تصاویر بر مباح بوده و در عین
المعانی آورده که تا نکلما از آتش جهور را در میان میساختند و حق سبحانه و تعالی بوقت محاربه با بعد از روح در ایشان میدیدند: در قتال تو
میل باشند و گفته اند مثال دو شیر با قتل بودند: در زیر یک او بیست و دو کس بر بالادختی چون سلیمان خواستی که به تخت بر آید آن
شیر را و ما بر او خندید: نای بران شده: بلا رفتی و چون بر تختی که گشتی: با لدا: خود و بر سایه کردند و چنان و میکردند
همای سلبین که ساجوی و فرمان **نظم** مانتد و ضما: بر کرد و در **نظم** و دیکما بلند بر پای نهاده مانتد که مودا و داد و
خبر با جمیع بوده که در یک با هم میخندید و معنوی از ولایت شام دیکما از سحر شایسته موجود است **نظم** ای که اینهمه عمل کنیدی آن
زاد ای او را: برای سلبین ای چنین نیتها با نیت سالی قدس و مود که الا داد و ساعات سلبین و نهار را قسم که ده بودند

که گفت نام حضرت پیر علی علیه السلام در قرآن مذکور شده است و آنکه اهل بیت را که پس از نبوت آمدند این است **عصر**
در کمال سباحت و در کمال جلال و در کمال کرم است پس نه چوب در مطهره و بعضی معتقد بر آنند که معنی او با انسان است
در اصل با سبب بود و بجهت کثرت شطری از اختصاص بود و چنانکه در این اسم از آنکه بگوید آنست که در کلام عرب
کلمه بحر فی غیر بحر چنانکه در لغت الکافی نقاله قاف و شاید که حرف سین است و بگوید آن باشد و آن بقول که گذشت آنست
و محتاط است نسبت به حضرت مصطفی باشد علی الصلوة والسلام که صفت کلام انسانیت و آنست که می نماید که آن کلمه سید باشد
یعنی سید البشر و حضرت سید ولد آدم تغییر این حرف بود و دیگر باید دانست که از میان سین سول و اعتدال است که میان زبور
بیان او توفیق و تسادی است و معنی دیگر این حال دارد لاجرم مخصوص بحضرت ختم است که عدالت حقیقی خواه در طریق بود
و خواه در احکام شرع بود اختصاص دارد و شریعت مرتبه اعتدال در همه حال که در خصایص و حیدر اعتدال از همه ممکن است
ترا در مقام جمع الجمع بدین فضیلت مخصوص افضل از همه و از توفای کلمات باقی در این قلب القرآن یا سین
استقام می توان نمود خدایت شکر و داده قرآن پس آنکه قلبت که راز یا سین در جامع الوجود و صول از ضمیمه
تردی بر دایره این مالک رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که کل شی قلب القرآن
یا سین و هر کس که پس از آن یابید ثواب داده قرآن یافت و این سوره منته که نیکو میگرداند بر خواننده خود نیکوی
هم در ساری و داغ خواننده که دفع کند از همه بدیها و فاهیه تر مانند که در آنکه همه حاجتها او را آورده اند که کفار قریش گفتند
ای محمد تو فرستاده خدای حق نبی نباشی ای سید القرآن الحکیم می قرآن حکم با حکم کنده بختی یا خداوند حکمت آنست
که تویی پیشکش به من المرسلین از فرستادگان نبوی خلق از ان فرستادگان علی صراط مستقیم بر راه راست که تو حیدر
یا تو فرستاده شده بر طریق یا بر استقامت که راهی است موصول مقصود تنزیل الوحیه قرآن و فرستاده خدای عالیست و حضرت صلی الله
خو اند یعنی فرستاده قرآن فرستاده خدای و خدای در ملک خود **الحجیم** معنی در خلق خود تو از فرستاده شدگان است **سید** تا بهیم کنی و سیدی
از عذاب ربانی قوما گردی با که **بالذکر** هم کرده نشدند با و هم بدان نزدیک است آن در زمان **فهم عارفون**
پس ایشان بخیر اند **لقد خلقناهم** بدینست که در شد قول **عباد الله** که بر پیشتر کاران یعنی ملائکه جنم من الجنه و انی احیی
فموتون پس ایشان را نیکو داند و آفرید که خدای دانست که ایشان بر کفر میرند یا بر شکر شونده چون ابو صل و امثال او **جملنا**
بدینست که ما گردیم **فی عاقبتهم** غلامی که کردن ایشان غلامی پس آن غلاما پیوسته شده **الی الاقان** نه نغمای ایشان و نیکو داند که
شکر کنند **فمنهم من یزید و منهم من ینقص** بر من نماندگان نشین شکرگزاران یعنی که غلاما در کردن داشته باشند آورده اند
که او جمل سوختن خود که اگر چنانچه صلی الله علیه و سلم در نماز چند مرتبه آنرا شکر کند و زوی دید که آنحضرت نماز میکرد و نسکی
بر داشتند و وی مدوت بالا برد تا شکسته دست می در کردن خیز شده شکسته دست او خفیه در کردنش بانه و این است
که ایشان را باز داشتیم چنانچه مغلولا را کار با باز داشته نون که نیکو قوم می نمودم دست او را بچند بسیار کردن او

بعد از آنکه در حدیث

بعد از آنکه در حدیث می گویند که من بروم و محمد را بدین سنگ شستم چون نزد یک آنحضرت آمد تا بیا شد و این آیه آمد **و کرم**
من پس از آنکه در حدیث می گویند که من بروم و محمد را بدین سنگ شستم چون نزد یک آنحضرت آمد تا بیا شد و این آیه آمد **و کرم**
ایشان هم لا سهره و اینست که بی چند محققان گفته اند که سید پیش طول علی است و سید معنی غفلت از جایگاه گشت و هر که او
چنین احاطه کرده باشد هر چه است او پوشیده باشد از نظر در دایره قدرت پند راه فلاح و هدایت را و سوا علمیم و یک است ایشان
و اندر چشم که هم کنی ایشان را و هم را هم می کنی **لا یومنون** نیکو داند ایشان که علم قدیم قبل موت ایشان بر کفر حکم کرده اند
چنین نیست که بیگانه ای که فایده بران مرتبه است **من** الذکر کسی که پیروی قرآن کند و مواظب بسمع قبول شود **خشی الرحمن** و سید
از خدای العلیت پیوستگی ترسد در نظر خلقان یا از حق ترسد از آنچه غایت از و بیعی امور از روی شکر پس فرموده اند آنست
بغفره از دشمنان گذشت و اگر کسی و زدی بگوید در زمان آینده یعنی بهشت در اسباب تول آمده که بنویسد گفته اند یا رسول الله
از مسجد و رات که نزدیک مسجد خاتم کرم باشد آیه آنکه **الخلق** بدینست که **الحق** زنده گردانیدیم و کار را بهشت
دلدار کرده و هدایت **و کتب** و نویسیم **ما قدموا** آنچه از پیش فرستاده اند اعمال صالحه و طایه و **یا آدم** و نویسیم اسماء یعنی ثناء افعال
ایشان را که سید میروند و از آنکه خطا است آن کفر خطا است آن خواهد بود و هر قدمی رفتی از غایت بر صواب اعمال ایشان کشیده
خواهد شد **کل شی** و همه چیز **ما اخصیاه** نگاه داشته ایم یا بیان کرده ایم **فی امام حسین** در دفری که پیروی روشن است یعنی لوح محفوظ
بعد از تولد این حضرت رسالت علی الصلوة والسلام فرمود که ای سید در منزل خود باشد که تو ایست و قدم شما در لوح محفوظ می نویسند
در صحیح مذکور است که نزد کترین مردان در زمره اهل صلوة کسی است که دور باشد راه آمدن وی مسجد بعضی گفته اند تا راع است از آنکه
باشد چون علی بر دم آوردند یا تفری که بر موضع خیزند یا صدقه جاریه چون بل و باط یا مسجد یا سید چون اشاد غلط و باطل و امیسی علم قریحا
پیروز نماید همه را می نویسند و وقت کفایت سبب هر اثری خواهند داد **لهم** از کفایت علی غافل شو **کرم** از کرم بر دید چو زو
اچنین گفته است پری معنوی کای برادر اگر کاری بد روی **واضرب لهم** و پان کن اصل که **شکل** **اعمالهم** شش دینا کار از جا **ها** **لهم**
و قتی که آمدند بدان در فرستادگان آوردند که حضرت عیسی علیه السلام قبل از دفع با شمعون الصفا که خطبه وی بود بعد از دفع وی دو
جاری که یکی توانان کشند یا باروس و ماروس و تعلی گفته که صادق و صدوق با طایفه فرستاده خلق را بجای دعوت کنند ایشان
نزدیک شهر رسیده پری دیدند که که سفیدان میروند بر سلام کردند بر سید که که کسانند گفتند که رسولان حضرت عیسی ایم خلق را
با دی ضلالت بر منزل هدایت میخوانیم گفت بر صدق دعوی خود هیچ ربانی دارید گفت ای چهار از آنجا چشم و ابرص را و لکه ای
پر کف المات که فرزند من چهار است و ایضا از علاج او عاقل اند اگر شما در او را دو و یکدین بخدای شما بگردم ایشان بر سر این کار
آمدند و کار کردند و او محبت کامل یافت **بیت** قدم نهادی و بر هر دو دیده جا کردی **بیک نفس** دل پیار داده کردی **برایان**
او در داد چنین است که او را حاجب پس گویند بهشت صد سال قبل از زبان پیغمبر یا پیغمبر علیه الصلوة والسلام کرده
و یکی از سابق است **العقد** خزان و رسول در آنجا کید فاش شد و بسیار چهار از بر کشتن آن دولت محیی یافت **یک شمر**

سالم المزل من اموال بطیعی روی بوده است پس سید از حال ایشان خبر یافت و بر مضمون دعوائشان که منع بت برستی و اقارب و احباب
آئی بود مطلع شده ایشان را خبر داد که دشمنان ایشان را در آمده با خواص ملکشان ای غافلان و بدینش و حکایتش باو شاه قی بخانه
ازین خبر داد و از او سنا یاد کن چون فرستادیم **بسم الله الرحمن الرحیم** بسوی مردم انطاکیه دو پیاپی یعنی عیسی با شمعون فرستادند باو و با کذب و هالی
تکذیب کردند اهل آن دیه ایشان را و خبر داد که در نزد فرزندنا پس با غلبه کرد اندیم ایشان را و بعضی نشدند یعنی قوت دادیم **ثالث**
بسوم فرستاده که بگویند صحنه انصاف است و گفته شمعون یا سلوس یا یونس یا لویا پس گفته اندی فرستادگان با اهل انطاکیه **الیکم رسول**
بروشی که بسوی شما فرستاده شد بگاییم از نزد عیسی علیه السلام با از پیش خلیفه وی قالو گفته مردم آن شهر که ما استم شنیدیم شما را بشی
که آدمی مثل شما مانده را اگر صفات بشریه پس بگویم شما را بر سالت اخذ خاص داده اند **انزل الیهم** و فرستاده است خدای من شی
چیز خبر از وی در سالت ان استم شنیدیم شما را **انکذون** مگر که دروغ میگوید و دعوی سالان را پس گفته شما بفرمان که خدای
عده سید اند و بدستی که **الیکم رسول** بسوی شما فرستاد بگاییم و نیست بر ما الا ببلغ لیس مگر ساندن اشکارا و ما خود کردیم و
بغیر رسانیدیم اگر شما قبول دعوت کنید عذاب شما فرو برد و اگر نپذیرید عذاب شما بر شماست **انکذون** مگر که دروغ میگوید و دعوی سالان را پس گفته شما بفرمان که خدای
دعوت فرستاده این استم شنیدیم شما را **انکذون** مگر که دروغ میگوید و دعوی سالان را پس گفته شما بفرمان که خدای
از عذاب غلاییم در زمان حال که گفته شما بفرمان که خدای
را که از این باند داده میشود حال بد بکشد و بقتل تهدید میکند **انکذون** مگر که دروغ میگوید و دعوی سالان را پس گفته شما بفرمان که خدای
آورده اند که شمعون با ملک بخانه و آدمی و خدا را بجهه کردی و مردم ندانند که او بر پیش نبی میکند ملک وی اقتدا تمام کردی
شاورت وی هیچ دم اقدام نمودی رونوی شمعون بر سید که ای ملک شنیدم دو کس غریب ازین باند کرده سبب جسد ایشان
گفتند که ایشان دعوی میکند که غیرتان خدای دیگر است شمعون از روی تعجب فرموده ایشان را حاضر کردند که گفتند ایشان عجیب
گفتند خود را ایشان را آوردند چون شمعون را فرستاد و دلیر شدند شمعون بر سید که شما را کرامی بر سید گفتند آنکه از یکا را سامان و
زمین است شمعون که خدای شما سازد گفته ما بیا رادیده و سیکند شمعون از ملک التماس میکرد تا ما بیا بیاضی حاضر کردند و فرمود
خدای خود را بگوید این ما بیا سازد ایشان دعا کردند فی الحال چنانچه شمعون گفت ای ملک از خدایان خود در خواستیم همین کار کنند
کن ای شمعون تو میدانی که ایشان نمی بینند و نمی شنوند و بر هیچ چیز قدرت ندارند شمعون دیگر باوه گفت ای جوایان خدای
شما که هر چه تواند کرد گفتند عده را بده که داند کن اگر خدای شما این کار بکنند ما بسوی میگردیم پس نفر ملک را که مدعی از یک
ای گفته بودند باورده چون روزی که دند و ملک با قوم ای ایمان آورد و برخی دیگر قصد مونس و پناهمان کردند
جیب بخار را خیزد که کار در مقام اهل ایمان از منزل خود متوجه آن صوبه شد چنانچه فی حقیقت فرموده **انزل الیهم**
آنها را و در جای آنکس شهر جد روی سعی میبازند و مدعیان را که در آن شهر بودند **انزل الیهم** پس روی گفته فرستادگان
سالت ایشان را بری کنند کسانی که با کذب و افتخار شما اجراء روی بر تلخیص رسالت هم شده اند ایشان را ده یا فیه کاشند و بفرستادگان

و اما در حقیقت

و اما در حقیقت اگر از روی صدقه **لا اجد الذی فطرنی** خبرستم انکی اگر با فرید و از عدم وجود آورد و به و بسوی ملک ادعوی داد
تر جعون باز کردند خواهند شد روز قیامت اضافت فطرت بخود اظهار شکرت و اضافت جنت بکاران مبالغه در تندی روز قیامت
الحمد ای افرامیکیم پس دونه بخور خدای الله خدایان دیگر یعنی دیگر تان آن بدن الرحمن اگر خواهد خدای و انبر بفرستد یعنی اگر خواهد که
ضرری بمن و صد لا تقی عنی کفایت نمیکند از من شفاعت شما را خواست تان چهره را از ان یعنی ایشان را از من دفع نمکند و لا یفقدون و جبراً
و از خلاص کنند پس اگر من از آنکه توانا می ندارد بر نفع و ضرر برستم و جادوات انکذون راست بر رسانیدن نفع و زیانند **انکذون**
بر دستهای کمن انگاه **انکذون** در کرامی اشکارا با شمعون قوم این سخن از وی شنودند قصد قتل وی کردند و او روی به پناهمان
آورد و گفت **انکذون** در دستهای کمر کردیم ربم پروردگار شما شمعون پس بشنوید ایمان را و از فراد قیامت بر من کوایی دهید گفته اند
این خطاب با قوم کرد و ایشان او را سگ میزدند و کشته شدند و برادر با از انطاکیه است و قوی آن که در کشته شد و خدای او را
زنده گرداند و بهشت بر دام پیش بری رحمت بر آن که چون قصد قتل وی کردند قیامت سعاد او را آسمان برد و از وی کرامت بخشید
انکذون گفته اند ای در بهشت و چون بهشت در آمد قال یس قومی جیلون گفت کاشکی قوم من دانا شوند با غلای انکی با فرید و را بی
بروردگار من و اخلاص من **الیکم رسول** و گردانیدیم از نواهاگان با کرام تو ای ملک شما بفرمان که خدای
چون رفتند و جبکشته شد با سامان رفت و از ان و ما نرسادیم عی قوم بر قوم جیب پس از قتل دفع او من جیب لشکری
اسما از آسمان آمد و بنودیم **انکذون** فرود شدند مگر برای هلاک قومی یعنی کما از ان خوار تر و مقداری اند که اهلک ایشان را
لشکری باید و انزال لشکر با که در روز بدر و چنین برای تعظیم پناهمان بوده صلوات اند علیه انکذون که کار در حسابی بود و اندان
بنود عقوبت اهل انطاکیه **لا یخیر و احد** مگر یک فریادی که بر پیش علیه السلام هر دو با زوی و شهر ایشان گرفت صیرور داد اسم پس با ایشان
خامدون فرود دکان بودند یعنی یک نفر جریل فرود دند چون انش که یکبار منطفی شود **انکذون** ای در پناهمان بندگان
من رسول بیا بدیشان هیچ پناهمانی الا کافرا مگر بودند او **یسترون** استن میگردند **انکذون** ایانیدند و دانستند که **انکذون**
جذب هلاک کردیم **انکذون** پیش از ایشان **من الودن** از اهل و دکان **انکذون** ایانیدند و دانستند که **انکذون** ایانیدند و دانستند که
و دیگر کردند یعنی بر پناهمان و دانستند **انکذون** ایانیدند و دانستند که **انکذون** ایانیدند و دانستند که
برای باو اش یعنی آنکه هلاک کردیم از پیشینان یا این مخالفان و اهل مانه مع در عرصه کاه خضر خضر با حاضر خواهند شد در مجلس و جان
مضیق خدایان محسوس آید و میسر خواهند شد و از لغت خدای محسوس جاد وانی و ان و نقان و از پناهمان و قدره ما **انکذون**
انکذون و کاران را زمین و دهانت بعضی خشک و لی که با سبب باران او چنانکه که فرایم آنرا **انکذون** ایانیدند و دانستند که
اندی جا در و دی را وجود غایب است **انکذون** ایانیدند و دانستند که **انکذون** ایانیدند و دانستند که
انواع جوایان و اعصاب و املاک کتبان و **انکذون** ایانیدند و دانستند که **انکذون** ایانیدند و دانستند که
نکود شده **انکذون** ایانیدند و دانستند که **انکذون** ایانیدند و دانستند که **انکذون** ایانیدند و دانستند که

در این کتاب
از کتاب
تاریخ

بدینسان خواهند گفت و ایچا که زینجا بود و بگویند که از آنجا که آمدند ایشان ستر پناهی که کردیم
از جنس ایشان بعضی بصورت ستر و کانی کازون بس کشند که در بیکان بدین ستر ساجو ساجو دست در آنجا خوارق عادی
نمایند که در آن کویت در روی نوبت با اسناد قرآن بخدای پروانی که لغات دج و از ناریکی سحر را امتیاز کند و جلی بصیرتی که آثار و
اشعات صدق را از ظلمات کذب باز نشاند است که تاج افغانی اینچنین عالم فروز و دیده خفاش را یکدوره از وی برونند از
شعاع روز روشن برست کشتی سستری بزرگی برهنه از دیده او دورند آورده اند که بعد از سلام فرموده و عرضی از عنایت اشرف
قریش از وی اضطرار کرده نزد ابوطالب آمده گفت که ای ابن عبدالمنفی تو بزرگتر و متراپی آمده ام تمیانی برادر زاده خود که
یک ستماء قوم را سیر پدید و بدین محدث را بر ایشان جلوه میدهد و سسنگ تفرقه در مجمع و محفل مای افکند و نزدیکیان رسید که
تا او یک پناهی ابوطالب از حضرت را طلبیده گفت ای محمد قوم آمده اند و ایشان را از انتم است که یکبارگی طریق انحراف نه دوزی تنهای
ایشان کنی در حضرت فرمود ای مشور قریش مطلوب شما از من چه جز است گفت آنکه دست از بعضی دین بای دارد سب الله و فرمود که اری با
مفروض بود و شما بجان تو نشویم از حضرت فرمود که من از شما که هر سبطی که یک کلمه باین متفق باشد تا ما که عرب شما میترسند و
اکابر جمکران برداری شما بر بند کشند که کدام است سید عالم علیه الصلوة والسلام فرمود که لا اله الا الله یکبار را شرف از آن
حضرت احوال نموده یکبارگی که گفت اجعل الله لکم ایاک و ایند محمد خدای را و احد خدا می گوی و گمان از بد الشی عذاب بدرستی که یکبارگی
خدای خیر یک سجدت که در ایم که یک سجدت هر که را است نمی تواند کرد یک خدای که محمد میگوید که تمام عالم چون سازد و الطلق
ملا و تبارک بنفشه خاند ابوطالب بزدگان قوم ستم از جماعت قریش با یکدیگر ان استرا اگر بروید و اهر و اشکیای در زید علی
الشم بر برستش خدایان خودان بنده بدرستی که فی الحقیقت خودی را در خیریت که استند از حوادث از وقوع جاره نیت
و استقامت که عادی است جزیری که خواسته شد یعنی هیچکس نمی تواند که در تفرقه و استقامت بود و استقامت انشوده ام این را که او کویدار
و جدایت خدای فی القلوب در ملت بر پسین که در یافته ایم بدان خود را یا در ملت عیسی که آفرین خلقت است اینان ثبلیت قایلند نه حیو
ان بنده اینست توحید که میگوید الله لا اله الا الله که میگوید از نزد وی یعنی در دخی که خود بر می با فدا از اول علیه السلام که من پشنا ایافرو
فرستاده اند بر وی و از آنرا از میان یعنی از جماعت با وی محض باشد بر خود بزرگی قوم از آن محروم باشند و ایشان این سخن
از وی کشند بن ستم بکشتن آن فی شک در کاندسن ذکر از ذکر من بل نمایند و قوا العزاک که کشیده اند عذاب و اوجون
نیکبست از زایل کرده و دادند و چنانچه برین بطریق و جکرده حق بود یعنی بوقت نزول عذاب بر ایشان دم تقدیق خود
زود فایده نخواهد داد و ام ستم ایام و دیگر ایشان است که این و جز یک تو بنما در رحمت برود و کار تو العزیز برود و کار ما عذاب
و محبوب که در ابواب بختند که هر چه کشیده بستی کشید یعنی مفاعیل نوبت کافران و تفرق ایشان است بعضی
از خدا دید خود و جمیع یک صلیات که حضرت غر غر فضل خود از انی دارد حسم چون ز حال مستحقان الکی مهربداری
بر کار خواهی دسی دیگر از این طرف که ستم اختیار یان نفرین کلمات ام لسم ام را ایشان است که کتب السما

و الارض بادشاهی

و الارض بادشاهی است و زمینها و آسمانها و اگر ایشان مالک اند و اگر تو اس با چه که با او دینی لا سباب در سبب که بدان برتا
میرند و در آن بوده که است که طایفه در وقت صعود بر فلک با جز خود بران افتاده و در آن یکینه نفس سخن است که کار را در کمال آسان و دینی
اختیاری و اقتدای بودی باید که بر دند بر آسمان و بر عرش فرایند و تدر بر امور عالم استعجال نمایند و جی از هر که خواهند بگردانند و این سخن
از غایت حکم است که در آنکه و در آنکه که اینها اشارت بخداست بخداست که در آنکه که اینها اشارت بخداست بخداست که در آنکه که اینها اشارت بخداست بخداست
کرد و بهما که یک سجدت و با برین یک سجدت که از دلایل بجا از قرانت که خدای خرد داد و پناهی خود را در آنکه که اینها اشارت بخداست بخداست
و مندم خواهند شد و هم چنانکه که در آنکه که اینها اشارت بخداست بخداست که در آنکه که اینها اشارت بخداست بخداست که در آنکه که اینها اشارت بخداست بخداست
خروج و فرعون موسی را آلا داد خداوند چنانکه صفت فرعون و در آنکه که اینها اشارت بخداست بخداست که در آنکه که اینها اشارت بخداست بخداست
چارم است که در آنکه که اینها اشارت بخداست بخداست که در آنکه که اینها اشارت بخداست بخداست که در آنکه که اینها اشارت بخداست بخداست
چرا که در آنکه که اینها اشارت بخداست بخداست که در آنکه که اینها اشارت بخداست بخداست که در آنکه که اینها اشارت بخداست بخداست
و نشاند و برینان طلیعه و اخراج ناکه و اقتد شد بعضی ایمان آورده اند و جمعی کذب کردند و بسبب عتوانه که در آنکه که اینها اشارت بخداست بخداست
و کرده بود و او را و اینها اشارت بخداست بخداست که در آنکه که اینها اشارت بخداست بخداست که در آنکه که اینها اشارت بخداست بخداست
کل بودند جمیع از ایشان که از کذب الرسل که از کذب که در آنکه که اینها اشارت بخداست بخداست که در آنکه که اینها اشارت بخداست بخداست
من بر ایشان و اینها اشارت بخداست بخداست که در آنکه که اینها اشارت بخداست بخداست که در آنکه که اینها اشارت بخداست بخداست
الما نیست این صیور است و ای هیچکس رجوع نتواند که او را در کند و باز کرد و اندک از آنرا گفته اند معاندان قریش چون نفرین عارت
اقرار کرد که برود و کار ما عذاب که در آنکه که اینها اشارت بخداست بخداست که در آنکه که اینها اشارت بخداست بخداست که در آنکه که اینها اشارت بخداست بخداست
خدا بود و اینها اشارت بخداست بخداست که در آنکه که اینها اشارت بخداست بخداست که در آنکه که اینها اشارت بخداست بخداست که در آنکه که اینها اشارت بخداست بخداست
میرکن علی بن ابی طالب بر آنکه که اینها اشارت بخداست بخداست که در آنکه که اینها اشارت بخداست بخداست که در آنکه که اینها اشارت بخداست بخداست
در فریاد که در آنکه که اینها اشارت بخداست بخداست که در آنکه که اینها اشارت بخداست بخداست که در آنکه که اینها اشارت بخداست بخداست
بگردنده بود و اینها اشارت بخداست بخداست که در آنکه که اینها اشارت بخداست بخداست که در آنکه که اینها اشارت بخداست بخداست که در آنکه که اینها اشارت بخداست بخداست
داشتم و بوقت آمدن اخبار صاحب کشت الاسراف فرموده که تسبیح سکنا و کوهها اگر بر عقلا پوشیده است از قدرت حق سبحا
غریب و دفع نیست تسبیح در دست مکر حضرت صلی الله علیه و آله وسلم یکی از شواهد قدرت یکی را دلی سگای سخن در آنکه که اینها اشارت بخداست بخداست
ولی خداوند سال که خدای را آفریده و از بیم سیاست او اشک حشر بریزم آن دلی ما جاب که در خدا یا این را این کردن و دعا و عا
اجابت رسید و فرده امان آن شک در سید بعد از ندانی و بی ما بکار رسیده همان سبک اید که از نوبت اول پیشتر قطره جزیری فرمود
کرای سنگ چون این شدی این کرب از جیت جواب داد که اول که ستم از خوف عقوبت و حال آنکه ستم از شادی امین و سلاست
بر درگاه او چو کرب تن گای نیست تسبیح الاسلام قدس سره فرمود که در سر کرب دادم و اگر در ندانم که از حشر کرم یا از ناره و سحر و سحر

در کوی از جمل شکر سال و خداوندان است و مثل اول شکر که دل خود را بعباده هر یک از معبودان خود متفرق ساختن متوجه الضمیر
بر ایشان ظاهر است و ثانی مثل موجودات که بر سر دست او و غیر خدا و دیگران در خداوندی شکر کنند و الحمد لله که شکر در
لا یجوز ان ینداند ما یک اورا علی الاطلاق آورده اند که میگفتند هر یک از ریب المون چشم میداریم که محمد پروردگار و باز در عین حق
بیان فرمود که **الکسب** بدست پی ای محمد که تو دردی خواهی شد **و یمنون** و بدست پی که شکران هم در کاتبه یعنی زود بیزد پس نگاه
این در که دیگران را که از رک امین نیستند عین جاهلست **م** کم پس بدست پی که شکران ما که از ان یمنون و زود دست پی که شکر
تو که از دیگران خود و تحقیق خوب کند در او و حق شکر را باشد برایشان و گفته اند احتیاط مامت که بعضی در مان ؛ بعضی فراموش
کنند در تضایق و بیوی و هر یک بخود بر بندند **فی اهل** پس یک شکران را بر حق کذب از کسی که دروغ گوید و او را برین دقت و زود
تو که شکر نیست و بعد کذب بصدق و دروغ خود بخود راست را که قرائت **جاوه** چون باید بوی و گفته اند وادی الصدق یعنی محمدا
صلی الله علیه و آله و سلم که بوی اید کند کذب نیست ایست یعنی هر چه دروغ شوی **لکاف** من نزل و مقام نکر وید
و البی الصدق و آنکه است یعنی راست و صدق و آنکه راست است بر آنرا اولی که آورده هم الممتون ایشانند بر بندگان آئینده
بر بندگان آئینده جبرئیل است که قرآن پاورد و مصدق محمد علیه الصلو و السلام که تصدیق نموده قبول کرد و گفته اند جای شکر
صلی الله علیه و آله و سلم و مصدق ابو بکر رضی الله عنه از محمد بنقل میکند که مصدق علی است که هم الله وجهه و گفته اند مومنان مصدقند
هم را ایشان را **یا شاکرون** ای که خواهند دعا کنند از حق و راست **عند ربکم** نزد یکس در کاتبه ایشان **ذلک** آنحضرت **آل** الحسنین با
یکو کاران یعنی اصل تصدیق و حق خالی ایشان را با دوش میدهند لکن است تا می کند و بوشد علم از ایشان **آل** الله عز و جل بدترین آنچه
کرده باشد ذکر اسود برای جانفزا یعنی هر گاه که از ما بوشد بفرمان بطریق اولی **و یمنون** و بدست پی که شکران ما که از ان یمنون و زود دست پی که شکر
کا تا یمنون و یمنون که بوشد که عمل میکردند که از ابا ن و گفته اند احسان عالیشان را از زاده دهند و زبانی علمای ایشان بر ستور
فرمایند **الیس** صد کاف ای این ضحای کفایت کننده عیده بنده خود را محمد علیه الصلو و السلام معنی است که کفایت خواهد کرد و دشمنان را زود
و نفر خواهد بود بر سرشان و غالب خواهد ساخت و دنیا و دیر بر همه او بان آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم معایب ایشان را
کا و ان میکنند و ایشان گفتند چنین گوی مباد که خدا یان ترا در رخ راسته و حال تو به تباخی انجا در حق سجده فرمود که **دیو** و کتب و ستراند
تراشکان **الذین** آنکه هستند در دنیا و آخرت **ضل** الله و هر که گاه سازند ضحای تا خود نکند کسی را با بچه جلالت و لایف و لایف
خدا پس نیست آنکه او را من **حاد** هیچ راه نمایند که او راه نماید و من **بید** الله و هر که گاه سازند ضحای تا خود نکند کسی را با بچه جلالت و لایف و لایف
آن راه یافتن من **مصل** هیچ گاه کننده که از راه پیغمبر **الیس** ای این ضحای یعنی هر چه بوشد بفرمان بطریق اولی **و یمنون** و بدست پی که شکران ما که از ان یمنون و زود دست پی که شکر
کند ساخته از کافران و لیل **سالم** و اگر تو بر شما از مشرکان که کن حق **الاسو** و **الارض** که با وید آسمانها و زمینها **یمنون** است
کوید ضحای برانی واضح و دلیل لایح است بر تو و او بجا لقیه حق **کو** از ایت **ما** عون ای چون می بیند از که می خواند من دون آ
بخدای یعنی تا آنکه بر ستید ان را دانی **اس** اگر خواهد ضحای **یمن** **بفر** حق و محنتی **مصل** ای هستند آن تان کاتبه

دیگر از جمل

در کوی از جمل شکر سال و خداوندان است و مثل اول شکر که دل خود را بعباده هر یک از معبودان خود متفرق ساختن متوجه الضمیر
بر ایشان ظاهر است و ثانی مثل موجودات که بر سر دست او و غیر خدا و دیگران در خداوندی شکر کنند و الحمد لله که شکر در
لا یجوز ان ینداند ما یک اورا علی الاطلاق آورده اند که میگفتند هر یک از ریب المون چشم میداریم که محمد پروردگار و باز در عین حق
بیان فرمود که **الکسب** بدست پی ای محمد که تو دردی خواهی شد **و یمنون** و بدست پی که شکران هم در کاتبه یعنی زود بیزد پس نگاه
این در که دیگران را که از رک امین نیستند عین جاهلست **م** کم پس بدست پی که شکران ما که از ان یمنون و زود دست پی که شکر
تو که از دیگران خود و تحقیق خوب کند در او و حق شکر را باشد برایشان و گفته اند احتیاط مامت که بعضی در مان ؛ بعضی فراموش
کنند در تضایق و بیوی و هر یک بخود بر بندند **فی اهل** پس یک شکران را بر حق کذب از کسی که دروغ گوید و او را برین دقت و زود
تو که شکر نیست و بعد کذب بصدق و دروغ خود بخود راست را که قرائت **جاوه** چون باید بوی و گفته اند وادی الصدق یعنی محمدا
صلی الله علیه و آله و سلم که بوی اید کند کذب نیست ایست یعنی هر چه دروغ شوی **لکاف** من نزل و مقام نکر وید
و البی الصدق و آنکه است یعنی راست و صدق و آنکه راست است بر آنرا اولی که آورده هم الممتون ایشانند بر بندگان آئینده
بر بندگان آئینده جبرئیل است که قرآن پاورد و مصدق محمد علیه الصلو و السلام که تصدیق نموده قبول کرد و گفته اند جای شکر
صلی الله علیه و آله و سلم و مصدق ابو بکر رضی الله عنه از محمد بنقل میکند که مصدق علی است که هم الله وجهه و گفته اند مومنان مصدقند
هم را ایشان را **یا شاکرون** ای که خواهند دعا کنند از حق و راست **عند ربکم** نزد یکس در کاتبه ایشان **ذلک** آنحضرت **آل** الحسنین با
یکو کاران یعنی اصل تصدیق و حق خالی ایشان را با دوش میدهند لکن است تا می کند و بوشد علم از ایشان **آل** الله عز و جل بدترین آنچه
کرده باشد ذکر اسود برای جانفزا یعنی هر گاه که از ما بوشد بفرمان بطریق اولی **و یمنون** و بدست پی که شکران ما که از ان یمنون و زود دست پی که شکر
کا تا یمنون و یمنون که بوشد که عمل میکردند که از ابا ن و گفته اند احسان عالیشان را از زاده دهند و زبانی علمای ایشان بر ستور
فرمایند **الیس** صد کاف ای این ضحای کفایت کننده عیده بنده خود را محمد علیه الصلو و السلام معنی است که کفایت خواهد کرد و دشمنان را زود
و نفر خواهد بود بر سرشان و غالب خواهد ساخت و دنیا و دیر بر همه او بان آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم معایب ایشان را
کا و ان میکنند و ایشان گفتند چنین گوی مباد که خدا یان ترا در رخ راسته و حال تو به تباخی انجا در حق سجده فرمود که **دیو** و کتب و ستراند
تراشکان **الذین** آنکه هستند در دنیا و آخرت **ضل** الله و هر که گاه سازند ضحای تا خود نکند کسی را با بچه جلالت و لایف و لایف
خدا پس نیست آنکه او را من **حاد** هیچ راه نمایند که او راه نماید و من **بید** الله و هر که گاه سازند ضحای تا خود نکند کسی را با بچه جلالت و لایف و لایف
آن راه یافتن من **مصل** هیچ گاه کننده که از راه پیغمبر **الیس** ای این ضحای یعنی هر چه بوشد بفرمان بطریق اولی **و یمنون** و بدست پی که شکران ما که از ان یمنون و زود دست پی که شکر
کند ساخته از کافران و لیل **سالم** و اگر تو بر شما از مشرکان که کن حق **الاسو** و **الارض** که با وید آسمانها و زمینها **یمنون** است
کوید ضحای برانی واضح و دلیل لایح است بر تو و او بجا لقیه حق **کو** از ایت **ما** عون ای چون می بیند از که می خواند من دون آ
بخدای یعنی تا آنکه بر ستید ان را دانی **اس** اگر خواهد ضحای **یمن** **بفر** حق و محنتی **مصل** ای هستند آن تان کاتبه

تو که شکر نیست

در ترازو و تامل در این وجه از خلق است که در انداختن چیزی لفظ مثل در کلام عرب باید می باشد مثل قولی فانی امین
ما استم به یا مثل یعنی ذات است چنانچه گویند شک لا یفعل کذا و درین آیه نشاید مثل را بر حقیقت خود گذاشتن چه مودی شود چنانکه
اثبات مثل و نقلی است ذات را صورت و چونند و کس تو مانند جل المبین آن ندی حقیقت من لا المثل لا یفعل
و المثل و هو السمع و لو شئت سموات و الارض و البصر و ما یراه و اودات مقایله السمو و الارض و کیده و اخر این آسمان و زمین
یعنی مضایع رزق چه قوی آسمانها مطرات و کفیه زمین نبات بسط الرزق کما یکره الله و رزق المثل و یأی برای هر کس از این مضایع
اراد و بقدر و شک مساوی بر هر کس باشد و در حق نیست این بدست کسی که او بکل شیء بعد از ذات فانی استحقاق قبض و بسط عظیم است
سرع بان کرده و موی صاف و کبر خدای لکم برای تمامین الدین از طاعت و عبادت و اصل توحید و موی آنچه فرموده بود با کفر
و فی حق کلمه و الدین و دنیا آنچه که می کردیم الیک بنوعی اصل مشترک اندین که میان خود فرموده و ما و هیاه و آنچه کرده بودیم
ا بر ایم و موسی و عیسی این پیغمبران از اصول دین آن آیتها را با کلمات گفته و بیای و در دین و اگر ایمان باشد تقدیر آن
و احیایند و زمان بر دای احکام خدای و لا تنفر و اید و مشرق شود در آن یعنی اختلاف کنید در آن اصل که توحید و طاعت است
در حق و طاعت اختلاف باشد چنانکه از منته و اوقات و مصالح عبادت که در آن و در خواست علی المشرکین بر سر کارند کاف
تدعوهم الخ و فی آیه ان توحید و نقلی شرک است یعنی الیه خدای میکشد و جمع میکند بیوت خود را که تو یحیی یا بدین
درست و در سنن است سر کما میخیزد بر ای دوستی خود با کبر و سالت از آنکه از او کند و پندی و راه نماید بوفتی و ارشاد الیه
بدین حق من یب سر که از کرد و بدی و روی آورد بسوی او یعنی هر که از غیر او اعراض کند و با و رجوع کند حق سجاده راه راست بدین باشد
فحق ارجاعی از جمله که در روید و آور که آن حضرتند آید که سر گشته راه اینکه و ما تقرق و بر آنکه نشنیده ام که گشته و را
ماده شود و اصحاب یک و زمان یعنی جدا گشته اندین لا کمر من بعد ما جاعل هم العلم پس از آنکه آید به ایشان دانش از اخبار پیغمبر
یا از دین برگشته بودند عبادی که بعد از آنکه از پیغمبران از آیات توحید و انجیل با بعد از علم بانکه نفوذ ضلال محض
بغیث و این بر کشتن از روی ستمکاری و جباری بود که واقعت بینم میان ایشان برای طلب طاعت و ریاست یا سبب حبس
که پیغمبر صلی علیه و سلم داشته و لا لک و نه و اگر که کلمه بودی که پیش گرفته است یعنی وعده من یک از هر دو کار که تو
در مدد دادن ایشان الی اجل مسی زمان نام برده که اگر عمارت با بعد از قیامت لفظی بینم سر این حکم کرده شدی میان ایشان
بعد از بسط و خلاص حق و ان الذین و بدست کسی که آنکه از او کتاب داده شد آنکه بعضی قرآن را من بعد هم از
پس ایشان گذشته و از قرآن زمان حضرت است علیه الصلو و السلام که قرآن بدیشان دادند و ایشان لقی شک من سر آید در
کانه از دین با از قرآن از پیغمبر صلی علیه و سلم و بسط شک در نموده اند که کما است پس برای تفریق که از ایشان واقع
شد و در پس بخوان خلق را با اتفاق بر علیه السلام و تقیم و تقیم باشد بر دعوت کما است هم چنانکه فرموده شد بان در جهان
آوده که در پیغمبر علیه الصلو و السلام گفت اندین و دعوی که داری و جمع کن غرضی از اموال خود و بدست و

نادر و در حد

در ترازو و تامل در این وجه از خلق است که در انداختن چیزی لفظ مثل در کلام عرب باید می باشد مثل قولی فانی امین
ما استم به یا مثل یعنی ذات است چنانچه گویند شک لا یفعل کذا و درین آیه نشاید مثل را بر حقیقت خود گذاشتن چه مودی شود چنانکه
اثبات مثل و نقلی است ذات را صورت و چونند و کس تو مانند جل المبین آن ندی حقیقت من لا المثل لا یفعل
و المثل و هو السمع و لو شئت سموات و الارض و البصر و ما یراه و اودات مقایله السمو و الارض و کیده و اخر این آسمان و زمین
یعنی مضایع رزق چه قوی آسمانها مطرات و کفیه زمین نبات بسط الرزق کما یکره الله و رزق المثل و یأی برای هر کس از این مضایع
اراد و بقدر و شک مساوی بر هر کس باشد و در حق نیست این بدست کسی که او بکل شیء بعد از ذات فانی استحقاق قبض و بسط عظیم است
سرع بان کرده و موی صاف و کبر خدای لکم برای تمامین الدین از طاعت و عبادت و اصل توحید و موی آنچه فرموده بود با کفر
و فی حق کلمه و الدین و دنیا آنچه که می کردیم الیک بنوعی اصل مشترک اندین که میان خود فرموده و ما و هیاه و آنچه کرده بودیم
ا بر ایم و موسی و عیسی این پیغمبران از اصول دین آن آیتها را با کلمات گفته و بیای و در دین و اگر ایمان باشد تقدیر آن
و احیایند و زمان بر دای احکام خدای و لا تنفر و اید و مشرق شود در آن یعنی اختلاف کنید در آن اصل که توحید و طاعت است
در حق و طاعت اختلاف باشد چنانکه از منته و اوقات و مصالح عبادت که در آن و در خواست علی المشرکین بر سر کارند کاف
تدعوهم الخ و فی آیه ان توحید و نقلی شرک است یعنی الیه خدای میکشد و جمع میکند بیوت خود را که تو یحیی یا بدین
درست و در سنن است سر کما میخیزد بر ای دوستی خود با کبر و سالت از آنکه از او کند و پندی و راه نماید بوفتی و ارشاد الیه
بدین حق من یب سر که از کرد و بدی و روی آورد بسوی او یعنی هر که از غیر او اعراض کند و با و رجوع کند حق سجاده راه راست بدین باشد
فحق ارجاعی از جمله که در روید و آور که آن حضرتند آید که سر گشته راه اینکه و ما تقرق و بر آنکه نشنیده ام که گشته و را
ماده شود و اصحاب یک و زمان یعنی جدا گشته اندین لا کمر من بعد ما جاعل هم العلم پس از آنکه آید به ایشان دانش از اخبار پیغمبر
یا از دین برگشته بودند عبادی که بعد از آنکه از پیغمبران از آیات توحید و انجیل با بعد از علم بانکه نفوذ ضلال محض
بغیث و این بر کشتن از روی ستمکاری و جباری بود که واقعت بینم میان ایشان برای طلب طاعت و ریاست یا سبب حبس
که پیغمبر صلی علیه و سلم داشته و لا لک و نه و اگر که کلمه بودی که پیش گرفته است یعنی وعده من یک از هر دو کار که تو
در مدد دادن ایشان الی اجل مسی زمان نام برده که اگر عمارت با بعد از قیامت لفظی بینم سر این حکم کرده شدی میان ایشان
بعد از بسط و خلاص حق و ان الذین و بدست کسی که آنکه از او کتاب داده شد آنکه بعضی قرآن را من بعد هم از
پس ایشان گذشته و از قرآن زمان حضرت است علیه الصلو و السلام که قرآن بدیشان دادند و ایشان لقی شک من سر آید در
کانه از دین با از قرآن از پیغمبر صلی علیه و سلم و بسط شک در نموده اند که کما است پس برای تفریق که از ایشان واقع
شد و در پس بخوان خلق را با اتفاق بر علیه السلام و تقیم و تقیم باشد بر دعوت کما است هم چنانکه فرموده شد بان در جهان
آوده که در پیغمبر علیه الصلو و السلام گفت اندین و دعوی که داری و جمع کن غرضی از اموال خود و بدست و

نادر و در حد

نادر و در حد

و کما و شمع و ماضی میفانم اجمعین حکام جمع شدن حد و میانه روی که دفع کند موی دوستی و خویشاندی عن موی از
دوست خویش خویش جری از عذاب باشد و در ساند کسی را هیچ جز لام یضرون و باشد از دوشان دیگر لاس و حمله مگر کسی
بگویند خدای معنی مومنان که ایشان باری کند هر یک را بشعاف است و الوزیر بدستی که خدای غالب است کسی که عذاب کند با کسی را
باری که **اسم** بر آنست بر هر که رحمت کند او را الله عز و جل بدستی که در خشت قوم یعنی میوه ان طعام الا یم خوردنی کنکاران است
یعنی ابو جیل علیه السلام از قوم خود بخود کند کامل مانند مس دردی که از خسته یعنی بی الطول بخود در شکما جویشدنی کفلی الحسم مثل
چو شدن آب گرم یعنی باره باره کند و دای ایشان و بکیم از دوا خدا ایشان پس فی سحانه نایند را گویند خدا و بکیم این کنکاران از خسته
ناخسته پس کشیدش با نفع تفرالی سوا الیچ میانه دوزخ هم صوا نگاه بند فوق را بر سر او من عذاب الحیم از عذاب است کرم تا
تمام هر بدن او بدین عذاب بخود خدایم بخود از قوم معذبت و بگویند و او را که ذی کخی کثیر این عذاب را انک است الوزیر
بدستی که از عذبت و قاری نزد یک قوم خود کرم نزد کو بر غم خود ابو جیل میکند یعنی از او کرم اصل دهم در بلی از من غریزه
در از دوزخ تعالی فراید که او عذاب کند که دعوی میکردی که غریزی و کیمی ان هذا بدستی که این عذاب است که از آنست که شما
بودید که این باشد غرض شکست او دید اکنون حایه دیدید ان المستحق بدستی که بر پیکر کاران فی مقام این در جایگاه این
که این باشد یعنی که این مقامی که افات غافان باشد فی جنات در بستانا و عیون و جنتها یسبون و میگویند من
و استغفر از جویر و سطر تنافیس و از خالی که متقابل باشد در محاسن یکدیگر و با هم ستایش باشد در تفسیر سودای آورده که این
متقابل و در جانی باشد در دار الجلال که فی سحانه مومنان بر سر یک خوان نشاند و رویا یکدیگر کشند که یک هم چنین برین
حال باشند فی تفسیر تبدیل و در جناب و فرین سازیم متغایر بخود بران مینده وی مین کشاده چشم اختلاف در کاران
دنیا باشد مآوردینا بهشت عیون و یس میگویند بهشت یک فاکه هر یوه که اند و کند امین در حالی که اینند از دوا قطع
آن باشد و من بخشد عیال الموت و آخرت و کماله الا و لی مکرر که بیشتر که دنیا جیشند و چون معبود دزدی که در آن است
که هر زندی که در بی باشد فی سحانه جزا که در بهشت و کشت و دهم و گاه دارد فی سحانه بهشتی از از ایشان و دفع کند
در است الحیم عذاب دفع نفس من یک از دوی فضل که اکی که اوقت از فرید کار تو ذک از صرف عذاب و جبار است که در
بالتوفیق العظیم از استیگاری نزدیک نایست بر جانین است که ما ان که دایم قران کر و فرشت دیم لم یمنع تو علم تیز کردن
و شاید که قوم تو کم کند و بگویند و ایشان منکر شوند فاد تقب بر چشم دار خبری که بر ایشان فرود آید انهم من تقیون بدستی که
ایشان منکرند تا خبر ایشان نازل شوند اما از ان تو نوره آتی خواهد و از ان ایشان دوست ترا نمی نازد مردم خفا را بر بخیلی
انداخته میت تا به از عده حسن المآب منکران عده ذوق الوذات سوده الحاشه که تا نوثون ایة بسم الله
الرحمن الرحیم هم و در فطره منخرین فاساد آتی از جنات و شادستی یکی و حیفه و هم کنایست از یک محمد و در لطایف آورده که
حاکمان است حکیم ملک ابدی مرده قسم میگویند که در این کتاب فرود آمدن قران من الله عز و جل از نزدیکی خدای بر همه عذاب

الحکیم دان و تفسیر مطالب موهبت فی السموات بدستی که در آسمان بخود و شاه نایند و الارض در زمینها از جبال و انهار و حیوانات
ایات لیسین نشانها و دید کار بر قدرت و قدر صانع دخی خل **تکم** در آفرینشها از نظره و در تفریحی بحالی و بهشت و
برکنده سازد در زمین من دایت از جیشندگان با خلاق صود و ایشان ایات علامتهاست برای استدلال بر حضرت حکمت خود
الجلال لقوم یؤمنون و کرمی را که بچکان شوند یعنی استدلال کنند بدان ایها بواسطه استدلال منقش شوند اختلاف
ایس و انهار در اختلاف و در بالوان مقدار و انزل الله و در آنچه فرو فرستاد خدای من الله از آسمان یا از ابر
من رزقی از روزی یعنی ایان که سبب و زیست فایده الارض پس نذر کرد ایند بان مطو من بعد موتنا پس از خشکی و پرورد
آن و تفریق الراج و در کرد ایند با دما با خلاف حیات و تفاوت احوال ایات دلائلها روشن و هویدا بر کمال قوه الهی
لقوم یعقلون و کرمی که عقل کنند **تکم** این دلائلها ایات است قدرت خدایت با این همه ایات قرائت شود عینک میگویند بر
توانا الی برستی در بدستی بنیادی حدیث پس بکدام غنی بعد الله پس از خدای قرائت و دلائل قدرت و شون این
آریه و بعضی باینچ اند یعنی بکدام غنی میگردند اگر بدین غنی نگردند دلیل سختی عذاب کل اقل بر هر دروغ کوی را شمس
کنده بسیار یعنی تقریب حادث که سیم میگویند ایات است خدای علی علیه خوانده میشود بدست بر هر پس امر میگویند
یعنی قامت میکند بر کفر خود **سینک** در حالی که کردن کثرت است ایان بدان کمال سحر کونیا کشیده است از این یعنی
چون گوش کرده و بدان مشفع نشده کویا استماع خود جیشد پس خبرده او را عذاب الیم بعد از این در دوزخ و در دوزخ بنار
بر سبیل حکم است و از علم و چون بشنود من ایاتنا از ایات کتاب است خبری یعنی قبول کرده بدستی که بدو رسد و دانسته
که قران **انهم** با نهد و فرایدند از آن مرده یعنی بدان اخوس کند بصودتی باز نماید که از حق و ثواب درود و باشد اولیک
انهم مستتران لهم و ایشان از عذاب **سین** عذاب خواهد شد من در ایم از این ایشان چشم در دوزخ است و بدان متوجه اند
یا از این ایشان یعنی بعد از درک بدوزخ خواهد بود و لا یعنی عزم و دفع کنند از ایشان اکسوا الیک که بدند از اموال و اولاد
خبری از عذاب خدای تعالی **لا تحذروا** و دفع کند عذاب الیک و اگر فرشتند من الله عز و جل خدای اولیا و دوستان و بعد از ان
لهم و ایشان از عذاب عظیم عذابی نزدیک کنند ان از حد تجاوز است و این قران مدی راه نایند الله الذین کفروا
و انما نکر و یدند بایات ربهم و در کار ایشان که قران با دلائل قدرت و حکم و علم عذاب هم و ایشان از عذاب است
در الله این تخرین عذابی الم رسائده الله خدای الذی می که رام کرده حکم البحر و شمارا بر یا یعنی موار که دایند تا خبر تا تحمل
مانند جویم بر بالای او بایستند و گفته تیر او اینست که نفع میکند بحر الفلک و امیر و کشیتها به روی او و بوزان خدای و انوار
تا طلب میکند خدای از فضل خدای انواع فایده چون تجارت و خواصی و میده مائی **سینک** در تا به که شکر گوید خدای را
برین همه **سینک** و بوزان کرد برای غما یعنی پافزید برای ثمانی السموات الیک در آسمان است از شمس و قمر و نجوم مطو و بی
الارض و الیک در زمین از کوه و دریا و بحر و غر و صفا همه اینهاست از دست نه از غیر او ای ذک بدستی که در سحران

جای او که نیکو است یعنی شایسته آنست که بگوید که بشارت از هر منبع که دند و قربانی با جمل او کند باشند مستحق قتل و
 استیصال لیکن ایشان را درین سال از قتل ایشان باز میداریم و بگوید که در کتب مستند و لوازم و اگر خود ندی مردان کرده و
 آنرا بگویند و زنان ایشان آورده در کتب کمال و علم و نه استاید ایشان را و آن هفتاد و دو تن زن و دودند که گمان ایشان کرد و حتی بشارت
 که اگر خود ندی ایشان در کتب و شایسته باشند با جان ایشان زیرا که ایشان کمال اندان و علوم بهت از رجال یعنی اگر آن بودی که حق حوث
 مستند و نه آن بودی که شایسته را در کتب و اقبال با مال میکردید یعنی هلاک است ساخته فضیلتکم پس میرسد شما منم از جهت هلاک ایشان
 مسخره کرده و بی غمی اند و بی یقین و یمنان یا وانی چون کفار و دینیت معا بجهت علم متعلق بان علوم یعنی میکنند ایشان را بی انگیزه
 هر آینه بادت شما از ایشان که ناه و نیکو پس منع کردیم شمار از قتل اسل که جهت نگاه داشت ایشان از برای انکه خداوند
 که در اندک زمانی رحمت در بخشش خود بنیاد هر که خواهد مرد از رحمت تو حقن زیاد و خیر است و گفته اند اسلام تو را بخواه که
 جدا شدیدی و مومن از کافران در که بودند و بعد از انکه کفر را هر آینه عذاب میکردیم اما از که کافر شدند منم از اهل کتب و عذاب این خدا
 موم بوجه در دنیا بقتل و بی انچه از ان کفر و باور ای محمد که چون که دند و در آورده تا انکه کتب و عذاب خود بگویند و در دنیای خود
 بقتل و نیکو و غیر غیرت و بی انچه از ان کفر و باور ای محمد که چون که دند و در آورده تا انکه کتب و عذاب خود بگویند و در دنیای خود
 هر ایشان در بدو و احد و بدو و ما در ان مارا کشته بادت و فری که بنمازل دنیا بدو چون ایشان عصبیتش آوردند و فرستاد
 پس فرستاد خدای سکنه ارام و وفادار و در اعلی رسول بر فرستاده خود علی المومنین و مومنان تا معاند نکند و صلح
 راضی شدند و معا و دست بودند و سهل بن عمر که با صلح نامه بودند که اسبسم الله الرحمن الرحیم نویسنده و راضی شدند که
 محمد رسول الله صلوات الله علیه که کشته حق تعالی میفرماید که از ارم و ثابت داشت مومنان را که التقوی کلمه تقوی که کلمه شما دست است
 یا بسم الله الرحمن الرحیم که اسل کشته بدیدند و محمد رسول الله که بکتابت آن رضا دادند و کافران و مستند مومنان
 دین را و او تراند جان کلمه از عذاب و اهل کتب و مستند اهل ان و او ای دین و کان الله و دست خدای بکلی عذاب بعد از ان
 از حد پس بعضی از صحابه گفتند که خدای تعالی بر صلی الله علیه سلم راستش و ما طواف کردیم و خلق و تقصیر کای نیار و دریم است اسل که
 صدقه الله علیه است که خدای و محقق ساخت رسول برای رسول و فرستاده خود را و خواسته که دیده بود بالحق برای بار حکمتی درین
 سال آینه از خلق المجد المرام در آید مرا به مسجد حرام ان شاء الله استین اگر خواهد خدای در محلی که این باشد از عادی بخلقین و در سک
 تراشدگان سر را و فرود آمد و چندین کان موی از سر بعضی تراشید و بعضی بختند و لا محاله نرسید از عیسی فعلم پس داند خدای
 نقول انچه اندیشید از حکمت درین خبر و عمو بخل پس ساخت برای شما یعنی مقرر کرد و این در و کفایت ازین یعنی قبل از دخول در مسجد حرام بکرم
 قضا نفا فرمایند و بکفر بکفر خدای است و دل مومنان از اندوه تا خضالی شده بان فرخ شادمان کرد و هو الله و است انچه از عادی که شد
 رسول فرستاده خود را که محراب علی الصلو و السلام الله بر راه نمودن خلق بیان کردن احکام و دین حق و دین است اسلام است بظهور
 تا مالک که از ان دین را علی الدین کلمه بر نه دنیا یعنی اگر دین حق باشد احکام انرا استنوخ سازد و اگر باطل بود بر اندازد و کشته اند و حج

جای او که نیکو است یعنی شایسته آنست که بگوید که بشارت از هر منبع که دند و قربانی با جمل او کند باشند مستحق قتل و
 استیصال لیکن ایشان را درین سال از قتل ایشان باز میداریم و بگوید که در کتب مستند و لوازم و اگر خود ندی مردان کرده و
 آنرا بگویند و زنان ایشان آورده در کتب کمال و علم و نه استاید ایشان را و آن هفتاد و دو تن زن و دودند که گمان ایشان کرد و حتی بشارت
 که اگر خود ندی ایشان در کتب و شایسته باشند با جان ایشان زیرا که ایشان کمال اندان و علوم بهت از رجال یعنی اگر آن بودی که حق حوث
 مستند و نه آن بودی که شایسته را در کتب و اقبال با مال میکردید یعنی هلاک است ساخته فضیلتکم پس میرسد شما منم از جهت هلاک ایشان
 مسخره کرده و بی غمی اند و بی یقین و یمنان یا وانی چون کفار و دینیت معا بجهت علم متعلق بان علوم یعنی میکنند ایشان را بی انگیزه
 هر آینه بادت شما از ایشان که ناه و نیکو پس منع کردیم شمار از قتل اسل که جهت نگاه داشت ایشان از برای انکه خداوند
 که در اندک زمانی رحمت در بخشش خود بنیاد هر که خواهد مرد از رحمت تو حقن زیاد و خیر است و گفته اند اسلام تو را بخواه که
 جدا شدیدی و مومن از کافران در که بودند و بعد از انکه کفر را هر آینه عذاب میکردیم اما از که کافر شدند منم از اهل کتب و عذاب این خدا
 موم بوجه در دنیا بقتل و بی انچه از ان کفر و باور ای محمد که چون که دند و در آورده تا انکه کتب و عذاب خود بگویند و در دنیای خود
 بقتل و نیکو و غیر غیرت و بی انچه از ان کفر و باور ای محمد که چون که دند و در آورده تا انکه کتب و عذاب خود بگویند و در دنیای خود
 هر ایشان در بدو و احد و بدو و ما در ان مارا کشته بادت و فری که بنمازل دنیا بدو چون ایشان عصبیتش آوردند و فرستاد
 پس فرستاد خدای سکنه ارام و وفادار و در اعلی رسول بر فرستاده خود علی المومنین و مومنان تا معاند نکند و صلح
 راضی شدند و معا و دست بودند و سهل بن عمر که با صلح نامه بودند که اسبسم الله الرحمن الرحیم نویسنده و راضی شدند که
 محمد رسول الله صلوات الله علیه که کشته حق تعالی میفرماید که از ارم و ثابت داشت مومنان را که التقوی کلمه تقوی که کلمه شما دست است
 یا بسم الله الرحمن الرحیم که اسل کشته بدیدند و محمد رسول الله که بکتابت آن رضا دادند و کافران و مستند مومنان
 دین را و او تراند جان کلمه از عذاب و اهل کتب و مستند اهل ان و او ای دین و کان الله و دست خدای بکلی عذاب بعد از ان
 از حد پس بعضی از صحابه گفتند که خدای تعالی بر صلی الله علیه سلم راستش و ما طواف کردیم و خلق و تقصیر کای نیار و دریم است اسل که
 صدقه الله علیه است که خدای و محقق ساخت رسول برای رسول و فرستاده خود را و خواسته که دیده بود بالحق برای بار حکمتی درین
 سال آینه از خلق المجد المرام در آید مرا به مسجد حرام ان شاء الله استین اگر خواهد خدای در محلی که این باشد از عادی بخلقین و در سک
 تراشدگان سر را و فرود آمد و چندین کان موی از سر بعضی تراشید و بعضی بختند و لا محاله نرسید از عیسی فعلم پس داند خدای
 نقول انچه اندیشید از حکمت درین خبر و عمو بخل پس ساخت برای شما یعنی مقرر کرد و این در و کفایت ازین یعنی قبل از دخول در مسجد حرام بکرم
 قضا نفا فرمایند و بکفر بکفر خدای است و دل مومنان از اندوه تا خضالی شده بان فرخ شادمان کرد و هو الله و است انچه از عادی که شد
 رسول فرستاده خود را که محراب علی الصلو و السلام الله بر راه نمودن خلق بیان کردن احکام و دین حق و دین است اسلام است بظهور
 تا مالک که از ان دین را علی الدین کلمه بر نه دنیا یعنی اگر دین حق باشد احکام انرا استنوخ سازد و اگر باطل بود بر اندازد و کشته اند و حج

اول دینی نباشد الا که متصور و معلوم است که اهل ایمان شوند و آن بوقت که دل میسر علیا سلام باشد کفایت باشد و بسندیده است خدای سید
کوه بر نبوت و اگر کسی که بداند نبی بعد از خود میسر که با میگویم محمد رسول الله محمد فرستاده خدایت بی و الذین معه و انما یأمر
از مومنان باشد علی التکفیر و حق دل و غلبه اند بر کفار و رجاء پنجم مهربان و شفقتان میان یکدیگر که در عیسای مبنی ایشان را که کفر و کفر آوردند کان
محمد صبیح و دکنده کان یعنی در اکثر اوقات مشغولند بنامزد موضوع آورد که این مناقب راجع به مجاهد است رضی الله عنه اما بی درین لفظ ایما
باختصاص هر یک از خود اوصاف تقبی خاص و الذین معه مع صدیق است رضی الله عنه که بقرب و رفاه در در و عار مخصوص بوده باشد علی
الکفار و صفت فاد و حق رضی الله عنه در ضایع شده و غلبه بود با اهل شرک و فراق و همه علماء اتفاق است که رحما پنجم نبوت ذی النور
رضی الله عنه که در اذن و عباد و انوار نبی مشهور است و معروف و نزد خالق و خلائق بران صفات و سمات موسوم و موصوف و کما و صفا
و تقبی علیات کرم الله وجهه که اکثر اوقات و اغلب اوقات ابواستماع خادمان علیه پیش می رسید یقولون میطلبنا بی زکات خلاص الله
از دینی از خدای یعنی زیادت و ثواب میجوید خدا و فرستاده حضرت ابی بلبله با هم علامتهای ایشان بی وجهم در رویای ایشان
ظاهر بوده اند از الحی و از اثر تجربه کردن در باب آورده که اکثر نماز در چنین مبین ایشان لایح بوده در روی نماز کرده در نظر دل نور شید
نابنده است که من کثر صلوته باللیل پس در محله الهام و در نجات ذکر و است که چون ارواح میرفت بآل صافش از او موزن برایش
خاکم که در بیت در پیش و کواه که حاجت که عاشق است و دیگر خشن و در و به پنی و بدان که هست ذلك این و هنر که کند که در ششم
صفاتی است فی التوراة در کتاب موسی هم یعنی ایشان بدین صفت در تورات مکررند ششم و صفاتی است فی الانجیل یعنی عین
حق در کتاب عیسی هم مسطور است صفاتی است در انجیل که مانند کشتی است که در او لا یرجى شطاه و بیرون آرد شاخه در یعنی تیغ زند
کشتی بیرون آرد و پس قوی که در اندان کشتی را با سطله پس سطر شود قاسمی علی مودیس با پتد بر ساقی خود را اول دانده بوده کلاه
ضعیف شود و با خردن که در دو جلد ازاع بشکست آرد و از عمارت و سطر و راستی و خوبی و در این مثالی است و مثل می حضرت پیغمبر
صلعم و یاران وی که با دلای دعوت اسلام ضعیف بود و هر چند بر آمد و گرفت و راست است و در سبب عیالان شد حق بجانب این تشبیه
فرمود لیستنا فانتقم کبرهم الکفار بیاران پیغمبر کافران را نام فتنی فرمود که این دشمنان اصحاب است پس هر که بر ایشان خشم گیرد ایشان را
دشمن دارد و داخل کفار خواهد بود نفوذ باشد عباد الذین یؤمنون و عده که خدای انما که کرده اند علو الصالحات و کرده اند که در امان
نموده منته از ایشان یعنی ایشان را و عده فرموده است مغفرة اوزش کنان و از عظیم و فردی بزرگ در تفسیر عیال است که
داد از عمل صالح ایجاد و وسیع مجاهد است لقول الله عظیم اجمعین سورة الحرات مدینه نامه عشر ایه بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا
و کمالیکان آوردید و کردید و لا یغفلوا و پیش هر قول خود را بی یکدم و در پیش از دخول خدا و رسول او یعنی غنی گوید یا تقیل کنید در اوردنی
پیش از وی یا در معنی و یا یکی است پیش گیرید و پیغمبر که بان و انما است و انما است و هر سید از خدای در تقدیم بر وی قول و فعل از الله
سمیع بدست از خدای عنوان و قول شما علیم و انما است انما یا ایها الذین آمنوا که کرده که در یکسان لا یغفلوا و لا یغفلوا و انما است
خود را و نفوذ الهی بالا آورد پیغمبر را که عظیم مرام در پیغمبر یعنی چون غنی گوید و از خود را بلند تر از آواز او بر مدارید و لا یغفلوا و

اشکارا میسازد که با لفظ اول و آخری و بعضی ادا و بلند میکند که حکم میجو اشکارا کردن و خواندن برخی از آنها بعضی را به بعضی دیگر از آن
 ختم تر سازید و اعانت لوازم ادب کرده باشد و اورا بنام و کینیت مخفی نماید چنانکه یکدیگر را نمیخوانند و این را سده و یا سواد و یا حیات حکما
 کینان بجهت اعلاکم تا باطل نشود علمای شما بسبب این جرات و اتم لا شعرون و شما ندانید که علمای شما جفا شده بر کتاب بزرگان گفته اند
 من ترک الادب روع عن الباب نهضت و رساله طاعت المیسرین است ادبی ضایع است نگاهدار و به طریق فنی و نیاز است که گفته اند
 طریق تمام او ادب است آورده اند که کتابت این قیاس رضی الله عنه در وی بلند است و از بود و پوسته با حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله سلم
 بلند سخن گفتی چون این اثر از بلند گاه بنشیند و ذکر به و زاری مشغول شد خبر با کمال شوق سید ما و اطلعت و گفت حالت و گفت
 رسول الله در کوشش من کرایست و من در مجلس شما با او بلند سخن میگویم ترسیم که عمل من جفا شده باشد حضرت صلوات فرمود که راضی نیستی با من
 زندگانی میکنی خبر بدی خبر بدی شنید شوی و تو از اهل شتی نباشی گفت خشنودند و بدین بشارت هر که او را بخورد و بخارند ادم آید که
 ان الذین یفشیون بدی سخن که انکاف میسازد و از مای خود را در مای رسول الله ترید که رسول خدای و ادب و از مای سخن میگویند ان الذین
 اتقوا الله انما تدرکهم انما تدرکهم انما تدرکهم و الهای ایشان از اللہ برای قبول تقوی در کشف الاسرار آورده که باینکه در دست حق
 سجاده دلای ایشان را و از مودن یعنی با اگر در دست بختی که در را در کوزه خلاص بند تا غنما بسوزد و طلا خالص بماند گویند که این را در دست
 دست در دست انما تدرکهم بگذاردی دست در دست که بستم میسازدیم و این کرده باینکه در دست است مغفرت از حق کنایان واجب و در دست عظیم
 بزرگ است که آن آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم سر به و یکی از اجناس عربی است الخروان سر به ایری چند بیدیه آورده و قوی
 از بی بیم چون اقرع بن حابس و عطار بن حابس و برقان بن بدر و غیر ایشان از بی اسیرانی خود بیدیه اندر نزدیکی نمرد و بود و حضرت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله وسلم اشراف فرموده بودند ایشان بدی که یکباره از جرات ظاهر میزدند و نمیزدند که احدی بیدیه تمام اسیران بستان
 او را حضرت بیدیه پیران آمد و یکی از ایشان حکم ساخت و انکس حکم کرد که نصفی اسیران را که دو نصفی را از آن حضرت
 هم جان کرد آید که ان الذین یباعدونک بدرستی که انکاف میسازد و از مای خود را در مای رسول الله ترید که رسول خدای و ادب و از مای سخن میگویند ان الذین
 ذہبن ایشان را و از مودن یعنی با اگر در دست بختی که در را در کوزه خلاص بند تا غنما بسوزد و طلا خالص بماند گویند که این را در دست
 ایشان لکان همراه بودی خبر بدی خبر بدی شنید شوی و تو از اهل شتی نباشی گفت خشنودند و بدین بشارت هر که او را بخورد و بخارند ادم آید که
 همراه است بر اصل ادب که تعظیم سید اولی الالباب است که در ادب عار و عیبت و عورت طایفه است سرایه ادب کین است آورده که این مقام
 انما که در دست و اسود آیدش بدست آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم در سال پنجم از هجرت عید بن عقبه را به بی المصطلق
 فرستاد و صدقات ایشان را فریاد و میان ایشان را فریاد و میان ایشان و ولید در جاهلیت خلی واقع بود و چون جرات و ولید شنیدند
 از سر عداوت و به نه گشت طبع محبتی مجدداً افتاد و دم بسیار از وی تعظیم و اجلال با ستیبا پروان آمدند و بدین است که بمقام او
 می آیند قرار نموده نزد پیغمبر صلوات آمد و بعضی ساینده که بی المصطلق فرستاده ضد قتل من کردند و از دادن زکوة ابا نموده اند و حضرت خالد
 ولید را با جمعی بر سر ایشان فرستاد و فرمود که احیای تمام در کار ایشان بجای آید و تعقیل نمای خالد برفت و کسی را باین ایشان روان کرده

تجسس احوال نماید و اگر کسی دیگر را بکنه میگوید و جماعت میکردند و شعار اسلام از ایشان ظاهر است باز آمد و با خالد گفت و خالد
حضرت رسانید و ابی بکر ایضا ای که ده موشان آن جاد که اگر پادشاه فاسق دروغ گو می بودن دفتر از فرمان خدای
نیا بخرد که بعضی خری آورد و موش که موجب خشم ظاهر باشد قتیلا پس نفس کشید و میگوید آن رویدان قتیلا آن رسانید موشی را
بگروسی ظاهر نادانی یعنی کان برید که فخرند و با ایشان حرب کشید و حال آنکه ایشان مسلمان باشند قتیلا پس کسی که دید علی با فخر
برای که ده باشد و این پیشانی یعنی موش فاسق کشید در ماضی امور را و وقتی که امارت صدق آن خبر بر شما ظاهر کرد و دعا علی را
فیکم رسول الله و بداند که میان شما و خداوند عظیم او اقصای کشید که سخن دروغ و پیوسته بجهت او عرض کنید و
و بطبعکم اگر فرمان برد شما را یعنی اگر قول شما بشنود و پیغامبر برای شما کار کند فی کثیر من الامر در بسیاری از کارها با نعم
مرا در پنج افتد و هلاک شود و کلمات و لیکن خدای حبیب دوست داند است **الحکم الامان** همی شما که دیدن و نشنیدن و در استیلا
فی کثیر من الامر ایضا کرده که داند است **الحکم الکفر** بسوی شما پوشیدن حق و الفسق و هر دو رفتن از راه راست و العیاض و
نمازی کردن و او یک است آنکه که تحقیق آنها که در دم **الواحدون** ایشانند راه فحشان بطریق صلاح و ان ترابین ایمان و تکریم کفر
فصل براه فضیلت **من الله** از خدای یعنی بعضی که خدای خواست و نفعی است از حضرت او **الله عظیم** و خدای داناست
و کذب غیران **عظیم حکم کند** و حکم کارات در امور بندگان و از حکمتها و او است که تحقیق آنها را میفرماید از خبرها و امارت انواع
فتنایزاید **عظیم** هرگز بخوان شد آنکه **و ان را است که هست قتیلا** آنکه کو : خاصش کن و کار جاده نداری از سخن :
شوخ کن و شد شوختر کو : آورده اند که میان عبدالله و ام رضاء و ابن ابی بنحو حضرت سال علی علیه السلام عباد از رفتن بدان
انجامید که از هر دو جماعتی بد آنکه و هم از هم مسامحت گردید و ضرب بخورد حق بجانب آیه فرستاد که **و ان طایفان** و اگر دو گروه **المؤمنین**
از گروه بندگان استخوانا که از آنکه با یکدیگر فاحش پس صلح کنید چنان میان ایشان بهیچ وجه دعوت کنید ایشان را که حکم خدا و رسول
خان رفت پس اگر ستم کنند و از روی جویاچه ای یکی از آن دو طایفه علی الاخری بران دیگری و از صلح عدل نماید و فرمان خدای
راضی نشود و قتال **اللی فی** پس فاکند بان که و که نمی کشد حتی تعقیب تا باز گردند الی الله **الحکم خدای** و برگردن دان فاکند
پس اگر باز گردند آن طایفه باقیه براه حق و ترک ستم نموده احکام شرع را رعایت شود **فاصلی** اینها پس اصلاح کنید میان ایشان
بالعدل بر آتی یعنی میل کنید یک طایفه و از راه حق بخوار ننمایند و افسوس داد کنید در میان آن اس بدی که خدای **محب المستظیفین**
دوست دارد عدل کند کار که در قول و فعل عایت قانون عدالت میکنند و در هر دو دین بر عدلست **نظم** عدل چون شکوایت افزاید
عدل مشایخ این که ادای : عدل کن را کند و لایزال : در سبزی زند عادل **انما المؤمنون اخوة** بر این نیست که موشان برادر است
با یکدیگر برادرین همه مشایخ است **فاصلی** اینها پس اصلاح بر این **الحکم** میان برادران شما هرگاه که شفا فی مصلحت
واقع شود و تخصیص خون برادر که از حق جمع بکسان ایشان مخالفت افتد و کس اندام او اندام او و فرنج باشد و
دو برادر بود و آنرا **و هر سید از خدای** در مخالفت **فرمان حکم** چون شاید که در حق که شوی آورده اند که جمعی از بنی تمیم

استبراست که در درویشان مجاهدان عالم و جناب بلال و سلمان و صهیب رضی الله عنہم است که با ابا الدین استوار ای گشت
کرده اند و این سخن باید که انوس کنند و استخوانی نماید قوم کرد و می از شمعانی یکنوا شاید که باشد فوس کردگان جز اینست بهتر و قوی
کنندگان و بعضی از ازاوج طامرات رضامند ضحیا بقصر قامت باصفیه و ضحیا سودیه عیب کرد و رضی الله عنہم فرمود که در این دنیا
کردن استبر کنند من است، از زبان ویکو عسی ان یکن شاید که باشد اما خیر امنست بهتر از استبر کنندگان و ثابت بن قیس عقیلی
یکی از صحابه گفت از آن تیر نهی آمده لا تمزله عیب میکند انفسکم نفسهای خود را چه موشان بماند، نفس احد ندب بر هر که دیگر با عیب کند
خود را عیب کند باشد عیب هر کس که کنی هم تو میکرد و باز، و ابو بکر انصاری عباد بن ابی حذر در این معنی گفت یا نصرانی او در جواب
فرمود یا یهودی خدای تعالی فرمود لا تباذروا بالانفاس فخر ایند یکدیگر باقیه انما خوش جای خود یا نرسا که مسلمان شده باشد ایشان را
یودیه یا نصرانی طبقه نماید یا مومنی را فاسق و منافق خوانند پس السلام المصنوع دنیا کی کسی را که یاد کنند نفسی یعنی جود و ترسان
بعد از ایمان بعد از دخول در ایمان من این پنج هر که تو بکنند از حسیات نه کرده فادیک بران کرده هم الف المون ایشانند شکار
بر نفس خود که خود را در معرض خطا الی و غایت با دشمنی اندازد یا ابا الدین استوار اجتنوب ای کرده و رویه گان بر مغیره و بگذارد
بکثیر امن النمل بسیاری از کائنات بعضی از کائنات بدستی که بعضی از کائنات انهم بزه است و کینه بران متفرع میشود و باید دانست که گان بر چهار
قسم است اول مأمور به و ان حسن ظنی است بخدا و مومنان و در خبر آمده است که ان حسن الظن من الایمان دوم حرام دان کاند بد کردار مومنان که موجب
انهم استیوم مند و بالیه و ان بوی باشد در او قبله و بنا نهادن بر غلبه ظن در امور اجتهاد و بکار مباح و ان ظن است در امور دینی و مهمات
معینی درین صورت بد گمانی موجب سلامت و انتظام هم است و از قبیل حرم نموده اند که قبیل سب بر نفس باشد بد گمان باش و زنده خلق
در ایمان باش و آورده اند که دو کسی از اکابر صحابه رضی الله عنہم بعضی اسفار مسلمان را رضع نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرستاده اولی با طاعتی طلبیدند
و حضرت با سلامه و خواله فرمود سلامه گفت نه من پیغمبر خود را دینی نیست و سلمان باز آمده صورت حال باز گفت ایشان در غیبت وی گفتند
قدمی دارد که اگر بجا میسرود و دینش خشک شود بعد از آن در تجسس افتادند که ای سلامه راست گفته که طعام نداشت یا با با بخل و زنده دیگر و ذکر
نزد حضرت سالت صلی الله علیه و سلم فرمود که گوشت خوردنی نیکو گوشت آدمی میگویم و این آیه نازل لا تجسوا و تجسس کنید جایگزین در کار آ
بد گمان شدید و تجسس کردید لا یثبت علیکم باید که غیبت کنید بعضی از شما بعضی بعضی دیگر را در باره مسلمانان کردید و غیبت است که غایب کسی
من کو بیکه اگر در مواجده با او کوبند از آگاه بود پس قیامی میفرماید برای زشتی غیبت برین وجه ایک ایاد است بعد از ادعای یکی از شما
ان یا کل انرا که بخوردیم احیه گوشت برادر خود را پس در حالتی که مرده باشند برادر یک نفس شما از آن شرفا دید که ستمه پس کرد و او
انما و تو بپس هم چنان که گوشت مرده را کارد میدید باید که غیبتی که ده باشد علم انکس که با غیبت فریاد است و او گوشت مرده را عدا
ساخته است و انکس که بغیر خلق برداشته است از آنکه عیبی شایسته است و انواله و بر سید از عقوبت خدای بسبب غیبت
کردن ان الله عز وجل سبخی که خدای بدینده قیامت ان جمیع گناهت بشوند از غیبت کردن از هر چه راست را که از اینجه از غیبت

سوره بایشان نمود او را بخوانند و اگر از موت و خسر خبر داد قول او را بگویند و چون تشبیه کردند او را با او صواب و صیغه که در پیشانی
و این سوره را با برین سخن نامیده اند که گفتند استقام یعنی تکی است یعنی وصیته نموده اند بگویم **هم** بکتاب ایشان که می انداختند
تا قرآن برادر و از حد پرور و فکشان و دنگان و طغیان ایشان را برین قول میدادند و قولی پس روی بگردان عینم از کفایت
تا وقتی که مامور شود بمقتل **فانت** یعنی تو بگویم طاعت که ده شده نزد خدای بسبب راضی از ایشان در معالمت آورده که چون
این آیه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و صحابه رضی الله عنهم غمناک شدند مگر وحی منقطع نشد و نازل شد و نازل شد
تا دیگر سید باز آید و ذکر و بنده و تذکیر و مواظبه و مکرار **فان الذکر کاتبی** برستی که بنده و او **نفی المومنین** سود دهد
مومنان را بجهاد و از آن جهت که در این سوره مومنان باز مداریم جانی بر نیکو فرومایه باش که با غلظ و افوال بسیار داشتند
پشمار و در فصول آورده که کلام بگوید که برده خیری شتم و خداوند ما را سودمند بود اول خدای خود را یاد و دوم دهد تا شکر کردی
نماید دوم **خست** و ملاک گرفته اند از آن شکای و زنده سیوم عفو بکنان بر شمر و از آن باز ایستند و توبه کنند چهارم مکار و ساد
شیطانی بآن فریاد از آن خست نماید و خفا و خوال جلی اعتباری دنیا برایشان روشن کرد و اندک نازل در و نهند ششم و کرا
ذکر بگویند که از حق را داده شوند و حق قیامت و احوال از آن بگوید تا کار از او باز بماند ششم در کات و دوزخ و انواع عذاب
از آن بپایان کند از آن برسد ششم در جانیست و اقسام نعمتهای انوار بر شمار و بماند از آن که دند و دم بآن خوف و جابر
نماید یعنی از کبر و غفلت الهی سخن نماید تا از وی بترسند و وقتی از رحمت و مغفرت و مهر الهی او تقریر کنند تا وی امیدوار شوند
پس هر موعظه که شتم برین سخنان است **سیر مغفرت مومنان و باخلف الجن و الانس و یافزیدیم بریان و ادیمان را از ایمان الا**
یعبودن که تا به برسد از ایمان ایشان را مجموع ما را بشمارد عایش اینک بعضی فرمایند و برخی در عبادت شکر میگردند و قاتی این
آیه و حقایق این اشارت خود را بگویند و تفسیر است **ما یریدونهم** از آن بندگان من رزق هیچ دهی از آن بطلون نفوهم
که طعام دهند و آن الله و از آن برستی که خدای دست روی دهنده بندگان و ذوالقوة المبین خداوند توانا است و در قدرت
خود در ترجمه دشمن معنی قوی و متین آورده که قدرت قاهره اش دلیل قوت بالقوه گفته و شد قوتش جوت شانه قدرت شده
و در کار سازی نه تنها پیش از خودی و نه در روزی دهنده توانای قدرتش و قهروری نظم رساند و رزق را و جی که شاید باز کار
نمودی که باید بر روی تو ایازا نوازند **برویم** که کار کار سازد **فان الذکر کاتبی** برستی که در آن از اسکتیم کردند و خود
یعنی این که تو با بهره از عذابش **ذوب** احمی بهم مانند یاران ایشان از کفایت گفته یعنی بدیشان خواهد رسید آنچه بدانها رسیده
و مستحقین پس باید که شاکسته و مطلق آن قول **لذکر کفر و ابی و ای ذانکار** که فرشته نازل بودیم **الذین یوعده الله عذابا و یؤتی**
ما نه از آن بود که وعده داده شده اند تا آن قیامت سوره الطور یکده و بی شمع و اربعون آیه **بسم الله الرحمن الرحیم**
و الطور سوخته بود پسینا یعنی جبین هر که موسی علیه السلام که بران کلام حق بجای و تعالی استماع کرد و گویند و او مطلق بگوید که
او را در غرض اند و با مع منافق **و کتب** مستطوره سوخته گشته شد و فی منقوشه و معینه که گناه کشاد که در وقت خدای

ادب و محاسبه

و در بدین کتاب است با آنکه در لوح محفوظ نوشته شده برین تقدیر بر منقوشه و مجاز بوده که لوح از دواست با حرا و الواح موسی
علی نبیا و آل علیه الصلوٰه و السلام که در وقت کتابت بران هر دو قلمی شنیده یا کتب توفیق که در آن نفس عبد علم صلی الله علیه و سلم
مستطوره بوده یا کتابت حفظ یا کتابی که حق سبحانه برای ملائکه نوشته که علم ماکان در آن میخوانند **اللیث المصور** و یکی خانه آبادان یعنی کعبه
معمودی آن زیارت حاجان و خدمت مجاز است با صریح که مقابل خانه کعبه واقع شده در آسمان هفتم و عمارت او کثرت طواف است
و از **السق المرفوع** سوخته بسف بلند بر داشته یعنی آسمان که مجموع انوار حکمت و فن اسرار لطیف با عرش عظیم و **البحر المسور**
سوخته بر روی برآمده یعنی بحر حقیق یا بحر الهیوان که زیر عرش است و از آن دریا جمل صباح بر قیود خواهند بارانند بعد از نخل اولی یا در کمان
بنی نخل یا نخل از آن بر نخل یا بحر سوخته جهنم است و نزد او با کتب حقین طو رفتی که کلام قبل بران باقی سجاد و تعالی ساجد میکند و کتاب
مستطوره یا کتابت که در حق منقوشه قبلتیم در حق نوشته شده که کتب کلیم الایمان و رحمت معمور و عارفان که بر کتب
بجای یا دانی یافته و سقف مرفوع روح رفیع القدر است که سقف خانه دولت و بر مستطوره مسور دلیست که باقی حقیقت باشد و آ
قسم حقیقت آن **عذاب** درستی که عذاب برود و در کاد و قواقیع هر ایند و نیست و فرقه آمدنی **اللیث** عذاب را این دفعه هیچ دفع کننده
که بکمان حال واقع خواهد بود و **یوم نور السعیر** روزی که بگوید آسمان را که دیدنی یعنی در اضطراب اندک بشکافد **سیر المجلد** و روان
کرد که کوهها یعنی برودند و هوا چون جبار شیراز رفتی **فیل** پس سختی عذاب است در آن روز که کتب بندگان را بود که سختی خدا
رسول را بدو رخ داشته اند **الذین هم** اما کتابتشان فی **خوف** شروع کرداد با قول باطله که استنراق بران و کذب بی و الحار جنت
یلعون بازی میکنند یعنی از عذاب میمانند از روی غفلت و تخلف و میگویند **یوم یوم** از روزی که افکن کار از این معنی می
بجفت و قهرالی نارجهتم بسوی اتش دوزخ دعا کشیدی آورده اند که دستها بکار برده اند و پشیمانی ایشان را به
ایشان جفا اند و دوزخ افکنند و گویند **ان الله اتی این اتش** است که در دنیا کتبم بنا بودید که بآن کذبون کذب است که در دوزخ
میداشیدند و در پی چاه را سحر میداشتند **اضحی** هذا ای سحر است این که می بیند اتم یا شما **انهم** فی سینه یا جانی در دنیا
میکنند ما را چشم بندی کرده اند **اصلوها** در آید در دوزخ **فا صبروا** پس صبر کنید بر عذاب آن **اولا** صبر و ای شما صبر کنید و جو
نماید سو آه **کیساف** عیسیم بر شما صبر و عدم صبر یعنی قوت برین و محال که نرسد اند بدد اید احوال فریاد کنید **فان الذکر کاتبی** که
با دشت داده میشود **یا کتب** **تقون** با کثرتی که عمل میکردید در دنیا **ان المومنین** بدستی که برین کاران از کفر و شرک **جنت** در بستانند
و بر بستانند و یغیم و در مقبلا اندر مقبلا کمین شادمان و لذت فکشان **یا ایتیم** با آنکه عاقل کرده است از ایمان افرید کار ایشان
از که استقامت جاودانی و دینیم **و ایتیم** از ایمان افرید کار ایشان **عذاب** **الحیم** از عذاب دوزخ و قوز بهشتی
ایشان را میگوید **کلوا** بخورید و طعامها بهشت و اثر و ایشا شید از شرابها و خوردنی و ایشا شید فی دنیا که او زده بی و تقصیر
و این بادش اوقات و شارب **یا کتب** بسبب آنچه بودید که دنیا **تقون** میگردید ایمان را از خود فرموده که هر چند وعده بگردانده است
اما اصل فضل است و اگر بیدار است که در کار جود خواهد بود **ختم** خداوند حق را و بازو که با فضل تو کردیم ترا و

افضل خویش فضل کن و ایار: بعد از خود کن با فضل نما کار میکنی بکند زنده یعنی متقیان در بهشت بکند زده باشد علی سر مصفوفه بر تختی بود
 جوی پسند در جامع جنگ در اینم ایشانرا بگویند عین زبان سفید روی و کشاد چشم و الدین اسواد و ناکه و دیدن بگذای و در سوال اجتم
 وانی در آمدند در یتیم فرزندان ایشان بایان یعنی بایان از ذریه در روز میناق الحقا بهم در رسانیدیم بر ایشان در یتیم فرزندان ایشان را
 دخول بهشت با در اصول در جایشان یعنی اگر در جایشان باشد در ذریه برسانند ان بلند کرد اینم با چشم بدران بدان و دشمن کرد و
 و آیتان و ملک کنیم بدر از اسبب عینی الحاق من علم از تو ابرک دار ایشان من شی و هیچ خبر عینی فرزندان از پدر و برادران من علی
 بخوا ایشان رسد بک بعضی و کم خود او را در دفع در ذریه از انی در ششم شیخ الانامی منی روزی از استاد خود احمد بن علی عری
 در هاشم نقل میکند که ایاان و عمل در بهشت و در جات راعت و عده بهشت و در جات وی و بر ایاان و عمل نیست و عده ایمان و عمل در بهشت
 لم یزل نیست میت در فضل خداوند دل خویش دام: تا فضل نباشد نشود کار تمام کل اول سر روی مکن عاقل بالغ باکب با کبر
 باشد در بین در دوست و زیارت یعنی او پسند است که دارد خود و از ان را می ندارد و بعمل دیگری مواخذه نیست و زن مکلف همین
 حکم دارد و در نام نیکوئی از اقسام متقیان یعنی زیاده بر آنچه دادیم ایشانرا امید مییم بر نوع که خواهند از میو و لیم و میوه و گوشت
 از آنچه آرد و بر نه عود یا بیکویر داد و پسند کند فیما در بهشت یعنی بهم دهند از مستاند کاشا کاشا عسل از غیر بهشت و اصل
 آنکه اینجا که غرض است بی شی با هم نظر و بعضی میگوید بنوشته خمری که لافو فیما هیچ نفعی پیوده نباشد در ان یعنی در انا و شر
 ان لغو گویند و میگویند و میگویند و بنزد که در بعضی فعلی از ایشان صادر نشود که موجب اغم باشد و یطوف و طواف کنند عظیم بر گرد ایشان
 برای خدمت ان که فادمانی که ایشانرا بر سر شکل بران افزیده شده که هم که یاک ایشان در صفات و لطاف اول و لکن و و اوید
 پوشیده در حد فکرت بر ایشان نشسته و با تصرف مرزا کس بر ایشان نور زیده و در معالم نقل کرده کسی یا رسول الله خادم خشن و محترم
 بگونه خواهد بود حضرت سال مسلم فرمود که فضل بر خادم همچون فضل ماه بدر بر سایر کو ابر و در جهان آورده که ذکر اولاد مشرکان علان
 اصل بهشتند و انات ایشانرا در عین اولاد و موهان با بدران خود همان بهیات باشند که در دنیا بوده اند و این نقل غیر مست
 بن و دوی از اند بعضی از ایشان بهشتیان و اقبال میکنند علی بعضی دیگر تیب لون و میرسد از احوال و اعمال ایشان
 قال اما کن گویند ایشان بدرستی که باویم قبل پیش ازین فی اهلنا در میان اصل خود متفقین ترند که ان از عذاب خدا ای تعالی
 و از سوی خدا باشد انما از عاقبت کار و خاف حال من الله پس منته خدای علینا برابر و عیص و دنیا و نگاه چشم را
 عذاب السوء از عذاب انشی که همچون عود در شام نفوذ کنند و گویند عود نام جهنم است ان بدرستی که نام بود من قبل عفتیش ازین در
 دنیا که میرستیم ضایع را بخواهیم او را و قایه از و نفع نیلیدیم پس دی حاجت که را از انبرد پس که سوال و است بیکویر میدگان
 از درم مران بر ایشان آورده اند که جماعتی متقیان بر عقبات که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نزد قاضی عربت کسان و جنون
 و شمر و منسوب ساخته اند و حضرت و میگویند میشد و آینه آید که فکر پس نبوده ای محمد قربان اصل که با و ثابت باشد بران و سبحان
 مشرکان ملول شوند پس عینی تو نمیدانم برورد که خود بگرداده و چه نموده که کسان که خبر میدهند از فیض نزول و علی و

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

تفتون بیدروشنی

[illegible][illegible]

[illegible]

سید محمد باقر

کتابخانه عمومی

هر چون نبود دل بر خلا نمادند و دانستند که خاوند بر دست ایشان افتد خاوند را هر ایشان خوش می آید از ده و جو بیاد سپه گمانی نرانی
 از سخن خود برگشته میخوانند که با خود دارند پیش قصد تشریف کرده و خود را بر او بستند و اظهار جلالت نمودند و فایز دزد و سرودگان
 از باز آمدن بدید که گشتند بعضی بولایت شام رفتند و جمعی تحریفاً بنزد این فرزند پادشاه ایلا جبار ای خداوند دید ما یعنی چند احوال ایشان را و از آن
 عزت بردارید و لایق **کتاب** است که از آن که خدای نوشته در لوح و حکم کرده **عظیم الحقا** برایشان پرورد از خان و خان لغزیم مرا تیره فدایک داشت
 فی الاشیاء بنی سزای بکشتن و برده گرفتن **ایم فی الاشیاء** در ایشان سزاست در آن سرای عذاب الهی عذابش در دفع و دگر این عذابا که در
 ایشان سزاست **ایم سبب است** که ایشان خواه و در **سوره** دشمنی کردند با خدای و رسول او معنی آنست که فرمان و در بدند من بشافعی است و هم که دشمنی از
 خدای را فانی است پس بدستی که خدای شد **بیم الحقا** سخت عقوبت را و او را امثال او را و ده که می فروم حکم شد تا خویشان ایشان را قتل کند غیر از خود
 و عده است سلام و ابو لیل و بنی رضی است عتقاد بن هم با مود گشتند ابو لیل و انواع تراز نفرین می کنند که میدانم که خدای این مجلس را **سبب است**
 از ده پس **ایم تشریف است** که ایشان یکدادم حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد **نظم** **ایم** دید من این از خدایان این که توبه بکند استید و را
 نایه علی اصول استاده بر اصل خود فایان از پس با و خداوند نیستند وی بر آنکه شمار داد و بدیوئی **الفاقی** و برای آنکه خود را کرد اندیود و آنکه
 پرورد و شک اندازد ایزه ایمان آورده اند که بنی الفکر جلالت عجا و ده و بجا خود و سیصد و چهل نفر از اندام احوال و عقاید ایشان مجموع
 میشد یعنی حصه پیغمبر صلی علیه و السلام و آنحضرت از اسلحه هر خبر بر کسی که خواست داد و عیارات بعضی مردم بخشد و اکثر و دیان نظایر آن که نفس
 ساخته و امام شافعی رضی الله عنه برین گفته حق سبحانه و تعالی درین باب فرموده **ایم** و آنکه باز کرد از خدای **علی** سوره و بر فرستاده خود ستم از مال
 و ملک ایشان یعنی غنیمت بوی از دانی داشت **ایم** اینم پس نشایند علیه بر تحصیل آن من خیل چو آبش لاکا به نه شتری پاده بدیو صحر
 بر آید و زیاده چکی واقع زند که شمار کلفتی معیده باشد و شمار بیکان از این حصار دفع کردید **ایم** و لیکن خدای بفرست خود
سبب است سبب میسازد و سبب است که او اند پیغمبر خود را علی بن ابی طالب بر مرکب تو اهدا **ایم** علی بن ابی طالب **ایم** خدای بر پیغمبر از غایت جلال
 و مخلوق و دشمنان توانا **ایم** سبب است هر چون قتال و جدال ایشان را غلبه مید بر و گاه بسبب نبیان چون انعام شمس و هم در دلی ایشان **ایم** **ایم**
 آنکه میکرد خدای **علی** سوره بر پیغمبر خود من **ایم** از احوال **ایم** آنکه از من دینا که بیک گفته نشود و نه پس در پیغمبر او را و لایق از وی
 و خداوند فرموده را بنیست پیغمبر صلی علیه و سلم **ایم** و درین میدان حاجت را و آنکه **ایم** و همیشا تر از **ایم** **ایم** و آنکه درین از آن مال باشد **ایم**
 بر آنکه بی خاصیت پیغمبر و نه علم حق آن مقلی بوی داشته **ایم** در زمان حیوة بقیه ستم **ایم** عیال از آن میفرموده اند باقی بر وجهی که حق بوده
 قیمت میفرموده بود از دانیان بعضی علما حل بر طایم **ایم** که در پیش منم کرد و دشمنی که را و حق سبحانه و تعالی است عبارت **ایم** و **ایم**
 ساجد هر کند و جمعی گویند تا قهای عظیم است از پنج سم قیمت کنند در سم رسول صلی علیه و سلم اختلاف کرده اند بعضی گویند صرف
 امام است و نه بعضی میسازد مسلمانان صرف **ایم** که در و ببول بعضی ده سه تن و در سلاح میزدان بجای و بدیده در در معال آورده که اصل حاجت
 چون فیضی که خدای پشیمان سم خود ستمی و باقی را با توام که آشنندی و تو امکان قوم در قیمت این بر دیشان خیف که دنی چون
 و دوا اصل ایان در غایم بنی الفکر همین خیال بسته گفته اند یا رسول الله شما کسی در نفس منم را و در بدیده و بیکه اریه خا باقی را قیمت کنیم حق

درست

[illegible]

عقاید و مقاصد ایشان مختلف افتاده ذکر آن صفهای بد که ایشان عادت بهم بپایست که ایشان قوم لایعقلان گردیده اند که تعقل میکنند
و درمی یابند آنچه بر اصلاح ایشان در این پس مثل ایشان بود کشتن الذین هم چون ایشان که بودند من قبلیم بیش از ایشان و
زمانه اند که از ایشان بد و بال هر مع بدی عاقبت کار خود یعنی ضرر معصیت را و اذیت قبیح اند ایشان جلای کردند از مدینه با اسلحه بد
و عرصه سوار گشتند و اهل را با وجود خواری دنیا عذاب الیم عذابی دردناک و مثل منافقان در خیر و بد و در ضرر و کشتن
کشتن الشیطان مانند مثل شیطان از قتل چون کشتن انسان اگر و کار کرد خود ثابت باشد که من یار و دهنوا در تمام و معین تمام
فلا کفر بس چون بران اثبات در زید و نهالی شرک در زمین دل استحکام یافت کشتن شیطان از برائی منک من نیز ارم از قتل
ان الله یدرسی که من غیرم از خدای رب العالمین بروده عالمیان و اذن شیطان ابلیس و از ایشان ابو جمل بد ایک ابو جمل بد ایک کشت
جمل بد متوجه بود از قبیل کمانه تو هم داشت ابلیس بصورت مراده که ریس کمانه بود بر آید کشتن ای ابو الحکم من کس یار تمام
و چون بد رسید ابلیس بد یک ملایک بد اصل اسلام نازل میشوند بگریختن من از شما نیز ارم و در سوره انفال این قصه مذکور
شده و بعضی براندا بعضی بر ابلیس و ایشان بر ضیضا و سبب هفتاد سال خدا را عبادت که دیدوان در کار او عاجز شدند بعضی
هم اغوا و اضلال او و بر خود گرفته پاد بصورت آدمی در صومعه بر عبادت و عبادت خول شد و از ابد از شدت مجاهدت او متوجه
و بد او کشتن بعضی غریب رفتن کرد که چند جنت شفا عرضی و عاقبت اسیر بوی او خور و پیش بر آمده تخیی و آنچه که ده باز و
صورت طبعی ظاهر گشته اصل او را کشتن علاج او بد عارض ضیضا میسر نیکیس با بر صومعه بر ضیضا آورد و در مجاهدت و در مدید و شیطان
دست از او گرفت و شفا یافت الحقیقه بعضی مردمان را مبتل و محمد می ساخت و بر ضیضا ارشاد می نمود و بکلمات او میگفتند و از ابد با
دوست گردناباه فاش داد از خوف فتنه او را بکشتن و بعضی بر او انش و ابرار ان مطلع گردانید و از ابد گرفته بر او گردانید و بعضی
مردمان او را در ظاهر که در کشتن و سجده کن و بعضی از هزاری نمود و ان معادست عبادان همه عبادت او بطاعت و شقاوت ای که در قمار
گشتن غافل متوجه که در مردان در دشت در شکلاخ با دیه اینها بریده اند فلان بافتن ابلیس من عاقبت کار شیطان و انسان انما فی
انرا انک ایشان مرد و در انش و در خند فالین فیما جاب و بد بندگان دران و کتب و خود در انش و ان الطالین با انش طالین و کاروان ایما الله
انما ای که کمر ویده اند انما غیر سید از خدا خشنودای و بد و باز کردید و از دست انچه بر یک پیش فرستاده است بعد برای خود او خفا
تا که تقدیم قیامت تا که تقدیم طاعت و غیر آن کرده و شکر که از این نمائند و در زیانی ان کوشد و اگر معاصی و سیئه است پستاده و توبه
نموده و ایشان شود و انما بعد ویر نه از سطون آتی کتب ان متقوی برای نگین است اول در او اجابت بقرینه افزان معل و ثانی در
تمام بدیگی که میفرمیدان بعد چه بدی که خدای و انست عقود انجو می کند که شمشیر را بر آورده که انی شاد است با عمل تقوی دوم
انرا انی تقوی تمام است و انی بر غیر کردن انشاء محاسن دوم تقوی و ان اقبال بود از سر چه با دوقی است اصل تقوی
است و این معاد است ترک مجموع ماسوی است لا کفر و سبب شیدای مومنان کالذی سوا الله ما اند انک یک استند از خدا بر چون بود و شاد
و اصل ترک طلبیم تقدیم پس در انچه که داند خدای ایشان بر ایشان بر این نزد تقدیر چنین کرده و گفته اند در توفیق ایشان

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

و جی که هیچ باقی نماند از این حال غافل از آنکه این آیه را در هر دو تفسیر و دیگر تفسیرین در امکان بصلح یکدیگر بگفتند و از آن
 بگویند این آیه را در علی و کلمه سوری در دادن گنجی است که گشته ابدان گنج حادقی اگر حسینه شما برنگان میوه و آن باغ شکر بود و بر
 لب و بسیار گشته و ی باغ نماند و غلط است بر فتنه جانب باغ و دستهای فوق و ایشان سخن نرم و آهسته میکنند از کسی که نشود و
 مضمون سخن از خداوند عالم است که نیاید علیکم بر ثانی یعنی در باغ شما کسی درویشی نبیره یگیرد و از حدت کم نشود و خدا و یا خدا بر فتنه با
 باغ علی بود بر فتنه مساکین از این توانایان بر اعتقاد خود بر چندن در برین میوه فلما را و اما این هنگام که دیدند باغ را و آنجا که
 گشته بود و آنرا گفتند یا کبریا انما لقاؤن بدستی که کم کرد آید ایم راه باغ و ی و در پی میوه بود و این باغ از میوه تنی است بعضی
 از ایشان را که کردند و دانستند شبانه در دیوار که باغ ایشان گشته بود سخن ما را کم کرده ایم ملک عیون بی بهره گایم از محصول
 میوه آن باغ که بدست فرادست گشته اند او مسلم گفت فاضله ایشان از دوی عقل بود که ترس با صاحب ترسای الم اقل کم و این گنج شهاد
 فی جود الاستیون و او را نیکنه خدا بر این دکی و نیکنه ایشان را خدا و انکه گشته سبحان ربنا باکت خدای ما از انکه فرستادن این را
 بر اتم کرده باشد انکس بدستی که بودیم ظالمین شکران بر خود و بر شکر فاضل بعضی پس و آورده بعضی ایشان علی بعضی بر بعضی دیگر تباد
 و من یکدیگر خدایان و یکدیگر خدایان اندیشیدی و آن عذر می آورد که تو هم راضی بودی الفقه که با خود اعتقاد خود و از دوی نیاز خا و ایا و یا
 ای دای بر آنکس ظالمین بدستی که هستیم از حد برنگان که گنجی که گشته اند و در دنیا را خودم ساختیم عیون ربنا شاید برود و کار باعی از
 کرم اید و امید و این بیرون انکه کم کردیم و در ارض شما برتر از آن باغ انانی ربنا بدستی که سوری برود و کار خود را عیون و اقل گشته گایم
 بعد از تو و بلا عرضی حق سبحانه و تعالی بر ایشان بچند و باغی بر از انکه گویان نام برایشان از انانی فرموده و بساط علی آورد که خدا را کسی که ان باغ
 و آن باغ خوشه انکه دیدیم بر بار دوی سیاه بر برای استاده صفهان گفته هر که بلا مبتلا کرد و مال و مال عذر گفت خود و اما نام نماند و آن
 با صفهان او نمانده طاه افراط خود که بر فتنه گشته اند بهتر و خوشتر از انکه از نمانده باشد و در هند خاچی بوستان حیوان نام بوش
 باغ و روان برود و مقدس مرو ازین خبر میداد انکه که میفرماید جسم او لم شک و هر که بخت من گفت که این زیانم کرد صد غم شد صاحب
 انبی آن عظم دادش و نامم کرد که کم هم چنین العذاب خدا بر کن خدای دنیا و العذاب الآخرة و هر آنکه خدایان
 شکی که بر بدست این برای این عذاب نوال یابد و ان ابد الابد باقی ماند و کافرا عقوبت و اگر باشند و دان که باشد از مویا عذاب
 بر غیره که تحقیق بدستی که در بر غیره که از نماند هم نزد او بیکار ایشان یعنی در ارض خود و او قدس جبار السعیم بوستان
 باغ که ان گشته این دست و دست که مسلمانان میگویند موجود نیست و اگر فرض هم باشد ما را بیشتر خواهد داد خاچی در دنیا از مسلمانان
 خوشحال تریم در بعضی تر همان سوال خود نموده و حق تعالی رد و قیافه را میفرماید انجمل السالین کالمحرمین ایما و ایا هم کرد اندیشه مسلمانان
 نماند شکر که حاصل بدستی که کم کردیم چگونه حکم میکنند بنسب یا تفضل اصل شکر اصل توحید این التفات و حق
 و استعدادت کم ایما و ایا هم خدایان و خدایان شده از حاکم شده و ان که با حق تعالی و اید و برگزیده و آورده بر ایم کم
 ان ایما و ایا هم خدایان و ایا هم خدایان که خداوندیم و ان سید نهایت تکبیر و تابش و ان ایما و ایا هم خدایان و ایا هم خدایان

ان لکم تحقیق اکثر شایسته در آن عهد با حکمت و انصاف میگردید برای خود از هر دو امت آن سرای ستم بیرون میفرستادند و بکدام یک از این دو امت از ایشان با حق میبایست که در آخرت از عهد بیرون آید ام لم شرکاء و یا ایشان را ابدانند و این قول میسرند و ایشان را زبان که شرک بسیار
فیما تو ابتر کیم پس که باید بشیرگان خود یعنی ایشان را پادشاه خود آن کاواها و ذین اگر هستند در آن کویان در آن کشت النعم به
خواهد رسید و هم کشف باید روزی که برده برداشته شود من سانی از کارهای برهمنان و اوی بر صوب می خفت یا بر منکره و دود
شود ساق عرش یا کجی کند حق سبحانه و تعالی و دعوی و خواسته شوند و دان ای السجده سجده کردن و خدا را در برابر او می خشتی و منی و غیر
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که سبحانه و تعالی در از روزی عظیم نماید و خلق در سجده افتند در عالم از ابو سعید خدری و محمد ادریس
گفته که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که کشف کند برود و کارها از ساق خود سجده کند و او را هر مومنی و مومنه و باقی باشد تا آنکه
دنیا سجده بسجده و کرده باشند چون رایان خواهند که سجده کنند ایشان را بیکار که کرده و ننوازند و در جرات که شنبه کافه و مسافری و در
و نیکگاه یک نفر شود و سیحون پس توانند سجده کردن غاشقه البصر هم فرود می بود چشمهای ایشان یعنی خداوندان ابصار و در پیش
افکنده و شرمند باشند و مومنین فرمود که ایشان را زلزله خوری و گنوسازی و در کافران بدبستگی بودند و دنیا که مومنان ای بسجده خوانند
میشدند سجده کردن و خدا را هم سالون و ایشان تذرت بودند قادر بر آن چون فرصت می کردند درین روز جز حیرت و اندام بر سر
ستم به و فرصت از دست گیرید است که کوی سعادت زمینان بر می که فرصت غریزات اگر فرستاد بسی دست حیرت بدندان که
خود می پس بیکار و از من کذب و از آنکه کذب میکند بنده الحدیث باین حدیث که فرستاد یا کجاست بعث و حشر درین ایام نیکو حیرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم و تندید کنان هستند جمده باشد که بکیرم ایشان را در جبر جبر یعنی خدا ایشان را نزدیک است انهم با
باین حدیث میگویند از آنجا که ایشان را انداخته معنی هر یک که خطا میکند ایشان را عطا دیدیم و ایشان تفضل پیدا کردند و اصل هم و مصلحت هم بسیار
در دنیا غرض شوند نگاه بگیریم از کسی یقین بر دست کسی که عفو به من حکم است بهر جز و از هیچ دفع نشود و دفع نمی خست کسی را طاقت آن
نباشد ام پس لکم ایامی ایشان را او فردی بر دعوت و ارشاد نعم موم مستحق پس ایشان از آن و آن زکی یعنی از غلامان آن اوج
کران یاد و در آن سر و ای از تو میگردانند ام عدم ایوب ایشان را نزدیک است محفوظ که مقیبات در آن هم میگویند پس ایشان می نویسند آن
که حکم بر روی مومنین و کافر کنند و ناصر پس شکیا باش حکم دیگر و حکم از دیگر کار خود را بر تبلیغ و دخیل از آنکاره و مکن و مباحث و سکند
شاید ده که حاجت ماند حاجت یعنی یونس علیه السلام که بر اید اقوم بی فرمان از ایشان ایشان بر رفت تا شکم ماهی بخورست
از نادبی یا دکن چون بگذازد بر دکان خود از شکم خود گفت لا اله الا انت سبحانک انک انت الظالمین و مومنون و دلو بر
داند و نولان تر که اگر آنست که در یافت او را نفع به معنی از برود و کار او بقبول توبه نسیز با نوا می آید افکنده شدی و صحرای
غالی از کیم و مومنون و او طاعت کرده شدی حاجتیه به پس بگریه او را برود و کار او و جعل من الصالحین پس که در آید از او شود کان
یعنی از او بخبر آن کشته این آیه و حتی که فرود آمده از حضرت صلعم میخواست که شرف راع عابد کند حق تعالی فرمود که صبر کن و آن دعا را
دارد که دعا بصبر کن و خود نظم کارها از صبر کرد و دلپسند خودم کن آن صبر باشد بهر مومنه چون در اخلاصی بگو و اب جرج

انکم بفریق

[illegible]

۱۵۱۱ پنا گوند

[illegible][illegible]

[illegible]

و با در کضعیف تر است و گفته اند بعد از آسمان این آیه گفته اند این موعود کی خواهد بود آیه آمد که فلان باری بجا خواهد عده کرده اند ما در این کتب
وقت محض غایت اتم اقیب یا نزدیک است با تو و ن ای که عده داده شده اند ما بجز این راه ایستاده کردیم است خدای او در زمانی دو عالم
الغیب آورد این عده بودید با فلان بجز این اشک را سازد و مطلع گرداند علی غیب بر غیبی که محض است او احدی با ایالاتی را ترضی که از او
سندیده من رسول که از فرستاده خود که او را بر بعضی از آن مطلع دید ما موعود بود و او از این رسول محمد رسول الله صلی الله علیه و آله است
فان به یک کلمه پس بدستی که در می آرد خدای در میسازد من بین بدی از پیش روی آن رسول پسندیده و من خلفه و از عقب وی رسد انگاه با آن از ملائکه که در میان
میدارد بعلوم باید انداخته اند با فلان گفتند سانه جبرئیل ملائکه که بوقت تولد وحی می باشد سالات بهم فرستاد می برد و در گذار خود باقی تغییر و تبدیلی
احاطه و فر گرفته است علم خدای با علمیم با یک نزدیک است ملائکه است و احصی و شمرده است کل شیء همه را عدد از روی عدد تا انکه نظر و
باران او بکهای پیابان و امثال آن مراد کلام علم و احاطه آن بجمیع معلومات یعنی هیچ معلومی مطلقا از دایره علم او خارج نیست
بهر چه استی است در جهان نیست از علم تاملش نبیان سوره الزل میگوید و سی عشر و آیه بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله سلم در میدان نبوت ظاهر گردید و بچلی خود را بوشیدی و از خود یک منقول که آن شل در شبی است بود چارده ذرع یعنی
بالای او بود و نبی رسول صلی الله علیه و سلم بوشیدی و بوی ناز او کردی حق سبحانه و تعالی با وی خطا کرد که یا ایها الزمل ای کلیم در خود عجده
و گفته اند از دل معنی حمل است یعنی بردارنده با بوقت تم الین بر غیر یعنی بخار الا قلیلا مگر اندکی از شب بقیام بیل در ابتدا اسلام
فرض بود میان معادیر ثلثه غیر بود نه چنانچه حق سبحانه و تعالی فرمود که شب نماز بر غیر مگر اندکی که آن نصفه نیم شب است او انقض منه یا کم از نیم شب
قلیلا اندکی با شب باز آید و ازین کمتر باشد و در باز آید کن علیه برین شب بثلثان رسد و این غایت باشد و دل القرآن و تاجانی و
شمره بگوئی فرانما روشن کن و در این بود که در تیرا روشن کردی چنانچه ایشان توانا کرد و از وقتی علی رضی الله عنه نقل کرد که در تیرا
خط و قوت و داده و ذات خلقی بدرستی که درود باشد که او می کشیم و منکر کردیم علم که بر تو قولا ثقیلا یعنی کران یعنی کلامی مثل
کمال نشانه کران باشد حال انکار آن بود از جهت امر دینی و در عدد و عید و جلال و احوام و حدود احکام یا ثقیل بود سماع بر کافران و
ثقیل ان بر منافقان یا کران باشد و این در میزان و گفته ثقیل باشد بر تو ثقی ان و ان باشد و وحی بود که ان سر و مثل و رای صدای
شنیدی بجز صوتی با اعتماد بر غایت و در گرفتن و در کلمات از ان بطریق معناه خارج میشود و از پخته آن حال ثقل تمام بسید امام علیه
السلام و السلام میرسد چنانچه از عایشه رضی الله عنها منقول است که در روزی که بغایت سراسر بودی میبیدیم که وحی بر وی آید و از جنس ماکش
قطراتی بچکید و در نزول وحی بر آنحضرت بدین نوع که مذکور شد اگر بر شری سوار میبودی دست و پای شتر خم گشتی و اگر کنیه بران یکی از یاران
داشتی خوش گشتن آن بودی و درین محل روی کلش افروختی صریح بیان ملک بطرف چمن بر افروزد و در بجز الحاق او زده که زبان
از نشی خود متصل است کافال الله تعالی که با فضیلت آیه و بیست و جمیع کشته لیسویه صورت اجمال و در وجه مصدق و مطابق است
که مصدق ما بین بدی پس ثقل اشارت بجمیع وی میان صورتین اجمالی و تقصید جامع احوالی است و از طرف و اکل اعظم خواهد گشت
چنین باری در خارج جامع باشد علم چمن با بقدر است که اگر کسی نیکوین کاوت است که کسی تواند زدن اینجا نفس و قوت

و آنچه پیش رو نیستند لا شکم برای نفیس خود منیر بخنده خداوند ازینک بایده آن را نزدیک فرماید و برادر او بفرستاد و بفرستاد
و او بزرگ تر از روی و ذی یعنی ثواب از انبیا و ابدا بی داده و جعفر از ان بیشتر است و استغفر الله و طلب از غرضش کند از خدای در معال خا
عفو بر رستی که خدای او زکارت بزرگ از اصرام هر بان برایشان بپوشد و الله در تکیه است و ثنوت این بسم الله الرحمن الرحیم جابر بن
عبده رضی الله عنه نقل میکند از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم که در زمان فتره وحی برای میرفتم نگاه از آسمان آوازی شنیدم چشم بالا کردم
دیدم همان ملک که در غار و این آمده بود بر کسی نشست میان او و آسمان از صوت بیست غلغله میگل و خونی بر من طاری شد بخند
گشتم و گفتم و ابو شایده جابرا بر من پوشانند و من را اندیشنه آن حال بودم که حضرت ذوالجلال عم فواله وحی فرستاد که آیا ایضا المیث
ای جابره و پوشیده گفتند و او در بنو سبت یعنی لباس رسالت در بر افکند قسم بر خیز از خوابگاه خویش یا قیام غای باد و او اسم
جوت فاند بر من بچم خلق را از عذاب خدای اگر غیور و ابر بختند و در یک فکر و برورد کا خود را بتعظیم یا کن و شایک فطر و جابره
خود را پاک سازد از لواط که تا کن جابره را بخدا و خدا بد غربت و علامتی بود بر ترک عادالتان و و قضی علی فرمود که کو تا کن جابره را
خانه التقی و اتقی و گفتند که کن نفس خود را از اینک نشاید و در ثنات از شیخ ابو الحسن علی الشافعی المصنف نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم جواب دیدم و در گفت ای علی طریقی که کن للدنس خطی میزدی که کل نفس یعنی پاکیزه کردن جانهای خود را از جوک تا بهر مندر که
نماید خدای در هر نفسی گفتند رسول الله شایب من کدام است فرمود که حق تعالی بر جاهد خلق نبی شایند است خلوت محبت و خلوت
و خلوت ایمان و خلوت اسلام هر که خدای او را دوست دارد بر وی اسان شود هر چیزی و هر که خدای او را پاکانکی بداند بوی شریکین دارد
جمع خبر را و خبر که ایمان آورد خدای اینک که در از هر چیزی و هر که با سلامت متصف شود بخدای عاصی نشود و اگر عاصی شود اعدا کردند
تو را فتنه بشنخ رحله که بد که ایجاد است و منی قول خدای را و دنیا که فطر تو پوشید لطیف یزدانی خلعتی از صفات روحانی است
دارش از تو نشم و شتو دور است تا پاکیزگی شوی شهو و در و فاجر و از اینک بان کار کن یعنی بر بین تقوی که هستی باش فلان
و عطا ده نیست که از بیشتر بستانی یا منته بر خدای بعل خود تا انما بسیاری شادی بوم و دامن سازد و او رسالت تامل است
بسیار و دکنی در یک فاجر و از برای رضای برورد دکان خود صبر کن یا در حق تو را در فضا یا بر خود صابر باش فاذا توفی انما خود
بس چون دمیده شود در هر صوب یعنی توفی تا نیمه فکد که بومید بس و بعد از آن روزی بوم غیرتانه روزی دشو او است علی
کافین و ناگر ویدکان غیر لیسیر نه اسان برایشان اگر ببول و هیبت و شدت از و مقام بود با حق سبحانه و تعالی مکرم
عیم خودان دشوار از تو نمائند بر در و با کافران مانند و در حساب ایشان نهادن قشته کند و روی ایشان سیاه کرده و احمای
اعمال بستان دهنده آورده اند که ولید بن حفره لعنه الله از حضرت جابره صلی الله علیه و سلم فواج سوره حم حم من شنیده میان
قوم را آمده گفت که کجای که از محمد خالا شنیدم که کلام جن و انس نیست و او را حلاوتی و عددی نیست که معنی را نباشد و بر وی
طراوت و تا که تک مع حدیث را بود و اعلا شان از این بنال اقبال شرف شاد و عاده کلبه اسفل این خوره طبعه بودی فضایل و کم علیه
است حکم نام بد و ت و این کلام غالب کند و مغلوب گردد از بطنی نیست که باید قریش بعد از استماع این سخن کان بردند که ولید را

اور در پس او جمل او را با انواع سخنان در محبت جا هدایت آورد تا فرزان را سحر گفت: و آن سخن بجزرت بسیار صریح است علیه السلام پس بعد
 گفت حق سبحانه و تعالی آینه فرستاد که در آن **دست نخل** یکبار واد که آفریده ام او را در جبهه تنه او ببرد و انقاد و اهوان و حق را
 او را و حید القوم گفتند یعنی یگانه ایشان **و جعل له الامم** دادیم او را امالی کشیده یعنی بسیار او رده اند که زود نقد او خرد خرد او بیاورد
 و میان کل که وظایف شد و کوفتند بسیار داشت و بسیار بنده و عسید و امانه او در شمار می آید **عین شهود** دادیم او را بپایان حاضر
 و که بعضی برای این کتاب وجه معاش می حاج نمودی و پیوسته در محافل حاضر شدند ی آورده اند که او را ده بسود بود و از آنکه خالد و
 هشام و اماره رضی الله عنهم ایمان آوردند **و جعل له العتید** و بخت دم برای او بساط چاه و ریاست گزینی را در بجا نه قریش لقب یافت
 ختم کار داد و او را ساختنی تمام **ثم بطع بس طع میدارد آن** از پدر آنکه باده گنم عطیات خود را باده دی کل گنم چنین ختم خود را بر سر یافزود
 سازند **ان کان بدرستی که او هست** تا بنیامر اینها کلام ما را **عید** شکو و پیغمبرند در آن و بخیریت دهنده او را در آن غلبه بسیار است که چون
 نزول این آیه مال و جانش روی نقصان ننهاد و فرزندان از او بیک شدند و بعضی بپردند و او محتاج بر دند و او حلاک کشیده **سار جند** سودا و
 باشد که او را در سام بصود و آن کوی **ارزانی** شس که به خدا و سال بالای آن رسد و فی الحال که بزرده آن نوسد باز بریزد و در پستان
 آورده که کلین گنم او را بصود بر صود و آن بجزه **ارسی** و در و فک که مرکز بر بالادان رزق پس او را در زخم و آهین کشیده از چپ
 میکشند و از عین که زمارا نشی میزنند بر آنجا و در این عید عظیم که بر لید خواست **فک** بر بدستی که او فکر کرد که طعنه بر قربان
 و قدر و اندازه با خود در است که که جوید قبل ازین سمت که یافت که او توین قرآن کرده قریش او را ملامت کردند گفتند شما محمد را مجنون
 میگویند و عین میدانم که عقل کامل است و دیوار بد و در شست خیالی نمی بندید که او گاهن است و امانت کلمات از او ظاهر نمی شود
 گاهی میبرد که کذ است و مرکز کذب مسم بوده می زند **ایک** به شاعر است **و است** بخی او بشعر نمی تواند گفتند تو فکر کن که او را چه
 توان گفت و سخن او بگو نیست توان داد و لید با خود فکر کرد و خیال است **ففضل** پس لعنتی که به با **کف** قدر چگونه نقد بر کرد **قتل**
 پس معلوم با **کف** قدر چگونه اندازد که در شست **نذر** پس بوی نظر کرد در او قرآن کنی دیگر **ثم عین** پس روی ترشی کرده **بسر** و بیشانی دریم
 کشید بطری که امت یا بخندید **ثم** او بر پس روی بگردانید از حق میخامرو **است** و در آن گشی کرد از متابعت او نقل پس کوش **ان** چند
 نیز این محمد که میگوید **لا حرج** تر که جادوسی که تعلیم کرده شود از حمران **بنا** این **الاول** البشر که سخن آدمی یعنی هر بسیار **سامیه** زود
 باشد که در اکلیم و لید **است** در که بخیم از دوزخ که نامش ستر است **و است** **سفر** و هر فرزند او را که که جیت ستر **سفر** یعنی آفتنی که باقی نگذارد
 کوش و است و عروق و اعضا و عظام بر هیچ دوزخی بگردد را بسوزاند و با زنی بی از و تعالی و سازد و او را و او را **است** و در **نظر**
 دیگر با ده نشود و **است** آتشی پیا که **البشر** **و است** کافران را **عین** بران آتش **سفر** **عشره** نوزده ملک با نوزده صفت بود **است**
 مومنان در پستان از برای اعاد انشاء است که ده و کرت دوم **ابام** مینی را فرود رفت **ان** آیه قصه بقول **است** که نازل شود و
 بود مسلم داشتند که این سخن مطابق قول توریست و در هر شخص این عدد مومنان و مکان از جمله آن که **سفر** اکثر احادیث و **عشر**
 اقل **سفر** اس این عدد جامع و میان اکثر فیل و اقل کثیر و باقی جوه در هر امر **القصیر** که **است** در اخبار آمده بعد از نزول

این آیه اوج کل گفت این معشر قریب باینه نوزده پیش نیستند باده من از شما کی اذان واقع تواند کرد ابو الاشدین کلمه الحی گفت من
معه ده کفایت کنم ده را پیش و هنوز ایستم شاده باقی را کفایت کند و روایست که گفت من پیش از شما بهر طایفه بروم
و ده را بدست راست و نه را بدست چپ دفع کنم و بگردیم بسلامت و بهشت آیم آید و جعلنا و کرد اینده ایم **الحاجب النار**
خازان دوزخ را **الاملاک** که در ششگان که قوی ترین خلقت در عالم آورده اند که ریس خزانه دوزخ ملک است و با او چیده
تن اندیشهای ایشان چون برق درخشیده و اینها ایشان چون حصارهای بلند است که بانه انش از دین ایشان بیرون می آید
و میان دوزخ و سافیه بسیار است یکی از ایشان یک دفعه هزار در هر گوشه از دوزخ که خواهد پهن کند و ذکر طایفه از برای
دفع عین مگدماست یعنی میگویند که من مراد را کفایت کنم و میداند که ایشان آدمی نه اند بلکه ششگان و تمام ادیان طایفه ویدار
ندارند با بقا و مدت و مدد و جعلنا و ساختیم **عندهم** شاده ایشان که نوزده است **الاشد** که آنکه کسب خشنه باشد
الذین کفروا و آنرا که کافر شدند یعنی استناده و استبعاد نمایند که نوزده تن چگونه بیشتر ثقلین را عذاب خواهند
داد **لیس فی الذین** تا چنان شوند که آنکه او تو الکتاب داده شد که با برادر و از این که معصوم و نیست و **ویراد الذین امنوا**
بقرآن این که و نیزه اند اما اگر دیدنی بدین سخن یا صدیق است که کتاب **الذین اوتوا الکتاب** و نکند نیاند اما که عطا کرده شده
بودست **المؤمنین** و کردیدگان از اصل اسلام در آن عدد و لیقول **الذین فی قلوبهم مرض** و بگویند در دلهای ایشان ده
بجاری شک و غاف و **الکافرون** و بگویند اگر ویدگان با اعداد مثلا چه چیز و بسته و خدای بدین عدد که
غریب است از دینی مثل که بخل است هم چنین در ضلالت فری میگرد خدای من است و بپندی من باشد و هر که خواهد راه میباید
هر که خواهد آورده اند که اوج کل گفت ای معشر قریب حال را دوزخ را آورده یا در مرد کاوش پیش نداد و حق سبحانه و تعالی فرمود
و ایعلم جنود ربک **الایه** و میداند که هر که باور و دکان تو از ملائکه که محمد معاون پیغمبر اویند که هر که عالم است بهر معلوما
و مایه و ذکر بشرد نیست سفر با عدد و نه با این سوره که سبزی برای مردمان کلام چنین است که کسی که کمال و سفر تواند کرد
و اقله و موکد ماه که معرفت اوقات و احوال بوی باز بسته است و دلیل و بگردش از او بر چون پاید از عقب و در
طایفه او سفر و سو کند بصبح چون روشن کرد اند عالم را آنها بدو پستی که در که ستور **الکبر** یکی از درگاه بزرگ
دفع است زیرا که او اینده او را چیزی که بدان هم کنند و در باب آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود
که هر که بر خیزم که کشته و بشرد و دیار را تا بوند گرفت از گناه و بر میزند من شد بدست از بشر یعنی تو ندیری
جول دوزخ تا بر است و کسی که خواهد شکم از شما ان یتقم انکشی رود و در خیر طاعت است و با باز است از
نرسد و معصیت یعنی عمل او بدست دهنده است کل نفس هر نفسی پاکست بلکه کرده است که او خود را رسیده و کرد و هر نفسی
در دوزخ که قنات و محوس بدان **الحاجب** که در میان ایشان در تن نیستند گناه خود را انش بگناه ایشان اوردیده شده است
و گفته اند این چنین انحال و نمائند یا ملائکه که حیوانات در دوزخ نمائند در دوزخ که در دوزخ کرده است

بپرسید بن الحارث بن ابی مرثد و میگویند بپسندم که او در شمارانی سفر در دوزخ خالوا ایشان گویند
در جواب **الحکم بن الصبیل** بودیم از باز کردان و لم تک و بودیم از مال که کوه **نظم المسکین** طعام میدیم خدمت را
و کنایه بودیم که ما شروع کردیم در شان محمد صلی الله علیه و سلم بعبیت او مشغول شدیم **مع الحارثین** با شروع کنندگان در آن
و کنایه کذب و بودیم که کذب میکردیم بوم الدین بروز خوا بودند استیتم حتی ایضا **الیقین** نادمی که از باور که مقتدا
آن و همان حال بودیم **ما تفرع** پس بود که ایشان را شفاعت **الشفعین** شفاعت بر شفعان بر تقدیر که ایشان شفاعت
کنند و آن خود محال است پس بر حسب آنکه بپرسید **عن الشذکرة** از قرآن و موعظه آن **موضعین** در حالتی که او حق
کنند گانه **کلم** هر مشغول که کونایه ایشان جزان و حشی اند فرست من شتوه که کونایه باشد از شریک الصبیح یا از دین
دام با از مردم بر اندازد که اشاد فی المشوی **مشوی** از کجا این قوم و پیغام از کجا از جاد این جا کجا باشد رجا
خیمها که گفته اند **ظن** صد خیال بر آورده اند که از جزایه از دین آبادست و از اندکوش منکر از نیست
از کجای منقول است که مشرکان گفتند یا محمد یا سیده است که هر انبی اسرافیل اهل کمانی کردی در صحنه یافتی و کفایت
ان در وی نوشته برای مثل از **کتاب** یا گفتند تو ایمان پیدا و دیم با نام هر یک از کمانیاری از ایمان که در وی کتب است
باشد که این نامه است از خدای تعالی بفلان کس که بنا برست کند محمد را آید که ایشان که زیاده از استماع کلام ما
نیکو و بدین بل برید کل او **بکلم** میخیزد هر دوی از ایشان از وی **کلم** داده شود و جامع سر کشاده و بر هر
نوشته که ای فلان بروی کن محمد را **کلم** ندهد ایشان را صحیفه و اگر ده و اگر بدید هم نگیرد پس اعراض ایشان نه برای
امتناع اینده صحیفه است بل **فی قوله** الاخرة بلکه ایشان بیشتر صد از عذاب اخرة کلام حقا که نیست انک ایشان در با حقان میگویند
که حراست با قول بشر است بدو پستی که قرآن تذکره بندید و یاد کردی من تا پس هر که خواهد که بزرگد و باید که و باد کنند
او را **الان** تا **ما** که هر که خدای خواهد که یاد کند **سواصل التقوی** او سر او را آنکه از و بر سنده **اصل المغفرة** و سر او را
نرسدگان **سورة القيمة** **اربعون** آیه **بسم الله الرحمن الرحيم** **لا اقسیم** لا انا فی حد فحل قسم برای پاکست پس معنی است
که سرانید سو کند میخیزم بوم **القيمة** بر دوزخ و لا اقسیم و البته قسم یاد میکنم **النفس اللوامة** نفس ملامت کننده و او نفس
تشییه که نفس مقهور همیشه **لا اقسیم** است بر نفس داده را **اجواب** قسم آنکه شما ایگنخوا اینده شد آوردم اند که عدی بن ربیع از حضرت
صلی الله علیه و سلم از احوال قیامت پرسیده و بعد از اجاب که آنحضرت فرمود که اگر آنروز را معاینه بینم باور کنیم یا استخوانها
متفرقه با هم جمع شوند آید که **ایک** **الان** ایامی ندارد آدمی یعنی عدی آن سخن که جمع کنیم یا استخوانها بر آورده
و او نفس او است **عظام** قبال است بی ادی جمع کنیم پس باید که اندام را قارین توانا **عظام** استوی برای نگه داشت کنیم بانه سر و پا
او را یعنی سلامان او را با وجود صفو و لطافت آن جمع کنیم با سخن آنها و در کج رسد بل نیزه ایشان بلکه بخوابد عدی با جینی او میخیزد

[illegible]

بس بکدام

[illegible]

فیہدراختیاری

[illegible]

وفلاح کراں

[illegible]

بر دل بخشایش ما میگون

تقدیرش انک واقع شود بوم تذکره انسان روی که یاد آرد انسان ماسی انجوسی کرده باشد در عمل ان یعنی بعد از او
نوشته بدست اودهند تا بخواهد برزق الحییم و ظاهر کرد اینده شود و درخ من بر کسی را چند یعنی اشکارا نشود و بر
و جی که هر که ایدل رویه بود پند فامان طعی پس هر که از حدیده باشد و از الحیوة الدنیا و بر کرد زندگانی دنیا را یعنی
از سلوک سبیل اخلاص فراموش کرده کار او ساخته فامان الحییم پس بدستی که در فرخ بی الماوی این جای اوست و ماسی
خاف اما هر کسی که ترسیده باشد مقام ره از ایستادن خود نزد برورد کار خود یعنی در موقف عقاب و عرض منی النفس
و منی کرده باشد باز داشته نفس خود را عن الهوی از آرزوی او یعنی از غمای حرام و نایاب فامان الحییم پس بدستی که پشت
بی الماوی این آرام جای او در حصول در دو کار این آیه در شان کسی است که قصد معصیتی کند در خلوت و بران قادر بود خلاص
نفس خود از خدای ترسد و از ان عمل دست باز دارد و نظم که نفس نفس برمان تفت کشش پیاورد که پشت ان تفت
نفس کشد بر نفسی سوییست و هر که خلافتی نفس از دست پیاورد که میسرند ترالی محمد ان است از دور دستیز و میگویند
لیقام سبکی باشد اقامت ان و در زمان باید فیما بین در جزی تو من ذکر یا از یاد کردن ان عایشه رضی الله عنها و نمود
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم میخواست که وقت ان از خدای بر تعالی برسد و فرمود که تو دایم قیامت
ج جزی یعنی علم از حق تو نیست زیرا تا برسی الی دیکه نبوی برورد و کار است نسبتها منتهای قیامت یعنی کسی را خبر
ند به اطلاع بران خاصه حضرت اوست ان است و این نیست که تو میزند و میزند من پیشها هر که برسد از قیامت
کا نم کویا کفار که بوم پروند از روی که به پند قیامت را که آمدن ان میسر سیدم بلیثوا او کنگ نکرده اند در دینی یا
قرب الاغشیه که شبها گاهی و صیحا یا جاست از و که عشان مذکور شد یعنی از سوال از زندگانی خود را فراموش
کنند و جان بند اند که بنوده اند در دنیا که جانشگاهی با شگافی سوره عبس اسم الرحمن الرحیم آورده اند که عبد
ابن ام کتوم رضی الله عنه مجلس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و آنحضرت بدعوت عنادید و شغل بود ابن ام
کتوم بجهت غمی ان حال اند است و سمت بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم قطع کرد آنحضرت از قطع کلام او
ملو اند روی مبارک ترش کرد و از و اعراض نمود جبریل علیه السلام آیه آورد که عجبی ترش کرد روی خود را و
نوی و روی بگرد ایند جاهاه الای که آمد بسوی او ناپنا یعنی عبد الله ذکر انی اشعرا است بعد از و در قطع کلام بر
سید نام علیه الصلو و السلام و ما ادریک وجه حضرت را ادا نکرد بعد شاید ابن ام کتوم بزرگی باک شود از نام او
بزرگ و ندیکه تفسیر الدکر که پس بود او و او را راند او ان تو امان استغنی با کسی که تو انکری داری یعنی بی انبا
میکنند از ایمان فانت بر پس تو جری و نقدی ده می آری یعنی بر و اقبال میکنی از کبر و حسن بیا مان او و ما علیک و نیست بر تو
و از و مال لا ینک در انست یعنی باک شود با سلام چه بر تو بلا و پس و امان جا که و امانک می آید بسوی تو یسعی
شاید در طلب قیام یعنی ابن کتوم سوختی و او میترسد از او که از سبب این نزد تو فانت عند من توازو تلهی مستغول می

شوی منقول که جبریل علیه السلام این آیه بخواند بشه مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم متغیر میشود و در باب آورده که
کیماعت نکس دیده ان سر و جو باز رسالت است و تا باشد بنیاب که میرفت و راه نمی دید و نزد دیک بود که روی مبارکش
دیوار ما که را شرف سازد امام زاهد رحمت غیر مایه که سید علم صلی الله علیه و آله و سلم عقب عید رفت و او را باز کرد اینده
و بسجده باز آورد روی مبارک خود بکسرا نیده و بران نشاند و بعد از ان هرگاه و یزادیدی کرامی داشتی و گفتی و جان
عاطفیتی غایتی فیه کتی و دوبار او را در مدینه طیفه کرد و وقتی بقوه میرفت و باید دانست که این صورت رسالت نباه علیه
صلوات است خطا بنوده جوی حکم اجتناب این عمل بجای آورد و کرامت او از سوی او باین مکتوم بود که سخن بروی قطع
کرد کلاما حقا که این آیات قرانی که بکسرا بندست و منقولی شایسته پس هر که خواهد ذکره یاد کند از او بداند متغیر
و ان اینها نیست که شده اند فی صحف مکرمة در صحیفه کرامی کرده شده نزد و مرفوعه برداشته و بلند قدمطه با کفر
از همه عیبها بادی سوره در نویستندگان یعنی فرشتگان را که از لوح محفوظ انتساخت کردند کرام بزرگان نزدیک
خدای بکریان و مهربانان که استغفار میکنند و ایشان را برده نیکان عقل الانسان لغت کرده بادی ایشان یعنی کاف
و قول بعضی است که مراد عتب بن ابی لیه که اول دادا پیغمبر بود صلی الله علیه و آله و سلم با فرزند آنحضرت طلاق داد و گفت
بر ب النجم اذ اموی و حضرت رسالت علیه صلوات الله او را تفریق کرد اللهم سلط علیه کلامن کلا یک و انک وقتی گفت
نیز او را برگرد و درین باب کتابت ثابت رضی الله عنه قصیده دارد القصه حق سبحانه و تعالی او را لعنت کرده میگوید که
ما کفره که کافر ترین خلق است هیچ نمی اندیشد که خدای تعالی من ای شی طلفه بخیر ازید او امن نقطه از مقدادی ای
خلقه یا فرید او را فخره پس اندازده او بدید کرد اعضا و اشکال و حیات در بطن ثم السبیل میره پس راه بیرون اند
اسان کرد ایند او را نامولد شد و نشو و نما یافت تا به سیدم امانه پس پیرانید او را بوقت انتها عمر فاجره پس بجای
در آورد تا چون را سها بر سر مردار نیفتد ثم اذا انشا پس چون خوابد خدای انشده زنده کرد اند او را در وقت نشو و
باز بسته بمشیت کلاما بعضی حقا که ارد انسان و ادا کند ما و او را خدای فرمود او را یعنی کافر بعد و میشا
و فانت و او ایمان و طاعت اگر دن نهاد و گفته اند و ادبها میانشند و مرکز آدمی از ادای حقوق او را کتی کاشنی
بیرون آمده و نمی تواند آمد قطعه بنده بخان بکر تفسیر خویش عذر بدید که گاه خدا آورد و در نه راه خداوندیش
کس نتواند که با آورد و فی نظر الانسان پس باید که نظر کند آدمی الی طعام بخورد و بی خود یعنی جیشم عبرت بیند که بچه
وجه احداث کرده می شود اما صیبا الما بانی یار خیم از ابر صیبا ریختنی ثم شققا لا رحن شقا پس نکاشتم
زمین را شگافتنی فانتشا پس بر و یانیدیم خیم در زمین جادانه که قوت توان کرد چون جسطه و شیور و امثال آن
و عبا و مال انکورد و قضیه است زار و تو گوشت زبون و خلا و فامان و صدای غلبا و باغای دیوار بزرگی درخت
یعنی اشجار و مشکاف و بسیار و فاکته و میوای تر و ابا و میوای خشک با چراگاه این صحرای کرم برای

نفس برای پیوستن تیار چهره از هیچ منفعت یعنی هیچکس نخواهد بود و قدره خود دفع کس رسد و حال در حکم و زبان و پنداره از خود
خدا بر است و بعد از آنکه خواهد در حق آنکه خواهد **سوره المطففين** **بسم الله الرحمن الرحيم** آورده اند که اصل درین در کین
و وزن خانه عظیم داشتند چون حضرت سال بنای علی صلوات الله علیه از کین بر می آمد و موجه مدینه شد در آنجا طوطی سوزده از کین که درین
المطففين دای و کاهند که از کین و وزن کین مدینه مدی بود که او را ابو جینه گفتندی و در صاع داشت یک که بزرگتر بود بخود و
یک که خود تر بود و بخود و حق حق حمان در شان او و پستاد که از کین او را انانکه چون می پستاند علی الناس از مردمان برای خود می توانی
تمام می پستاند از کالایم و چون پماند برای ایشان از خود می پماند حقوق ایشان را **خبر** و یکا مانند زبان بدین می پستانند
فصول سبعین آورده که سر که در کین و وزن می پستاند که در آورده میان دو گونه از آنش می پستاند و کینه کلها در خطا می پستاند
و میسوزد دست تو کم دمی پیش تانی گاهی وزن ... روزی بود که از کم و پست خبر کردند **لا یظن** ایامند اند و یقین نداشتند از آنکه
بیش شان و کم فروش **انهم یبعون** از آنکه ایشان بر اینک می پستاند **لیوم** عظیم و روزی بزرگ **لیوم** اناس و روزی که بای ایستند و در
رب العالمین و حکم از یک کار عالمیان را یعنی از بانی نشیند تا فرمان نرسد و آن مقام چیست باشد که اصل و صاع میسوزد سال ایستاد
باشد و کسی را از سوزن می پستاند حضرت سال علی علیه السلام شانه کند و خلق را از مقام پسته بوقع می پستاند این شاعر بگری باند که
کن الخیار خاک اندام اعمال کافران **لینی** بچین در بچین بود و آن خیر بچین بر بزرگ و بزرگ پوشیده جان کافران و نامه اعمال ایشان در آن
از کین از آنجا در رضی از خود و در کین کین فاجران با همان برند از جلال آنکه بر زمین باز دارند قبول نماید بر هر هفت زمین برند و در بچین
که موصوفه اند و است **نیمند و ادریک** بچین و چه دانی که بچین یعنی جای باجول و پسته و کتاب فاجران **اب** مرقوم کانی
نوشته و علامت کرده جلا می که سر که پند و دانند که در آن خبر می پستاند **کلیات** جامع همه بدینا عذاب و عقاب و شدت و سختی و پند
از خود **لکن** بچین **مرکز** از آنکه بچین **ان** که کذب کرده اند **یوم** الدین و روز جزا را آورده اند و یک کذب به و دیگر کذب
از خود **لاکل** معتد که مکرر کانی از حد در گذشت ایم بزه گاری با ک **استی** بلان خواننده شود **علی** آتیا بروی ایتما کلام ما قال
گوید از خط جمل و اعراض از حق این **سلطان** الدین افسانه های پیشین است که از جانش که میگوید بلان یک غشاده و غدر و غفلت
بوشانیده **است** قلوب هم بر دلها تابان یا از کار نداده ما کاوا **بکسبون** آنچه بود که میگردند از انانام و معاصی یعنی بنام سیات
دلای ایشان از کین خورده و حاصل شده و در هر آینه که مرگانه بنده کانی کند نقطه سیاه در دل او بدید آید تا بجای رسد که در دل سیاه
کلا انهم خاک ایشان **لنی** و هم از کین و حجت واضح است که از دیدار از دیدار خود و میزند آرزو بچین در برده و رندگان باشند و
یعنی بچین منوع و مجور و مجرم **مجم** شوم از آنکه **کلی** همه است معنی این آیه بر سیدینه فرمود که بچین در شان کفار و ادر شده و ک
میکنند بر آنکه حوضان دوان دیدار خواهد و دوستان محب نخواهند شد که از کاه میان ده ست و دشمن فرق نماند هم کوی پیشین است
ای دیدن نیز از به باشد **یوم** الدین و روز جزا است **یوم** الدین و روز جزا است **یوم** الدین و روز جزا است **یوم** الدین و روز جزا است
یوم الدین و روز جزا است **یوم** الدین و روز جزا است **یوم** الدین و روز جزا است **یوم** الدین و روز جزا است **یوم** الدین و روز جزا است

نفس برای پیوستن

نفس برای پیوستن تیار چهره از هیچ منفعت یعنی هیچکس نخواهد بود و قدره خود دفع کس رسد و حال در حکم و زبان و پنداره از خود
خدا بر است و بعد از آنکه خواهد در حق آنکه خواهد **سوره المطففين** **بسم الله الرحمن الرحيم** آورده اند که اصل درین در کین
و وزن خانه عظیم داشتند چون حضرت سال بنای علی صلوات الله علیه از کین بر می آمد و موجه مدینه شد در آنجا طوطی سوزده از کین که درین
المطففين دای و کاهند که از کین و وزن کین مدینه مدی بود که او را ابو جینه گفتندی و در صاع داشت یک که بزرگتر بود بخود و
یک که خود تر بود و بخود و حق حق حمان در شان او و پستاد که از کین او را انانکه چون می پستاند علی الناس از مردمان برای خود می توانی
تمام می پستاند از کالایم و چون پماند برای ایشان از خود می پماند حقوق ایشان را **خبر** و یکا مانند زبان بدین می پستانند
فصول سبعین آورده که سر که در کین و وزن می پستاند که در آورده میان دو گونه از آنش می پستاند و کینه کلها در خطا می پستاند
و میسوزد دست تو کم دمی پیش تانی گاهی وزن ... روزی بود که از کم و پست خبر کردند **لا یظن** ایامند اند و یقین نداشتند از آنکه
بیش شان و کم فروش **انهم یبعون** از آنکه ایشان بر اینک می پستاند **لیوم** عظیم و روزی بزرگ **لیوم** اناس و روزی که بای ایستند و در
رب العالمین و حکم از یک کار عالمیان را یعنی از بانی نشیند تا فرمان نرسد و آن مقام چیست باشد که اصل و صاع میسوزد سال ایستاد
باشد و کسی را از سوزن می پستاند حضرت سال علی علیه السلام شانه کند و خلق را از مقام پسته بوقع می پستاند این شاعر بگری باند که
کن الخیار خاک اندام اعمال کافران **لینی** بچین در بچین بود و آن خیر بچین بر بزرگ و بزرگ پوشیده جان کافران و نامه اعمال ایشان در آن
از کین از آنجا در رضی از خود و در کین کین فاجران با همان برند از جلال آنکه بر زمین باز دارند قبول نماید بر هر هفت زمین برند و در بچین
که موصوفه اند و است **نیمند و ادریک** بچین و چه دانی که بچین یعنی جای باجول و پسته و کتاب فاجران **اب** مرقوم کانی
نوشته و علامت کرده جلا می که سر که پند و دانند که در آن خبر می پستاند **کلیات** جامع همه بدینا عذاب و عقاب و شدت و سختی و پند
از خود **لکن** بچین **مرکز** از آنکه بچین **ان** که کذب کرده اند **یوم** الدین و روز جزا را آورده اند و یک کذب به و دیگر کذب
از خود **لاکل** معتد که مکرر کانی از حد در گذشت ایم بزه گاری با ک **استی** بلان خواننده شود **علی** آتیا بروی ایتما کلام ما قال
گوید از خط جمل و اعراض از حق این **سلطان** الدین افسانه های پیشین است که از جانش که میگوید بلان یک غشاده و غدر و غفلت
بوشانیده **است** قلوب هم بر دلها تابان یا از کار نداده ما کاوا **بکسبون** آنچه بود که میگردند از انانام و معاصی یعنی بنام سیات
دلای ایشان از کین خورده و حاصل شده و در هر آینه که مرگانه بنده کانی کند نقطه سیاه در دل او بدید آید تا بجای رسد که در دل سیاه
کلا انهم خاک ایشان **لنی** و هم از کین و حجت واضح است که از دیدار از دیدار خود و میزند آرزو بچین در برده و رندگان باشند و
یعنی بچین منوع و مجور و مجرم **مجم** شوم از آنکه **کلی** همه است معنی این آیه بر سیدینه فرمود که بچین در شان کفار و ادر شده و ک
میکنند بر آنکه حوضان دوان دیدار خواهد و دوستان محب نخواهند شد که از کاه میان ده ست و دشمن فرق نماند هم کوی پیشین است
ای دیدن نیز از به باشد **یوم** الدین و روز جزا است **یوم** الدین و روز جزا است **یوم** الدین و روز جزا است **یوم** الدین و روز جزا است
یوم الدین و روز جزا است **یوم** الدین و روز جزا است **یوم** الدین و روز جزا است **یوم** الدین و روز جزا است **یوم** الدین و روز جزا است

بر جاست ز کار با و در این عالم با و منون نیکو نه بخدا و رسول و بر در خوا داد اقرایی و چون خوانده میشود **عظیم القرائی** بر ایشان قرآن را میسر دل
 بجهه بکنند بر تلاوت او بعضی مطالب را بجا بجهه بکنند و همچنین اخیره و ابو هریره رضی الله عنه اینجا بجهه کردی و گفتی از بس ابو القاسم صلی الله علیه
 و آله سلم اینجا بجهه کردیم این بجهه بتردم از بجهه قرآن حاجت قوت این بجهه را بجهه جمع گفتند که بعد از استماع قرآن و قرآن جامع باشد
 صفات تریزه و نغز پس را بجهه کردن از جهت تصور دلیل انقطاع حاجت بل ازین کفر ادا بلکه آنکه بکنند و بکنند بونی نکند و بکنند و قرآن را
 دتر هر غناید در آیات آن داس علم و ضای دانناز اسرار با و نون با که گاه میدادند در دل خود از کفر و میبوشند از کینه مومنان و چشم بر لب
 بفرکن ایشان را بعذاب ایم بعد از این در ناک و ابرو داشت برای حکم است **الذین آمنوا** ولیکن آنکه دیده اند و علما الصالحات و کردند علما
 ستوده **عظیم** در و این است فردی غیر مومن **انما یستد** و نابریه و من **انما** ده سورة البروج **بسم الله الرحمن الرحیم** و السماء ذات البروج
 سو کند یا سان که خداوند بر جاست و ابرج اثنی عشر است یا منازل فریاد یا سوات **الیوم الموعود** و سو کند بر روز عده داده شده یعنی قیامت
 باشد **و سو کند** گواه و بگو ای داده شده برو که بنده است و بقولی شاید پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم بشود یا شاید است و بنده میشود
 ایم دیگر ایشان هر خطا اند و بشود دینی ادم یا شد با تعاضد و بشود آدمی و شاید بشود با قول دیگر یا جلاله و دانست و حاجت و عافان و صفات
 ان مقام با و در نزد کج کنان یا جمعه یا ناز کرد از کنان یا آدم علیه السلام و است او ایام و یساری و عمل کن کنان در ایشان و بر سر تقدیر بر جوان
 چشم این است **قل** حلاک کننده و درود و ملعون کشته ای **الاخ** و در خداوندان شکاف در زمین و ایشان بیست و سی بود و از انجا دو و
 یعنی و در زمان او حامی بود کاهن و شجده با و که در کار میبرد بودی چون بسختی و بسبب بعضی که ساینده که من پرشدم و منقطع
 برای من راه یافت و ندیده اند از شعاع تیره شود از گوش دقتی سماع خیره شود از زبان قیال کو بای **ن** در چشمه را توانایی **و صلاح در**
 که جوان امیل عاقل تر از من میسباید **و** آنچه دانستم بوی او نم و بعد از من خطی باشد که او را ملک بوی شتم تواند بود که این سند افتاد و بران منوال
 که عاقل است و بوی سرد و سحر از روی اهتمام نام بخور و در داخست روزی آن بسیر و راهی رسید و بر احوال دی اطلاع یافت
 رجسایان بنده و بدین را به بنده شده جذای بر گشت و روز تابینه آنکه از سحر تعلیم میکرد پادسی و با راه بر صحت دانستی تا و دی
 عاقل منی **الذ** و گشت فضا را روزی از نزد راه بر روی آمد و آنچه خود میفرستاد دایمی بر سر راه آمده بود و هر مردم کرد
 و مردم از هر طرف حیران مانده بودند آن جوان پیش آمد و اسم اعظم خوانده دست بر پشت از دعا مالید و گفت از راه برگرد و بمنزل خود ده تا
 برف و خرابی جوان در ششتر افتاد و گفت دیگر شیری بر راه آمد و چون بخنی در گوش وی گفت او نیز از راه دور شد و راه با حاجت خودی بد آن
 جوان او در ده و ده عای وی مراد حاصل شد که حاجت بخواسته بود نزد وی آمده است عای وی التماس خود جوان گفت اگر بخت
 من کنی و مرا بوشیده و اداری چشم ترا دشمن ساند حاجت بخواسته بود که در جوان او را بگوید شهادت نقیض فرمود و دعا کرد چشمی در تو
 شد و دیگر که آن جوان از روی تو بخواسته بود چگونه روشن شد کن **خدا** میخواستید که کن **خدا** بخواسته بود که حاجت بخواسته بود
 که **الله** **لا اله الا هو** که بطریق اولی گفت این نقیض از کما و خفی نامن هم بدو میگردم حاجت از شغف تو که بر اسلام گشت نصرت جوان
 ایمان او در کمال و با طبع و بر عقیده او اطلاع یافت و بعد از آن که در جوان از دین برگرد و در جوان بر گشت و حکم شد که او را

بہارِ غریب سادہ

بد باغی سازند و بر الجب بگردند و او دعا کرد و همه فرق شدند و او بسلاطین باز گشت خبر ملک سید کرد و سی را فراد کرد و او را بگویند
بروند و از سر کوه بیابان اندازند چون دعا فرمود تاگاه بادی پدید آمد و موکلان را از کوه در افکند و وی سالم ماند ملک بنمود و تا ویران آتش
افکند آتش دیگران بسوزند و او را ضرری نرسید ملک از فرمود که بدر در او بخشد تیر بادان کردند هیچ تیر بوی کا و دیگر جوان گری یک
کردید بخدای کریم خداوند او باشد کردی مبدع هر جسم که جویش است مخفی هر چه جویش است مکتب عباد و زید
کنت بخوانم الاقل ضایع کرد و تیر بمقابل خوان آمد و شربت پادشاهی پدید خصار مجلس بیکاه افکند انبار برکت الغلام ملک در غیبت
بنمود با چند جای زمین را گویی کردند و در هر کوی انش بر افروختند و بر کمانه کویا نشسته هر که آوردندی بر رسیدند اگر بخدای گردیده بود
میسوزند حتی سجده ایشان را میگوید که اصحاب الاخذ و یعنی اصحاب خنجر تا در زمین انفاذات الوتور خود خوانند انش یعنی انچه بنهرم
تم فلیما خود دوم و گاه گریشان بران خرم باشند گمان بودند علی بعلون بالموتین شهید و آنچه بر ایشان میکردند با مومنان حاضران و
مشاهده کنندگان بودند و انقا و انکار کردند اصحاب اخذ و دهنم از مومنان خضی الان بومنا کما که دیدند با سه هزار بخدای غلبه کننده
که از عذاب او باید ترسید محمد ستوده که بر حمت ایستد و او باید الذی لک الهوات مع لا رضی انخد اندکی که در او است پادشاهی اسباب
زمین را علی کل شیء تعبد و ضایع بخبر ما از افعال و اقوال مومنان و کافر کوا و است ان الذین بدستی که انما کنتوا بالمومنین و المومنین
در قفسه افکند و دران زندان گردیده را یعنی عذاب که دنیا نشیتم لم یو ابی باز گشتند بخدای و از کوفه که زند فتم پس بر ایشان دست
و لهم عذاب جهنم و عذاب دوزخ و لهم عذاب الشریق و در ایشان از عذاب آتش سوزان آورده اند که همان انش از احد و در انحاء
گرفت بمقداد اجل زارع و احاطه کردند همه و همه را بسوزان ان الذین امنوا بدستی که انما که گردیده اند عذاب الصالحات و کرده اند کارهای
شایسته لم و ایشان را سزاست بخدای یوسا که میروند من تحتها الانهار از دوزخ یا ایا ساکن ایشان جویمای آن ملک العزیز الکبیر
دستکاری نبرد که دنیا و مافیها در جنبان خورد و محض است ان پیش و یک بدستی که رفتن از دیکه که نوشته به سر آید خواست
از انکه عذاب که گرفت مرکز ویران است از بدستی که خدای جویدی و انکه اندک بطش خود را بر کاران در ویداد بید و باز کردند عذاب
بر ایشان در اخرت و این نشانه عذاب است و هو العفور و لو لم یزد انکه انکه تو بکنه اود و دوزخ و انکه که فرمان برند و این عقاب
جود بکند او و با او سازد و بفضل خود را برافرازد و پت فضل او و تواضع خوانان عدل او مینه سوز جباران و او عرش خداوند عرش
با ملک ملک المجد بزرگوار در ذات و صفات غلال میاید کننده انچه خواهد جیل ایک الماد بتوصیت انچه سخن لشکر یا یعنی برای نسل و
تو و ستادیم حدیث خود که تو که بر اینها پرون آمدند فروع و نمود فروع و قوم او نمود و قبله نمود آری سخنان منزل شده نکران
قبول کردند ان الذین کفوا انما انما که میزند فی کف سب در باورند انشی است من و ایدیم محوط و ضایع از دای ایشان عالم آ
بر ایشان یعنی قدرت او بر ایشان شتم است و ان قوت خود اند شد و چنان نیست که کان بر دند در حق قرآن که شود و کما است
قرآن مجید که او قرآن شریف و بزرگ است نوشته شده فی لوح محفوظ و لوحی که محفوظ است از تیره و تحریف در عالم آ که لوح از
سند است طول او از آسمان تا زمین و عرض او مشرق تا مغرب و کنار او از یافوت است و او در کار فرشته است برین عرش

من بخوابم در کمر تیری از
بر مقتل من ز ملک جهان
بهر

[illegible]

انگاز خود و هنوز

ما فرمود و هنوز جبریل علیه السلام با فرامیده آنحضرت از اولی تا آخری که در وی بیک یک میاد و فراموش کند فی سجد و دعای ایة فستدرک
زود باشد که بر تو خوانیم و ترا یعنی جبریل با بر تو خواند فلا تنسی بس فراموش کن از از قوه حفظی که بتوانی از این دانستیم یا که توانی یا حفظ این
سوره و ایة و نشانده دیگر باشد بر سال تو در این ایة اشارت و آنحضرت که هر چه بر تو خوانیم فراموش کن خواهی کرد **لا شائا الله** که آنکه
خدا خواهد فراموش کنی بران و هر که تلاوت آن منسوخ کرد و در حق سجد از حق و صد و یک کشته بدین علم **الحجر** بدرستی که خدای دانها
از احوال خلق و **یا یحیی** و آنچه نبیناست از اطوار ایشان و دیگر و اسان کرد انیم و تو فین دهم تر **البقره** بر سلوک طریقه اسان در حفظ
و حی یاراه تا نیم یاراه تا نیم تر از شریعت اسان فکر پس نبوده بقران آن **نعت** که در وی بس سود کند نبه دادن مومنان را و گفته اند که سود کند که
آنکه معنی تو نبه ادنی فرد که اگر کسی منقطع شود و اگر نشود دست من آنچه شرط طاعت با تو میگویم تو خواه از حق من بیکر و خواه مال بیکر
زود باشد که بیکر بدین شخصی کسی که برسد از خدای و بچند **الاشقی** و بهلوتی کند از موعظه بدین سخن یعنی با تو که از فاسق است **الذی**
الیکبر **الانسان** **الکبری** در آید بانش بزرگتر یعنی انش در که جهنم که ان از ان دیگر نیز زود سوزنده تر است و در حدیث آمده که این انش ثانی یعنی
انش دنیا جویست از صفات و انش جهنم و گفته اند که بکری در طبقه سفلی است که جای مال فرعون و منافقان و مشرکان مایه عیسی
علیه السلام و ناصوری در طبقه علیا که جای کنگار است مصطفی صلی الله علیه و سلم **لا یوت** پس ان بدین ترخ غیرند فیما دران بزرگ
ناپا ساید **یا یحیی** و زنده باشد زندگی که از ان راحت یابند خدا خلق بدرستی که بیک کدای یا فتن تر که آنکه باشد از کفر و عصیان
و در کاسم و یک و یک در نام برود که او را بد زبان فصلی پس نماز کرد که نشانه و سلامت یا شکار شد که کسی که طهاره کرد و بیکر او گشت
و نماز بیکر که اد کرد با کسی که زکاة قطره داد و بیکر عید کت و نماز عید کرد و دل نورد و بیکر گشت بر کزین **الحق** **الدینا** زندگانی و در خطاب با صل
شفا و دست که بدین مشغول شده کار او است بسیار زنده و **لا فیه** و آتش بهتر است و انی و بایزده تران بزرگتر بدرستی که این سخن **الحق**
الاولی در حینهای پیشین است یعنی کتب تن که قبل از قران نازل شده **حنف** **ابراهم** در حینهای **ابراهم** که برست **ابوس** و در حنف
موسی یعنی الواح سوره **التائیه** و می که در دنیا و تسع آیه **بسم الله الرحمن الرحیم** جل انیک بدرستی که امر تو حدیث **التائیه** فرموده
که قیامت و او بوشد خلق با حول یعنی بهیست کسی را فرد که **یومید** و رویای از روز خاسته تر شاک بود و خود یعنی اصل الله و
ذلیل باشند و بمقدار **عنه** عمل کننده **ناجیه** هیچ کشنده دران عمل یعنی در رضایت عمل کنند که از ان هیچ بدیشان رسد مثل کشیدن سلسله
انثین و خضن نمودن در انش و صود و بهبوط بر عقاب و زخ **نضی** در آورده شوند **احامیه** در انش بیکر که می رسیده و حضرت بنف
ناخواندن یعنی در آیند بدان انش **نسی** انشاید شوند یعنی وقت غلبه انش یا شایمانه ایشان پس این ایة از جمله ای بایات کرم و گفته اند
از روز که انش از پاره شد این ابرو می شود شاند پس **لهم** طعام خورد و زیارت طعام **خود** و فی **الاس** ضیع مکر ضیع و ان یکا جیت خات که چون
تر باشد بیوقی گویند و جارا یا ان گویند خورد و چون شک شود ضیع خوانند و هیچ و ابر که دران نکرد و در او شجره بود و شکل ان آورده اند
که ابو جبریل چون این آیه شنید گفت چه شد ضیع را در فیه خواهد کرد چنانکه شران را ایه اند که **یس** ضیع نمیکند **معاذ** **فیه** **فیه** غنی شود
و هر که شکلی را یعنی نفوذ از نظام یکی ازین دو احوال و هیچ کدام دست نیسند **عده** **یومید** و رویای از روز **ناجیه** ناره باشد

صورتی و از راه ترمیم پس خرافات که از دل عوام و در آن وقت هیچ کار نتوان کرد و کسی را در آن بین هیچ و دی نباشد الا الذین امنوا کما انما کنتم ویدید
و عملوا الصالحات و کردند علمای پستوده غلام پس و ایشانرا **سید** فردی **غیر مقلون** نمادیده حکم نمائنده یعنی تم خفا که در جوانی و صحیح مزاج عبادت
میوشدند در چری و نصف تبرایم علی میکنند بمان دستور و فرایشان **خاک یکدک** پس چه چیز کند پس سید را وای شکر بخت **بعد** بالین پس از ظهور
دلائل باقر غشیوی بر دوزخا و **حساب الیس** است ایانین **خدا**ی **با حکم** الحاکمین حکم کننده و زنی حاکمان یعنی **هر** و در خبر آمده است که هر که بخواند الیس
بسم الله الرحمن الرحیم جمهور علما برانند اول خبری که

سورة الفلق

قرآن نازل شد بخیر است از اول این سوره و چنان این حال بر حبیب اجماع آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در غار حاتمه داشت - یا رب
کوی ایستاده بود که گاهی میرسد علیه السلام بروی ظاهر شد و گفت ای محمد را تو فرستاده اند و رسول خدای بدین آستان که گفته فرمود
یا نبی ای جبریل دریا گرفت و بیشتر دریا بنی طافش پس گذاشت و گفت بخوان همان جواب داد که یا نبی ای دریا گرفت و بیشتر
بگذاشت که گفت ای نبی ای طافش و گفت ای خلق و قوی آنکه جبریل علیه السلام از دیو بر خود نامه هر بر پشت که بر رویا توست سرخ بود
آورد نزد آن سرور را گذاشت و گفت بخوان فرمود که من خوانده سمعتم و درین نامه چیزی نمی بینم جبریل علیه السلام او را بخود دفع خاک گرفت و بگوید که
بپوشش کرد نامه تو - این سوره واقعه شد آنکه ویرا گذاشت و این ابیات بخواند که افران بخوان فرما که در وقتی اقتضای کند باشی باسم رب
بروردگار خود الذی خلق الخدای که بافرید سر جزای خلق کرد ادم را از خاک خلق الانسان بافرید آید چهار من خلق از خونهای پسته افران
بخوان نکران از برای هب الله ربکم الا کرم و بروردگار تو بزرگست از همه بزرگان و کرم او زیاده از همه کریان الذی علم الخدای که
با خود زاینده نوشتن و انتم تعلم علم را بخلق قید و در او ان دل نام گاهی دهند در میان آورده کنی سبحانه ادم را علی بنیاد علیه السلام تعلیم
کنی کتاب داد و انتم را که اول کسی که خط نوشت - از پس بود علیه السلام علم الانسان با موهب - خدای آفری الم یعلم آنچه می دانست یا محمد را
تعلیم نکرست و حکم شریف آنکه بدان دانا بود که الان الانسان مفضل و بدین معنی ابوجعل یطعی هر آینه از حد میرود که در کنی میکند
ان را استغنی بکنی چند خود را که بی نیاز شده است یعنی تو آنکه در جبرائیل الم یطعی شود و عباد حق فرود که در ان الی ربک بدین
بوی فرید که کار الی ربی بارگشت - حق را خست و انجا اعمال کار آید - و ال بیت تو آنکه در نهال سبزه اسل کال - که مال با کوش
بعد از ان اعمال آورده اند که ابوجعل کند اگر محمد را - بنم در سجده نهالیه برسم کردن او را بخدم خود زم و دوزی حضرت نماز میکرد
او را بجز در شب نماز حضرت روان شده و بدو بارگشت - رب از برای زنده و نوزده بر اعضا افتاده گفت ترا چه رسید گفت چنان خود
خند می دیدم از انش و از دای د منی باز کرده و مرغان بر در پر افته این خبر حضرت سید فرمود که اگر نزد من آمدی طایر بودی و دای
انده عضو او را این آیه آنکه کرایت ایامی چنی تواندی نیی اگر که باز می دارد جدا عینه کامل که محمد است صلی الله علیه و سلم از اصلی یوفتی که
نماز میکرد است ایامی چنی که آنکه اگر باشد نامی از نماز علی العبدی برده است او را می بیند نامی خلق را با تقوی چون برین کاری او را
توان داشت انان است که او را - بگوید ان کذب اگر نگذیرد که ابوجعل ترا با حق مطلقه و قوی و روی میکرد اندام ایمان و بر کوه
اندران بر روی کس نمی چرخد و شد از عذاب الم یعلم ایامی است ابوجعل یعنی دانا نیست بری بلکه از وی کج خلق خدای می چند

فکر اور رائے نگاران

و قصد از رانده کان گفته اند در کل آن اسیری همه و عده هندو و حبس همه و عید ایاد اید پشش از آن که ترا می پندای فاسق تو یکس که ترا می
ای مرا ای خلاص من که ترا می پندای در خلوت قصد که کرده شش در که ترا می پند درویشی بعد از گناه تو برگشته بود در که گفتند چه کسی که
خدای عفو گفت آری عفو کند بخیر او را که میدیده چگونه از دفع گنیمت گیرم که تو از سر کنه در گذری : زمان شرع که دیدی چه کردم گنیم
آورده اند که نوبت دیگر حضرت سالت علی علیه السلام نماز میکرد ابو جهل بعین بر سید گفت ای محمد ترا نمی کردم از غذا و نان میدید بسیار را
و عید نافه بود ابو جهل گفت مرا تسانی و حال آنکه مجلس بین پشتر این آیه نازل شد کالین لم یثبه نسفقا بالناصیه خفا که اگر برینر نیکنی نفس
خود بگیرم و ابو جوی پشانی و بد و زخم کشش ناصیه کا ذبه بیانی دروغ کو این خاطیه خطا کار و صف ناصیه بگذر خطا بطریق اسناد و
در او صاحب ناصیه است و پس ع کو بخوان نادید ابو جهل مجلس فرس در استماع الزبایه زود بگوید یا بخوانیم زبایه و زخم را برای ابو جهمن کلام است
که او گوید یا نفعه زمان میرود را بر نرنگ از یعنی برخلاف او ثابت باشد و اسجد سجده کن بر دوام خدا و اقرب و نزدیک بخضر احدیت
در حدیث آمده که وقتی بنده بیرون رود در کار خود اقرب باشد که در سجده بود این سجده جهاد هم در قنوت این سجده را اطلب فرست

مسورة الفيد

بیستم الله الرحمن الرحيم حضرت سالت صلی الله علیه و سلم در صحابه را خبر داد که یکی از شما بنی اسرائیل هزاره
 سلاح پوشیده راه خدای جاهد و اوصی متعجب شده گفتند ما باین عمر گناه بچنین دولتی چگونه توانیم رسید خدی سبحانه آیه
 فرستاد انما انزلناه بدرستی که ما را سپیدیم و انرا انکایه غیر مذکور دلائل بر قند و شهادت او میکند یعنی از شرف بزرگی مستغنی از تصحیح
 بان و دیگر انزال از ان خود اسناد فرمود در وقت تبرک خاتم کون **لیله القدر** در شب بدر یعنی ابتدای آن و آن در آن شب بوده با تمام توان آن
 شب از لوح محفوظ آسمان آمده و در بیت العزیز بسفر سرانده و روح الامین **بیست** سال آیه و سوره سوره بکر مصحح بیدیا
 آورده و **ما در یک** وجه خبر دانا که در آن ای که **لیله القدر** چیش **بیست** قدر یعنی شرافت و شرف که هر که در دعای کند غزیه مشرف
 گردد یا علی کرد و واقعه شود از دیگر خدای بود و گفته اند قدر یعنی حکم یعنی در تفصیل کند هر کاری مشون حکمت که بغیر باید و راه
 نبود یا یعنی نیکی است که زمین در آن شب بر ملک بنا شود از ریحانی آید که بر زمین آید **لیله القدر** **خیر** **شب قدر بهتر است از**
 از هزار ماه که غازی بنی اسرائیل ان جاهد کرده و کسی را که در باید و طاعت از در **شب قدر** بگویم امام اعظم رحمه الله علیه و آله در سیال
 و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که من ان شباه **بیست** اول شعبان بیشتر در مضایافته ام و اغلب علما بر آنند که در ماه
 رمضان در مئه افوشهای و ترا میدارد و تراست امام شافعی رحمه الله علیه **بیست** یکم و **بیست** دوم را اقلین کند و حینف **بیست** و هفتم را
 و عدد **فریله القدر** که سه بازگذاشته کلیدی که کلمات این اسوره **بیست** و هفتم است فی الجمله قول خیر را ناید و میکند و حکم در اجزای
شب قدر در غیلم **بیست** و اعیان عبادت ای خواجهر جوئی **بیست** و شانی **بیست** و در آن اگر قدر بدانی **تزل**
الملك که فرود آید فرشتگان بر زمین یا آسمان دنیا و الرفیع و جبرئیل ایشان **فیما** در آن **بیست** و نالی که ملک فرود آید علی غیلم که روح نام
 اوست با صفی فرشتگان گویند روح نبی آدم با حضرت عیسی علیه السلام موافقت ملک در تفسیر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که است
 صلی الله علیه و سلم فرود آید و در بصایر آورده که جبرئیل علیه السلام با فرشتگانی که ایشان را باز مسلمان آشارد **بیست** فرود آید و جانهای

سورة النافس

دایک کو پند دے

تذکره بی صورت خط جہ غم
از خواجہ تمدن جوگی

سے
م
م
م

KEITH
HISTORICAL LIBRARY
JAY

336

THE
KEMIN
HIS. KÜTÜPHANESİ
JAVI
336